



جمهوری دمکراتیک خلق

برهان

فصل یکم

رفیق بابا علی در پیش نوبسی که سرای بحث های مقدما تی کنفرانس دی ماه ۶۷ تهیه کرده بود ("چگونه ما بدست خود را در بنای یک حزب انقلابی توده ای ادا کنیم؟") و در جزوه ای تحت عنوان "نامه به یک رفیق که در فاصله بعد از کنفرانس و قبل از اخراج خود از سازمان، به توزیع مخفیانه دست به دست آن در میان فراکسیونست ها برده است" و اکثریت دفترسیاسی را به تجدید نظر در مبانی وحدت حزبی مندرج در "بیانیه وحدت" و "جمع بندی مباحثات و حسدش (۱) و از جمله این مبانی، در جمهوری دمکراتیک خلق، متهم کرده و بر مبنای این اتهام، نظراتی را به اکثریت دفترسیاسی نسبت داده است که حاکی از طرفداری از یک جمهوری بورژوازی، ساختن بلوک با طیف راست و توده ای، و لیبرال هاست.

من لازم می‌دانم بعنوان یکی از اعضای سازمان، که از ابتدای حیات آن در جریان نیکوینوتکا مل نظر سازمان در مورد استراتژی انقلاب ایران ("مرحله انقلاب") قرارداد شده و در تبیین و ترویج آن سهیم بوده، و در چندین آینه سهیم خود مسئول است. مقدمتا در مورد دعای رفیق بابا علی مبنی بر تجدید نظر اکثریت دفترسیاسی و سپس در باره موضوعات واقعی مورد اختلاف و گرگانه های آن نظرات خودم را مطرح کرده و نتیجه گیری های خود را عرضه کنم. (۲)

گزارشی از چکیده اختلاف

گزارشی که رفیق بابا علی تحت عنوان "چکیده ای از اختلافات ما" ارائه داده است چنین است (۳):

"... خلاصه کنم! من از همان ایده ای درباره جمهوری دمکراتیک خلق جانبداری می‌کنم که در "بیانیه وحدت" آمده است. بدین معنا که اولا این حکومت را آلترنا تیبلا فصل ج.ا. تلقی می‌کنم یعنی شعاع قدرتی بی واسطه ما با بدمرگ بر رژیم ج.ا. و زنده با جمهوری دمکراتیک خلق باشد؛ ثانیا جمهوری دمکراتیک خلق بلحاظ ترکیب طبقاتی خود بلوکسی است از کارگران، زحمتکشان و خرده بورژوازی شهروروستا، لایه مرفه خرده بورژوازی شهروروستا نقش بینا بینی و حتی ضد انقلابی می‌تواند ایفا کند و باید آن را خنثی کرد. ثالثا مطالبات اصلی که بر پایه آنجا بلوک قدرت مذکور می‌تواند شکل گیرنده ارتداد ز؛ تاللا رتش، پلیس، بوروکراسی و دیگر نهاد های سرکوب، تسلیم توده ها، انتخابی کردن مقامات، حادش دین از دولت، تامین آزادی های بی قید و شرط سیاسی، تساوی حقوق زنان و مردان، ملی کردن زمین و سرمایه های بزرگ و مصادره این اموال بزرگ سرمایه داران، کنترل کارگری. این مطالبات رتکوس برنا ما انتقالی ما را تشکیل می‌دهند (ونه صرفا برنامه حداقل). رابعا جمهوری دمکراتیک خلق، جمهوری نوع شورائیت و پرولتاریا هژمونی را در بلوک قدرت در اختیار دارد.

"حال آنکه اکثریت د.ب. در "بیانیه وحدت" تجدید نظر کرده اند و بر این باورند که اولا جمهوری، آلترنا تیبلا فصل رژیم ج.ا. می‌باشد، یعنی شمار قدرتی بی واسطه ما با بدمرگ بر رژیم ج.ا. و زنده با حکومت موقتست و جمهوری باشد؛ ثانیا جمهوری بنا به ترکیب طبقاتی خود در برگیرنده کارگران، خرده بورژوا ها و کل بورژوا دمکراتهاست (اکثریت د.ب. هنوز مشخص نگسوده که آیا بخشی از لیبرال ها نیز در حکومت وی می‌کنند یا نه، اما "لیبرال دمکراتها" یا جناح "چپ" طیف لیبرالیزم، با بقدا عدتا از نظر آنان در این حکومت حضور داشته باشند). ثالثا مطالبات اصلی که بر پایه آنها بلوک قدرت مذکور می‌تواند شکل گیرند، همانا برنا مه حداقل با همان بلاتفرم جبهه دمکراتیک - ضد امپریالیستی محسوب می‌شود؛ رابعا جمهوری

بورژوازی جمهوری دمکراتیک با حکومت موقت محسوب می‌شود که قرار است پرولتاریا در آن هژمونی را کسب کند.
"این چکیده ای از اختلافات ما است... است." (نامه به یک رفیق - صفحه ۲۷)
در بخش دوم این "چکیده" که به توضیح "باور" های اکثریت دفترسیاسی می‌پردازد، حتی یک "روده راست" وجود ندارد. شاید این هم یکی از نشانه های چپ بودن رفیق بابا علی است! هیچیک از اعضای راه کارگر و هیچیک از اعضای دفترسیاسی، چنین "باور" هایی نداشته اند و ندارند. این ها همه افترا و بیعتان است که به قصد عوامفریبی صورت می‌گیرند تا اعضا و هواداران سازمان باور کنند که رهبری سازمان راست شده است. آنچه که رفیق بابا علی بعنوان باورهای اکثریت دفترسیاسی بیان کرده است، نه مبنی باورهای آنان، بلکه مبنی باورهای رفیق بابا علی به حقانیت خود، نیازوی به دروغ و عوامفریبی؛ و مبنی میزان سقوط اخلاقی و بی برنسیبی اوست.

گزارش واقعی و صادقانه عوامفریبانه از چکیده اختلافات چنین است: یک نظر ("اکثریت دفترسیاسی") ترکیب طبقاتی جمهوری دمکراتیک خلق را کارگران و زحمتکشان (نیمه پرولتاریا و خرده بورژوازی تهیدست و خراب = اکثریت استعمار شونده گان) می‌داند؛ نظردیگر (رفیق بابا علی) خرده بورژوازی میانی را هم جزو ترکیب طبقاتی جمهوری دمکراتیک خلق می‌داند و همانطور که در "چکیده اختلافات" از بیان خودش نقل کردم "فرمول" کارگران، زحمتکشان و خرده بورژوازی شهروروستا "را ارائه می‌دهد و می‌گوید لایه مرفه خرده بورژوازی شهروروستا نقش بینا بینی و حتی ضد انقلابی می‌تواند ایفا کند" و باید آن را خنثی کرد.

مباحثه ایدئولوژیک علمی و سائنس ایدئولوژیک

جلال

جایگاه تاریخی مساله

برای کسی که مباحث سالهای اخیر در جنبش چپ ماحول دمکراسی بطور عام و مسائل سائنس را، لیسیم دمکراتیک در تشکیلات کمونیستی بطور خاص آشنا باشد، درک این مسئله دشوار نیست که جنبش چپ کشور مادر عرصه مسائل تشکیلاتی در یکی از نقطه عطف های خود بسر می‌برد. در این زمینه حتی میتوان از یک تحول بسیار سخن گفت. زیرا تاکنون تاریخچه مباحث مربوط به تشکیلات از مثنی عبارات تکنیکی و یک سلسله تحولات کمی در این یا آن روش کار و ماده اسانامه ای فراتر نرفته است. فقدان پلمیک های زنده و حاد در میان سازمان های مختلف بر مسائل تشکیلاتی، فقر تئوریک در این عرصه و فقدان آموزش تشکیلاتی مدون و سیستماتیک، همه نمودهای مراحل نخست تکامل این مبحث را بدست می‌دهند. با این حال، تلاش گسترده ای که هم اینک صرف نقد گذشته و جبران عقب ماندگیها می‌گردد، بر آمده از یک نیاز مرفا فکری و اشتباهی کاذب برای درک یک مسئله ناشناخته و حل یک معمای وسوسه انگیز نیست. این کندوکاو و پر جرات، خود با زتاب تحولات عمیقتری در مبارزه طبقاتی پرولتاریا تکامل عینی نیاز مندیهای مبارزه سیاسی و ضرورت عینی انتقال از مدل های عقب مانده زندگی حزبی به طرف احزاب توده ای واقعی است. در این میان آنچه سه بعنوان میراث کهنه شده دور ریخته میشود، اسلوب های فعالیت و سازماندهی فرقه ای است. خود ویژگی زمان ما اینست که در این بازبینی سنن گذشته کمونیستها تنها نیستند. همراه با آنان، جریان فکری سوسیال دمکراسی نیز با آهنگی پرشتاب مدلها و اسلوب های خود را تبلیغ و ترویج میکند، و این خود منشاء برانگیخته شدن نوعی سوءظن به حاد شدن بحث آزادی مباحثه و دمکراسی حزبی شده. در واقع کسانی هستند که به این مبحث تنها از زاویه اعتلا، اندیشه سوسیال دمکراسی نزدیک میشوند و بدین ترتیب معلول را بجای علت می‌نشانند. فعال شدن سوسیال دمکراسی در این زمینه همچون خود مبحث معلول تحولات عینی است که اشاره شد. معکوس دیدن این رابطه گذاشتن ایدئولیسیم به جای ماتریالیسم است. در کشور ما سوسیال دمکراسی و لنینیسیم روندهایی را طی میکنند. این دو تحول فکری، به موازات یکدیگر و در نقد دکماتیسیم و پیولیسیم بسط می‌یابند. این واقعیت هم اکنون سرچشمه یک رشته سوء تفاهات و یک جانبه نگریها شده است. بخصوص در عرصه هایی که سوسیال دمکراسی جلوتر گام برمیدارد، این سوءظن ها با شدت بیشتری رخ

مباحثه ایدئولوژیک علنی و سانترالیسم دمکراتیک

جلال ۲۵ اردیبهشت ۶۸

پیشاپیش رفیق مهران خود طرح کرده است.

در رابطه با قید و شرط‌های مشخص مربوط به این ماده اساسنامه‌ای جلوتر صحبت خواهد شد اما برای اینکه اصولاً موضوع بطور کلی هم روشن شود معلوم گردد که آزادی بی‌قید و شرط در حزب سیاسی، هر حزبی که باشد، یک اتوبی بیش نیست باید گفت که طرح مسئله آزادی مباحثه و انتقاد آشکار بعنوان یک حق خود از بی‌قید و شرط بیرون می‌آید. یعنی میان این حق و قید و شرط رابطه‌ای ماهوی وجود دارد. "اقلیت" این حق را از آنجا بدست می‌آورد که پیشاپیش تبعیت خود را از رای اکثریت اعلام کرده است. و تمکین به نظر آن را به عنوان یک اصل پذیرفته است. کسی که تمکین از نظر اکثریت را پذیرفته، در واقع برای حق انتقاد خود نیز مبارزه کرده است. در اینجا یک اصل دمکراتیک و یک ایده ساده مطرح است. کافی است سؤال را در وجه سلبی اش مطرح سازیم تا خلصت عمیقاً دمکراتیک و غیر متناقضی اش آشکار گردد. چرا نباید "اقلیت" یا عضو حزب به سیاست اکثریت آشکارا انتقاد کند؟ چه عاملی این حق را نقض و بی‌معنا می‌کند. مخالفین بطور آشکار این اصل را در برابر سانترالیسم می‌نهند. به عبارت دیگر آنها در این مسئله قابل به انطباق پیدا کردن سانترالیسم با دمکراسی نیستند. (این دو) در نظر رفقا با هم به تناقض می‌رسد. به همین علت هم هست که وقتی به این نقطه می‌رسند، از "دامنه" آن می‌کاهد و به آزادی بحث در درون تشکیلات رضایت می‌دهند، پرسیدنی است که چرا در حالت علنی امکان اعمال سانترالیسم نیست ولی در حالت درونی هست؟ و یا اگر رفقا در حالت درونی هم معتقدند که سانترالیسم اعمال نمی‌شود و این در واقع نوعی گذشت غیر اصولی از موازین لنینی است چرا صراحت نمی‌دهند؟ یکی از این دو می‌تواند صحیح باشد یا در مباحثات ایدئولوژیک بطور کلی امکان سانترالیسم نیست یا برای هر نوعی از آن (درونی و بیرونی) انطباق سانترالیسم با دمکراسی امکان پذیر است. اگر بحث علنی سانترالیسم را نفی می‌کند، هیچ دلیلی وجود ندارد که در حالت درونی هم این نقض عملکرد پیدا نکند. زیرا در هر حالت این اراده واحد اعضا است که باید تحت کنترل و دیسیپلین حزبی قرار داشته باشد. سانترالیسم یا همگونی اراده ممکن است در یک بحث درونی هم تضعیف شود و اعضا و افراد مخالف نظر اکثریت از خود ضعف تشکیلاتی بروز دهند. بهر حال بحث درونی یا بیرونی ضرورتاً ربطی به نقض دیسیپلین حزبی ندارد، اگر بر این باور غلط باشیم منطقی باید این عقیده غیر مارکسیستی را بپذیریم که اصولاً اختلاف نظر، سرچشمه نقض انضباط است. بگذارید برای روشن تر شدن مسئله خود مختاری واحدها و پیگیرهای سازمانی را که این نیز یکی دیگر از اصول سانترالیسم دمکراتیک است، اختیار کنیم و از رفقای مخالف بحث علنی سؤال کنیم چرا تضاد مورد نظر رفقا در این عرصه بروز نمی‌کند. کدام تضمین تشکیلاتی از سانترالیسم در برابر خودمختاری پیگیرهای حزبی حفاظت می‌کند. مگر بغیر از تعهد به چهار چوب برنامه و مصوبات کنگره‌ها و پلنوم‌ها شرط دیگری برای مشروع کردن خودمختاری واحدها و پیگیرهای سازمانی در میان است. در این صورت چرا همین ضابطه برای موضوع مورد بحث مابین آزادی مباحثه در چهار چوب اصول وحدت‌های حزبی نتواند مینا قرار گیرد. اگر تعهد به مصوبات کنگره‌ها قادر است خودمختاری واحدها را کنترل کرده و مانع از استقلال از تشکیلات و نقض انضباط حزبی گردد، در مورد مباحث علنی بطریق اولی وضع چنین است. زیرا اگر در مورد دومی ما فقط با آزادی بیان "سر و کار داریم در مورد اولی پای" آزادی عمل" در میان است. لذا کسی که در مورد خودمختاری واحدها به اجرای واقعی سانترالیسم دمکراتیک باور دارد و تقسیم بندی مصنوعی درونی و بیرونی (را در این باره جایز نمی‌داند) چون خود مختاری بهر حال یک مقوله بیرونی است (در عرصه مباحثات علنی و انتقاد آشکار یعنی تنها "حق بیان" نمیتواند نظر دیگری داشته باشد. یا کسی که خودمختاری واحدها را هرج و مرج نداند. بطریق اولی بحث آزاد را هم نباید آتارشی بداند.

همانطور که در مورد خودمختاری واحد سازمانی ضوابط صریح و روشن سانترالیسم دمکراتیک وجود دارد، در زمینه بحث علنی و انتقاد آشکار نیز ضوابط شناخته شده‌ای وجود دارد. ما خود این ضوابط را در پنج سال گذشته در مباحثات وحدت مندرج در نشریه راه کارگر شماره ۴ بخوبی تنظیم کرده‌ایم. عین مطلب از این قرار است: سانترالیسم دمکراتیک بمشابه وحدت در عمل و آزادی در انتقاد، در عین حال بمعنای پذیرش حق "اقلیت" بسرای مخالفت اصولی با تصمیماتی است که توسط "اکثریت" در کنگره‌ها و کنفرانس‌ها بپایگیرهای سازمانی اتخاذ میگردد. مخالفت اصولی به چه معناست؟ این بمعنای به اجرا گذاشتن اراده اکثریت در عمل، تبعیت از دیسیپلین و انضباط معمول توسط مرکزیت و عدم ایجاد فراکسیون از یک طرف و پذیرش حق ابراز مخالفت و انتقاد آشکار در مطبوعات و ارگان‌های سازمان، تبلیغ و ترویج نظرات "اقلیت" توسط "اکثریت" است. "اقلیت" حق دارد از طریق ارگانهای مطبوعاتی تشکیلات، ترویج نظرات خود را سازمان دهد، این شیوه اصولی سازمان‌دانه مبارزه نظری اقلیت با اکثریت می‌باشد. مرکزیت موظف است، با هرگونه دست‌بندی‌های جداگانه اقلیت برای ایجاد تشکیلاتی در تشکیلات بمعنای سازمان‌دانه فراکسیون

می‌نماید. پیاداست که برخورد تردیدآمیز کمونیستها میتواند پرچم پیشگامی را به تمامی در کف سوسیال دمکراسی قرار دهد. هم اکنون که سوسیال دمکراسی روی پرانگدن خاکسترهای "بورکراسی" و "دگماتیسم" متمرکز شده ناهسته سوسیال دمکراتیک خود را نجات دهد، مانیز نمیتوانیم با استفاده از این شرایط، و غریزه کمونیستی که بیدار میشود هسته لنینیسم را که زیر خروارها خرافات پوپولیستی و فرقه‌ای مدفون شده است نجات بخفیم. با توجه به این ملاحظاتی عینی و تاریخی، و آنجا که به مسائل تشکیلاتی مربوط می‌گردد، تکامل بعدی احزاب فرقه‌ای به احزاب واقعی توده‌ای در جنبش ما در گرو تعیین تکلیف با این مقوله سانترالیسم دمکراتیک است. اگر برای بلشویسم در روسیه تکامل احزاب توده‌ای با ماده اول اساسنامه یعنی تعریف عضو حزب گره خورده بود، تعیین تکلیف با دوران محلی و فقدان انضباط و سانترالیسم بنحوی از آنجا، خود را در این ماده اساسنامه متجلی میساخت. در جنبش ما که دوران فرقه‌های جدا از توده و شدیداً متمرکز را پشت سر می‌نهد و خود را برای بنای احزاب واقعی - توده‌ای آماده میسازد باید اصل سانترالیسم دمکراتیک بطور کلی و ایده مباحثه علنی و انتقاد آشکار بطور مشخص برخوردار کند. زیرا این ایده ناظر بر دو تغییر اساسی در سبک فعالیت احزاب مابین رابطه با توده‌ها و رابطه درون حزب میگردد. این ضرورتی است که تاریخ تکامل حزبیت در جنبش ما پس از انقلاب ۵۷ در مقابل مانع است. این نیاز هم اکنون از فراز تحولات سالهای گذشته در اغلب احزاب چپ که با اشتباه هنوز و نند تجزیه هنوز به گروهبندیهای سیاسی ایدئولوژیک همان رطبی میکنند خود را عیان می‌سازد. تصور پیداایش یک حزب واحد طبقه کارگر از درون طیف‌بندیهای همگرا بدون غنا بخشیدن و گسترش دادن محتوای مفهوم سانترالیسم دمکراتیک غیر ممکن است. تقریباً تمامی این پیروسی عینی موبد پیشرفت بنیان‌های حزب واحد در جنبش ماست. جهت این انشعابات نه قهرایی که سیر تکامل یافته حزب واحد را بنمایش می‌گذارد. این تحولات روح و جان مایه واقعی ماده مورد بحث رامیسازند. اهمیت سیاسی این ماده اساسنامه‌ای در همین است که به روند رشد یافته‌ای که آغاز شده کمک کند و ظرف سازمانی مناسبی برای تکامل بهتر آن فراهم سازد.

طرح این مبحث در سازمان مایه پیروی از طبع عمومی هر مشاخره حاد نظری، با اغتشاشاتی در صورت مسئله نیز همراه شده است. به عبارت دیگر اختلاف نظرات طبق قاعده عمومی مشاخرات حاد به نحوه طرح مسئله نیز تسری یافته است. نمونه‌ای از این شیوه طرح مسئله را نوشته رفیق "مهران بدست میدهد. رفیق مهران در همان مقدمه نوشته خود بر خلاف قولی که برای تعیین دقیق نکات مورد اختلاف میدهد، با خاطری آسوده عقیده‌ای را بسعه اقلیت کمسیون اساسنامه و طرفداران علنی مباحثات ایدئولوژیک در سازمان مانسبت میدهد که حقیقت ندارد و اصلاً مورد بحث ما نبوده است. رفیق "مهران" با بازگو کردن مطالب مورد نظر اکثریت و اقلیت کمسیون اساسنامه در باره ماده ۲۴ اساسنامه و اشاره به این ایده اساسی مورد حمایت اقلیت که تعیین مباحثات علنی جز حقوق مرکزیت نیست نتیجه گیری میکند که بنا بر این اگر اختلاف فرعی و تفاوت در تاکیدات و جمله بندی را کنار بگذاریم، اختلاف اصلی اکثریت و اقلیت بر سبب قید و شرط بودن مباحثه علنی است. (تاکیدات مال متن اصلی است) گرچه این جزوه در رند نظر "با با عالی نگاشته شده و ممکن است ایشان بعداً خواه مباحثات بی قید و شرط شده باشند (دفاع با خود ایشان است) ولی این بحث محور اصلی اختلافات ما را تشکیل نمی‌دهد. و اگر بخواهیم مینا را بر مواد اساسنامه قرار دهیم، که باید بدهیم، اقلیت نظر خود را در مورد شروط و قیود مباحث علنی با صراحت طرح کرده است. و بنا بر این برای اینکه از همین گام نخست به بیراهه برویم و بر سر چیزی استدلال نکنیم که مدعی نداره، مقدمتا باید روشن شود که واقعا اختلاف بر سر چیست؟

موضوع اصلی اختلاف در سازمان ما که مبین دو نگرش متفاوت نسبت به یکی از اصول اساسی سانترالیسم دمکراتیک در حزب لنینی است، عبارت از اینست که آیا "اقلیت" حق مباحثه علنی و انتقاد آشکار از نظرات اکثریت را دارا می‌باشد یا خیر؟ رفقای طرفدار نظر اکثریت کمسیون پاسخی که به این پرسش می‌دهند اینست که (این) یک حق نیست و مباحثات علنی و انتقاد آشکار از نظرات اکثریت می‌باید با اجازه کمیته مرکزی انجام شود. اساس استدلال رفقا نیز اینست که مباحثه علنی (بدون تأیید مرکزیت) با اصل سانترالیسم در حزب لنینی! در تعارض بوده و هرج و مرج را به جای انضباط می‌نشانند. جزوه رفیق "مهران" که تماماً اثبات این باصطلاح تعارض اختصاص یافته چنانکه گفته شد با افزودن یک "بی قید و شرط" به نظر مخالف چنان معادله متناقضی طرح کرده که خواننده نا آشنا مجبور شود یکی از طرف‌های این معادله را انتخاب کند. یا سانترالیسم و نقض آزادی مباحثه یا آزادی بی‌قید و شرط و نقض سانترالیسم. بنا بر این رفقای که با این نوع طرح مسئله مخالفند و در ضمن از مباحثه علنی و انتقاد آشکار دفاع می‌کنند باید روشن کنند که حدود و ثغور این مباحثه علنی چیست؟ زیرا هرآینه این محدودیت‌ها و شروط روشن نگردد، اصل قضیه، یعنی مباحثه علنی و انتقاد آشکار بعنوان یکی از اصول سانترالیسم دمکراتیک مورد تردید قرار خواهد گرفت. و ضرورتاً معادله‌ای سر بر خواهد آورد کسه

توده‌های طبقه را از بحث‌های نظری " درون " حزب بی‌اطلاع نگه‌داریم، بلکه این نتیجه بدست می‌آید که باید حتی الامکان برای بردن آگاهی طبقاتی آنها، برای آشنا کردن آنها با منطق فعالیت حزب کمونیست، برای آشنا کردن آنها با تمامی مشاجرات میان پیشگامان خود در حزب از مباحث با اطلاع پیدا کنند و سر در بیاورند. مباحثه علنی و انتقاد آشکار یک حلقه از این زنجیره فعالیت آگاهگرانه و کمونیستی درون طبقه است. در اینصورت آنها با حزبی، دم دست، ملموس و بدون هیچ نقطه کور و توهم برانگیز آشنا میشوند و برای کام برداشتن به سوی آن دچار تردیدهای ناشی از یک وهم نمیشوند.

معنای آزادی بی‌قید و شرط مباحثه علنی چیست ؟

رفیق ی. مهران در جزوه خود، علاوه بر متمم کردن اقلیت کمیسیون به هواداران آزادی بی‌قید و شرط، تعریف مخصوصی هم از این مفهوم ارائه کرده است. طبق نظر رفیق معنای آزادی بی‌قید و شرط مباحثه آن آزادی است که بدون نظر مرکزیت یعنی بدون اجازه آن برای علنی شدن مطرح میگردد، خود رفیق در مقدمه نوشته‌اش موضوع را به این شکل توضیح میدهد: «در این ماه (منظور ماه ۲۴ صوبه اکثریت کمیسیون است) بحث آزاد و موثر درباره مسائل مورد اختلاف نه تنها رن نشده، بلکه یکی از اصول مهم دمکراسی درون سازمانی شناخته شده است. اما تصمیم‌گیری درباره‌ی اولای علنی یا درونی بودن چنین بحثهایی ثانیاً شکل آنها و ثالثاً دامنه آنها به کمیته مرکزی و کمیته مناطق محول شده است. در ماده پیشنهادی اقلیت کمیسیون حق تصمیم‌گیری کمیته مرکزی و کمیته‌های مناطق فقط درباره شکل و میزان بحثها پذیرفته شده و علنی بودن بحثها امری مسلم و بی‌چون و چرأ تلقی شده است. بعلاوه اقلیت کمیسیون بحث علنی اعضا حزب در مجامع عمومی یعنی مجامع غیر حزبی - رانیز مجاز میدانند در حالیکه اکثریت فقط بحث علنی در مطبوعات را مجاز بشمارد. بنابراین اگر اختلافات فرعی و تفاوت در تاکیدات و جمله‌بندی‌ها را کنار بگذاریم، اختلاف اصلی اکثریت با اقلیت بر سر بی‌قید و شرط بودن مباحثه علنی است.» دو خطی مال من است. بدیهی است که هر کسی حق دارد تعریف خاص خود را از مفهوم بی‌قید و شرط ارائه دهد. ولی تعریف نظر دیگری و تفسیر دلخواه کردن از نوشته‌های مخالفین شیوه پسندیده‌ای در یک بحث روشنگر نیست. برداشتی که رفیق مهران از ماده مورد نظر اقلیت کمیسیون ارائه میدهد بهیچ وجه صحیح نیست. در این ماده آشکارا از قید اتحاد در عمل بعنوان یک شرط نام برده شده (اگر چه این شرط کافی نیست) و ثانیاً در هیچ کجا از مفهوم بی‌چون و چرأ ذکر بی‌عیان نیامده است. بنابراین (این) آشکارا القا، یک نظر، نظری که متعلق به هیچکس نیست به دیگران برای رسیدن به هدف مورد نظر است. چنانکه در ابتدای بحث حاضر هم اشاره شد، هرگاه مباحثه علنی و انتقاد آشکار بعنوان یک حق دمکراتیک " اقلیت " و هر عضو حزب پذیرفته شد، فوراً این سؤال به میان می‌آید که حد این حق کجاست و مقید به چه قیودی است. البته از دیدگاه یک طرفدار آزادی بی‌قید و شرط مباحثه، که دمکراسی در حزب لنینی را بسیار نازلتر از آزادی‌های بورژوا دمکراتیک میدانند، شاید طرح این سؤال استالیانیستی و آلوده به روحیه استبدادشرفی باشد، اما برای روشن شدن فکر چنین افرادی باید گفت در این زمینه انکار هر نوع قید و شرط نه تنها مترادف دمکرات منشی و نفی استبداد شرقی نیست بلکه دقیقاً رویه دیگر همین استبداد را بنمایش میگذارد. زیرا تنها این آزادی است که اراده جمعی را زیر پامی‌نهد و خواست فرد را بر فرآیند منافع کل قرار میدهد. بعلاوه نفی هر نوع قید و شرط در این امر اساسانی اصل حزبیت است. یعنی یک طرفدار آزادی بی‌قید و شرط مباحثه علنی، نمیتواند طرفدار حزبیت باشد. نه فقط حزب لنینی بلکه هر نوع حزب دیگری. از جهت دیگر، نفی قید و شرط از سوی یک " اقلیت " حزبی (هرآینه قصد انشعاب نداشته باشد) در بن خود با آزادی که مطالبه می‌کند در تضاد است. چرا که نهایت کوشش اقلیت در دفاع از " آزادی بیان " در حزب، کسب اکثریت حزبی است. لذا اگر این اراده را بشکنند، از پیش با خود در تضاد است. این قضیه دقیقاً معادل است که اگر اکثریت حق مباحثه علنی و انتقاد اقلیت را به رسمیت نشناسد باید حق انشعاب را برای او محفوظ بدارد. با توجه به این توضیحات شروط مورد نظر چیست؟ طبق تعریفی که از ماده ۴ مصوبات مباحث وحدت نقل شد این شروط مطرح شد: اولاً مباحثه و انتقاد در چهار چسب اصول و خدات‌های حزبی است، یعنی در حالت متعارف ما هیچگاه در مورد مبحثی چون ماهیت ضد انقلابی حکومت اسلامی بحثی نخواهیم کرد. ثانیاً، این مباحثات نباید وحدت راه حزبی را نقض کند. یعنی حتی هنگامیکه صحت و سقم سیاستی را که بیشتر به آن عمل می‌کردیم مورد بحث قرار دهیم، تا زمانیکه بحث جدید به مشی تازه منجر نگردد، همه ملزم به تبعیت از همان سیاست قدیم هستند. بعبارت دیگر یک حزب سیاسی حتی هنگامیکه اصلی از اصول خود را به بحث میگذارد، در عمل خود را به سطح یک محفل تنزل نمیدهد. ماهواره در مقام و موقعیت یک حزب سیاسی به حل مسائل خود و تغییر سیاست‌های پر دامیم. علاوه بر دو شرط فوق‌الذکر دو شرط دیگر هم مطرح است که معمولاً بخاطر بدیهی بودنشان در مصوبات واز جمله در اساننامه نیامده، ولی در بحثها اغلب مطرح میشوند. این (دو) عبارتند از: اولاً مباحثات و انتقادات نباید به فضای رفیقانه صدمه بزند، که این بشدت برای یک حزب رزمنده که بر اعتمادهای رفیقان متکی است مخرب است، ثانیاً مباحث دارای جنبه امنیتی از دستور بحث علنی خارج است. در مورد این شرط اخیر باید افزود که این بحثها حتی در داخل

و عدول از مبارزه اصولی انضباط و دیسیپلین لازم برای وحدت رزمنده مبارزه کند " این فرمول بند که چهار چوب و شروط و قیود دمکراسی حزبی و رابطه صحیح میان سانترالیسم و دمکراسی را تشریح میکند از چنان وضوحی برخوردار است که به هیچ تفسیر اضافی احتیاج ندارد. با این حال ولی هنوز رفقایی پیدا میشوند که همین اصل را میپذیرند و هم از طرف دیگر می‌گویند " اقلیت " برای طرح آشکار نظراتش باید از مرکزیت اجازه بگیرد. این آشکارا یک تناقض گویی است. زیرا طبق این فرمول حق " اقلیت " اساساً در چهار چوب وحدت‌های حزبی پذیرفته شده است و دیگر اجازه ویژه ارگان مرکزیت را لازم ندارد. طرح قید اخیر یعنی دادن حق علنی کردن بحث به دست مرکزیت که در ماده ۲۴ اساننامه در نظر اکثریت آمده، به این میماند که ادما کنیم " اقلیت " حق انتقاد دارد ولی برای طرح هر انتقاد مشخص باید اجازه مرکزیت را درست داشته باشد. این استدلال را به همان مثال خود مختاری واحدها انتقال دهید تا تناقضی آن بهتر برجسته شود. طبق این درک واحدهای سازمان موظف میشوند با وجود داشتن حق تصمیم‌گیری در امور منطقه‌ای خودشان و در چهار چوب مصوبات عمومی سازمان، در هر اقدام مشخص از مرکزیت یا ارگان بالا دست خود کسب اجازه نمایند. و این یعنی پذیرش حق در تئوری و نقض مکرر آن در عمل. اگر ما در مورد مباحث علنی تجربه قبلی نداشته‌ایم، ولی در مورد خود مختاری واحدها، تجربه فراوان است. تجربه نقض مکرر و روزمره حقوق آنها و مختل کردن اراده زنده و پویایی‌شان. علت روشن است؛ تفسیر حاکم بر این ماده اساننامه‌ای هم آلوده به همان روحیه و گرایش نفی مرکزیت است، که مداخله لحظه‌به‌لحظه ارگان بالا را به نام اراده واحدها و انضباط حزبی معمول میدارد. و تازه همه این اعمال را در شرایط پذیرش تئوریک (صوری) حق خود مختاری انجام میدهد. بهرحال در اینجا بار دیگر این سؤال با روشنی بیشتری در برابر مخالفین بحث علنی (بی‌اجازه مرکزیت) قرار میگیرد که چرا خود مختاری واحدها با دیسیپلین حزبی مغایر نیست؟

مسئله درون و بیرون در مباحثات علنی

رفقای مخالف بحث علنی و انتقاد آشکار بعنوان حق " اقلیت "، برای تلطیف ظاهر دیدگاه خود، روی مباحثات درونی تکیه می‌کنند و آنرا بعنوان سند پایبندی خود به دمکراسی پیش می‌نهند. این تفکیک مصنوعی که معمولاً با استدلالاتی درباره ضرورت حفظ اسرار سازمانی و تحریک احساس لذت بخش فرقه‌پرستی ساخته و پرداخته میشود، در واقعیت امر، حق " اقلیت " را از محتوای سیاسی آن تهی میسازد و به آن یک جنبه صرفاً حقوقی می‌بخشد. گویی تمام تلاش " اقلیت " حزبی برای کسب " آزادی انتقاد " بدست آوردن یک حق انشعابی است و هدفی بیرون از خود ندارد. دمکراسی برای دمکراسی است. در واقع این تفکیک دعوا را دور میزند، و این حقیقت را که مبارزه میان " اکثریت " و " اقلیت " حزبی، نهایتاً بر سر تبلیغ ایده‌های معینی در طبقه کارگر و توده‌هاست مخدوش میکنند. با این عقیده غیر مارکسیستی القا می‌کند که تشکیلات چیزی بیش از یک ابزار برای انقلاب پرولتری و سوسیالیسم است. اشکال بینش دیگر این تقسیم بندی در مورد مباحث سیاسی ایدئولوژیک اینست که این مباحث را از خصلت طبقاتیشان تهی میسازد و مبدا حرکت خود را منافع فرقه قرار میدهد. به این اعتبار معنای عملی این تقسیم بندی عبارت از اینست که توده‌های طبقه حق دارند فقط با نظر اکثریت آشنا شوند. این تقسیم بندی که معمولاً از یک رشته معضلات عملی و ضرورت‌های مربوط به حفظ اراده واحد تشکیلاتی آغاز می‌کند در ادامه خود به سطح یک تئوری کامل سیاسی ارتقا میابد که طبق آن: مطرح مباحثه علنی رابطه و مفهوم حزب با طبقه را درهم می‌ریزد. رفقایی که یک چنین استدلالی میکنند، از جمله رفیق ی. مهران که در پایان جزوه‌اش تلویحاً همین نظر را مطرح کرده، در یک فرقه‌ای را بنمایش می‌گذارند. مسلماً این یک آموزش سیاسی مارکسیستی است که حزب را نباید با طبقه در هم آمیخت. ولی مصداق این حکم در بحث مشخص ما بنفع کدام نظر شهادت می‌دهد. برای یافتن پاسخ صحیح باید روشن کرد که جهت این حکم مارکسیستی چیست؟ کدام انحراف سیاسی مورد نظر این حکم است. حکم فسوق خطاب به جریاناتی است که میخواهند نقش پیشگامی حزب را انکار کنند یا در عمل این نقش را زایل کنند. اما آیا طرح ایده بحث علنی و انتقاد آشکار چنین نقش زایل کننده‌ای دارد. در آن صورت باید سؤال کرد که رابطه این حکم مارکسیستی را با حکم دیگری که میگوید سوسیالیسم از خارج وارد طبقه میشود و جهت فعالیت کمونیستها نه ایستادگی کردن تفاوت سطح در طبقه کارگر بلکه ارتقا و توده‌های طبقه به سطح پیشروان است چگونه باید تفسیر کرد. آیا حکم اول که میگوید نباید حزب را به سطح طبقه تنزل داد به این معنا باید درک کرد که کمونیستها حزب را جاودانه میسازند! یعنی میکوشند که ایسنا فاصله همیشه بنفع حزب باقی‌ماند. با اینکه طبقه به سطح حزب باید ارتقا داده شود، تردیدی نیست که فاصله و تفاوت سطح میان اقشار طبقه کارگر و بنابراین آگاهی آنها بازتاب شرایط مادی آنها در جامعه سرمایه داری است. ولی کمونیستها که به این حقیقت اذعان دارند در موضع نفی آن قرار دارند. زیرا این فضیلت طبقه نیست؛ نقض آن است. و همین موضع نقد است که منطق فعالیت سوسیال دمکراتیک را توضیح میدهد. اگر ما این جهت فعالیت کمونیستی را بپذیریم برای بحث مشخص این نتیجه حاصل نمی‌آید که

مرکزیت به اجرای يك وظیفه موظفی شود و متناسب با آن اختیار می‌گیرد. اما در نظر اکثریت کمیسیون، منجمله ر. ی. مهران فقط اختیارات نامحدود و انحصاری صرف هست. آزادی بی‌قید و شرط مرکزیت در مباحثات علنی؛ اگر مرکزیت تشخیص داد، بحثی را علنی خواهد کرد، اگر نداد نخواهد کرد بدون هیچ معیار حزبی هیچکس هم نمی‌تواند مدعی باشد. حداکثر آن است که در يك نشست حزبی خواهند گفت: مرکزیت شرایط لحظه و ضرورت گسترش بحث را خوب تشخیص نداد و می‌گذرند. زیرا او موظف نبوده. عکس آن هم هست. اگر مرکزیت از خودگشاده‌دستی (نشان داد، در نشستی مشابه مدال خواهد گرفت. اما در طرح اقلیت کمیسیون، نه مدال می‌دهند و نه سرسری می‌گذرند. زیرا ما بحث آزاد را جزء حق يك عضو میدانیم تا آنجا که به حزب لطمه وارد نیاید. این اولاً ثانیاً کمیته مرکزی را موظف میدانیم این حق و این شرط را با هم رعایت و هدایت کند. آیا رعایت این دو بسا هم نمی‌شود، چرا می‌شود. ولی هرگاه با یکدیگر در تضاد قرار گرفتند این مرکزیت است که تصمیم خواهد گرفت، این از سانترالیسم، و اگر این تصمیم اشتباه بود، (در هر جهت مفروض) در نشست حزبی (کنگره - کنفرانس...) مواخذه خواهد شد. اینهم از دمکراسی. پس می - بینید که سانترالیسم دمکراتیک کاملاً برقرار است و از تناقض و هرج و مرج هم خبری نیست. در واقع این مورد، مانند تمام عرصه‌های دیگر فعالیت حزبی، سانترالیسم دمکراتیک جاری میشود و هیچ ویژگی عجیب و غریبی در کار نیست. در این مورد هم مانند تمامی دیگر امور حزبی، تصمیمات سیاسی که اجرای آنها نیاز به نظر بر حسن اجرا، آنها بسر عهده کمیته مرکزی قرار داده میشود و با اتکا، به اعتمادهای رفیقانه و اساسنامه حزبی از آن مسئولیت خواهی میشود عمل می‌گردد. مگر قابل فرض و پیش بینی نیست که مرکزیت بنا به تشخیص خود، درست یا غلط - در اجرا، یکی از مصوبات کنگره‌ها و کنفرانس‌های حزبی از خود ضعف و لغزش نشان بدهد. در آنصورت چه می‌کنیم؟ روش حزبی روشن است. در مورد بحث علنی هم همان مقررات و روش‌ها را معمول خواهیم کرد. بنابراین، بر - خلاف پاسخهای ر. ی. مهران نه احتیاجی به مراجعه به نظر اکثریت است نه کمیسیون ویژه‌ای لازم است، و نه اینکه اقلیت خود سرانه و بنا به تشخیص خود حق خواهد داشت چنان بحثی را علنی کند. حذف مرکزیت در این رابطه معنایی ندارد جز اینکه بخوایم دمکراسی و سانترالیسم را با هم تقابل بدهیم. يك چنین برخوردی خواه نا خواه از این اندیشه مایه گرفته است که مرکزیت نماینده اکثریت حزبی در برابر اقلیت است نه نماینده کل حزب. زاویه انحرافی دید رفقادر این مثال به این صورت خود را نشان میدهد که به خاطر تنها يك خطای محتمل در انتخاب يك بحث علنی که با وحدت حزب میتواند در تضاد باشد، يك حق کلی و همیشگی برای مرکزیت اختیار میکنند؛ و به کل حزب وعده بحثهای علنی مشخص و طبق تشخیص خود میدهد. (از کجا معلوم که به قولش وفا کند؟) يك تشکیلات روی وعده و وعید نمی‌چرخد، پس پیشنهاد مقابل اینست که آن حق عمومی را به "عضو" حزب یعنی در واقع کل حزب بدهید. مورد مشخص جلوگیری از بحث را ما به مرکزیت خواهیم داد. (طبق شروطی که برایش تعیین شده است) به عبارت دیگر بیاشاید هم را بر قاعده‌اش بگذاریم. نه آزادی بی‌قید و شرط بحث علنی، نه آزادی بی‌قید و شرط مرکزیت!

در پایان اشاره به این نکته ضروریست که عدم دخالت من در جنگ نقل قولها که نه دهم جزوه ر. ی. مهران را تشکیل میدهد، بخاطر بی‌نتیجه بودن این نوع استدلالها و به انحراف نرفتن از يك بحث مشخص حزبی است که اساساً باید بر تجربه عملی طبقه کارگر و پیشروان آن در يك کشور مشخص اتکا نماید. افزون بر اینکه، اندیشه‌ای که روایت و وقایع تاریخی را مقابل چشم خواننده می‌گذارد تعیین کننده است. "تاریخ، همیشه، هرگونه حجتی را که مورد نیاز سیاست باشد در اختیار آن می‌گذارد." در همین رابطه مجموعه تاریخ حزب بلشویک پیرامون بحث‌های حزبی که در جزوه رفیق ی. مهران باز نویسی شده است از يك اندیشه فوق سانترالیستی مایه گرفته که شدیداً با احساسی بیمناک آلوده است. این هراس که خود را از تعمیم افراطی يك مقطع بحرانی مفروض در حیات يك حزب به سراسر زندگی حزب نشان میدهد، اساساً برآمده از این اندیشه غلط است که گویا بحران تشکیلاتی و بهم خوردن "نظم و انضباط" ناشی از بحث علنی است. به این علت بحث درونی بعنوان راه حل پیشگیری بحران از طرف آنها پیشنهاد می‌شود. اما آیا تاریخ کم‌نشان داده است که تنها با علنی کردن يك بحث میتوان از تلاشی شدن حزب جلوگیری کرد. مگر تجربه سازمان ما اینرا تأیید نمی‌کند؟

زیر نویسها:

- (۱) منظور از "اقلیت" اقلیت حزبی نیست، بلکه اقلیتی است که در هر بحث مشخص و باین نشست بیکره‌های حزبی ممکن است بوجود آید.
- (۲) متأسفانه بخاطر اینکه رفیق ی. مهران با طرفداران خیالی آزادی بی‌قید و شرط مشاخره میکند، کل استدلال‌ها و فاکت‌هایی که مورد استفاده قرار داده است از زاویه‌های برخورداری است که مشکل میتوان مستقیماً با آن برخورد کرد. برخورداری است که مشکل میتوان با آن مستقیماً برخورد کرد.

حزب هم ضرورتاً نباید به بحث سراسری گذاشته شوند. موارد بسیاری پیش خواهند آمد که این نوع مسائل صرفاً در کمیته مرکزی یا حداکثر در ارگان مربوطه باید طرح گردد. تصور کنید که در يك حزب بزرگ رکنوده‌ای چگونه میتوان از درز کردن مسائل امنیتی در يك بحث سراسری جلوگیری کرد. موردی مثال لور فانت روز قیام در ماجرای خیانت کامنف و زینوویف، به وفور در يك حزب میتواند رخ دهد. اگر دیدیم که لنین حتی با طرح علنی بحث قیام در سطح حزب به مخالفت برخاست، دقیقاً بخاطر جنبه‌های حیاتی امنیتی آن بوده است. این دست مسائل را باید کلاً از مقوله مباحثات علنی تفکیک کرد، زیرا معمولاً جز استفاده‌های ناهنجار برای مخدوش کردن بحث آزادی انتقاد و مباحثه علنی بکار دیگری نمی‌آید خاصه آنکه روی این اصل که مسائل دارای جنبه امنیتی نباید بحث علنی کرد هیچ اختلافی میان انقلابیون وجود ندارد.

اما چه کسی بر شروط یاد شده نظارت خواهد کرد؟ آیا اجرای آنها بر عهده افسر د گذاشته میشود؟ و تعهدات اخلاقی افراد تنها ضمانت ماست، یا باید ارگانی بر حسن اجرای آنها نظارت داشته باشد. واضح است که این جنبه از فعالیت حزب مانند تمامی وجوه دیگر حیات حزبی تحت نظارت و هدایت کمیته مرکزی قرار دارد. این نکته بدیهی در نوشته ر. ی. مهران بگونه‌ای طرح شده که گویا طریقه دیگری جز این میتواند وجود داشته باشد. رفیق مهران، می‌نویسد: "فرض کنید یکی از اعضاء حزب، انتقاد و یا بحثی را طرح می‌کند که اکثریت آنرا مختل کننده يك اقدام حزبی معین، یعنی در تناقض با اتحاد در عمل ارزیابی می‌کند و بنابراین حاضر نمیشود آنرا به بحث بگذارد و با علنی شدن آن در بیرون حزب نیز درست بهمین دلیل مخالفت می‌کند. مسئله چگونه حل و فصل خواهد شد؟" پس رفیق خود در پاسخ سه راه حل فرض میکند، که هیچکدام به مقوله سانترالیسم یعنی اختیار مرکزیت و نقش و جایگاه او ربط پیدا نمیکند. یعنی در هر سه حالت کمیته مرکزی مسلوب - الاختیار وانمود میشود، و رفیق به این دلیل این روال را پیش میگیرد که موضوع را با اصطلاح به بن بست بکشاند و نتیجه بگیرد که شروط یاد شده نمیتواند مسئله را حل کند. لذا باید اصل علنی شدن در اختیار مرکزیت قرار بگیرد یا ضرورتاً هرج و مرج خواهد شد. (شوقی که رفیق در دنبال همان مطلب مطرح کرده است از این قرار است: برای این مسئله پیش از سه راه، حل نمیتوان تصور کرد؛ یا باید داوری اکثریت تعیین کننده باشد و تشخیص اینکه این انتقاد مشخص مختل کننده فلان اقدام مشخص هست یا نه، به اکثریت واگذار شود، که در این حالت دیگر از آزادی و با علنی بی‌قید و شرط نمیتوان سخن گفت (ما که چنین سخنی نگفته‌ایم و ظاهراً شما هم طرح سؤال را از موضع طرفداران بی‌قید و شرط مطرح نکرده‌اید!) زیرا در چنین حالتی آزادی انتقاد و مباحثه مشروط به موافقت اکثریت است. یا باید داوری يك مرجع بی‌طرف مستقل از اقلیت و اکثریت تعیین کننده باشد، که پیدا کردن چنین مرجع بی - طرف و مقتدری، در يك حزب سیاسی نه ممکن است و نه مفید. و نیاز به گفتن ندارد که خیال بافی درباره يك "قوه قضائیه مستقل حزبی" جز يك بت سازی حقوقی که نشان دهنده بی‌توجهی به طبیعت مسائل سیاسی است، معنای دیگری ندارد. و بالاخره بسا باید صرف نظر از هر نظری که اکثریت دارد، اقلیت بتواند بر مبنای تشخیص خود انتقالات را در هر حدی که می‌خواهد بطور علنی طرح کند، که در آن صورت تعریف حدود اتحاد در عمل به حق انحصاری اقلیت تبدیل خواهد شد." به این شیوه می‌گویند، آنقدر حریف را بسه سنگلاخ بکش تا از آمدن خود پشیمان شود. رفیق مهران موضوع را عمدتاً به چنان بن بست می‌کشاند که راهی نماند جز اینکه از اصل علنی بودن بحث آزاد دست بشویم یا به هرج - و مرج تن بدهیم (ولی عقب نشینی جایز نیست. اتفاقاً با این مثال بحث ما به جسای واقعی خود نزدیک شده است. پایه تمام نقل قولها و تاریخ داستان مباحثات حسب بلشویک و استنتاجات تئوریک در جزوه رفیق ی. مهران بالاخره روی زمین آمده بایستد بایستیم و ببینیم واقعا منطق زندگی - عمل - ما را به هرج و مرج می‌رساند یا بسه درک درستی از سانترالیسم دمکراتیک. بنا بر این مثال رفیق را با پاسخی که میدهم دنباله می‌کنیم. آری فرض کنیم که نه تنها يك مقاله معینی از میان مقالات متعدد در مورد يك قسم انتخاب شده برای بحث علنی ممکن است از چارچوب وحدتهای حزبی خارج باشد و بسا در عمل اتحاد و اراده حزبی را نقض کند بلکه اصلاً خود "تم" فی‌نفسه از چنین خصوصیتی برخوردار باشد؟ مسئله چه خواهد شد؟ پاسخ من روشن است: مرکزیت حق دارد مانع جاری شدن آن بحث گردد. یعنی اگر طرح يك موضوع برای بحث اصلاً خارج از حدود وحدت های حزبی ماست، مرکزیت نباید بگذارد این بحث علنی شود. اگر طرح يك انتقاد وحدت اراده حزب را در هم می‌ریزد باید جلو آن گرفته شود. هیچ فرقی میان این موضوع و با این مثال که فرضاً مقاله یا مقالاتی دارای جنبه غیر اخلاقی برای فضای رفیقانه بحثها هستند و بنابراین نباید پخش شوند وجود ندارد. مسئله بسیار روشن است. در طرح مورد نظر من از قید و شرط یاد شده، یعنی بحث علنی و انتقاد آشکار در چهارچوب اصول وحدت‌های حزبی و تا جایی که اتحاد در عمل را نقض نکند تا این مثال هم شمولیت دارد. و لذا حق مرکزیت در کنترل و نظارت ملحوظ است. اما بیاست که بر خلاف درک اکثریت کمیسیون، مرکزیت مستقل از هر نوع محدودیتی انحصار بحثها را در اختیار ندارد، بلکه حدود اختیارات او هم دقیقاً با همان دو شرط تعیین شده است. یعنی چه؟ یعنی اینکه مرکزیت موظف است برای تشکیلات روشن کند بنا به کدام دلایل آن بحث مفروض وحدت را می‌شکسته است. یا از چارچوب خارج بوده است. اگر خوب دقت شود در این مفهوم از قید و شرط،

جمهوری دمکراتیک خلق

برهان اسفند ۶۷ - فروردین ۶۸

این چکیده ای از اختلافات ما است .

اینکه گویا رهبری سازمان برایین با و راست که پرولتاریا باید ابتدا جمهوری بورژوازی یا حکومت موقت را جایگزین بلافاصل جمهوری اسلامی کند و تنها پس از آن ، جمهوری دمکراتیک خلق را در دستور خود قرار خواهد داد ، و نیز اینکه رهبری سازمان به تفکیک برنامها حداقل و حداکثر متوسل می شود و جانبداری از برنامه انتقالی را مردوده می شمارد ، تماما تعبیر و تفسیر خود رفیق بابا علی از همین اختلاف واقعی است . اکثریت دسترسپاسی از عدم حضور خرده بورژوازی میانی در ترکیب جمهوری دمکراتیک خلق ، مطلقا و هرگز به ایس "تاور" نرسیده است که : پس ، باید فعلی جمهوری بورژوازی را جایگزین جمهوری اسلامی کرد و از برنامه انتقالی و جمهوری دمکراتیک خلق چشم پیوشید . این رفیق بابا علی است که از فرض عدم حضور خرده بورژوازی در جمهوری دمکراتیک خلق به چنین نتیجه ای می رسد . به عبارتی دیگر ، اگر رفیق بابا علی معتقد بود که خرده بورژوازی نمی تواند در ترکیب جمهوری دمکراتیک خلق باشد ، قطعا به این باور می رسید که باید جمهوری بورژوازی را فعلا آلترناتیو بلافاصل جمهوری اسلامی قرار داد و برنامه انتقالی و جمهوری دمکراتیک را به آینده موالده داد . بهمانه که رفیق بابا علی به اکثریت دسترسپاسی زده است از منطق درونی خود او برخاسته است . او خود عمیقا برایین با و راست که خرده بورژوازی باید جزو ترکیب طبقاتی حکومت جایگزین جمهوری اسلامی باشد و در این حکم جای هیچ چسبون و چیرائی نمی بیند ، و از این حکم بی قید و شرط ، قطعا به این نتیجه می رسد که اگر برنامه است که خرده بورژوازی در جمهوری دمکراتیک خلق نباشد ، پس زاهی جز این نیست که دولتی را جایگزین بلافاصل جمهوری اسلامی کنیم که خرده بورژوازی جزو ترکیب طبقاتی آن باشد ، یعنی جمهوری بورژوازی . برای رفیق بابا علی اصل اساسی حق نسق خرده بورژوازی در حکومت جایگزین جمهوری اسلامی ، یعنی حق حاکمیت خرده بورژوازی است ؛ حتی که در اصل آن جای چون و چرا و تردید پیدا تجدید نظری نیست و هر کس که جای خرده بورژوازی را در جمهوری دمکراتیک خلق بنماید ، گویا چاره ای و راه دیگری ندا رد بجز اینکه جمهوری بورژوازی بخواد همتا مبادا ایس حکم خدشه پذیر و این حق محرز و مسلم ، خدا ی ناکرده نقض شود .

من هنگام شکافتن محورها ی مختلف اختلاف ، نشان خواهم داد که رفیق بابا علی تا چه حد خود را به سختگی حق حاکمیت خرده بورژوازی میسدد کرده و برای توجیه این "حق" دست به چه تحریفاتی زده و تشویری ما را کبسیستی مبارزه طبقاتی را چگونه به ابتهال می کشد . ولی بیش از آن که به شکافتن محورها ی اختلاف بپردازم ، لازم است مطلب دیگری را که رفیق بابا علی به شکل نادرستی مطرح کرده است تصحیح کنم .

رفیق بابا علی در جزوه "نامه بیک رفیق" (صفحه ۱۹) نوشته است :

"من تا کنون نظر جدیدی علاوه بر آنچه در یک رشته ترویجهای کتبی و شفاهی اظهار داشته ام بیان نکرده ام و حال آنکه اکثریت دس من به صراحت در جلسه شورای نویسندگان اعلام داشت که قصدار دبه نظر خود صراحت دهد . بدین سبب نیز قرار بود که در بنوم فوق العاده مرکزیت قطعا مه ای در ارتباط با این تجدید نظر (مطروحه از جانب اکثریت دس من و جدید نسبت به نظر رسمی تشکیلات که در بنی وحدت قید شده است) از تصویب مرکزیت بگذرد ."

رفیق بابا علی موضوع را عمدی و حساب شده به شکلی طرح می کند که به خواننده ا لفا شود که گویا تجدید نظر از طرف اکثریت دسترسپاسی برای خود همان اکثریت دسترسپاسی و کسانسی هم که خواهان تصویب قطعا مه در کمیته مرکزی شده اند امری پذیرفته و مسلج بوده است و گویا قرار بر این بوده "در ارتباط با این تجدید نظر" دسترسپاسی قطعا مه ای در مرکزیت بگذرد! این هم با کمال تاسف ، دروغ دیگری است که رفیق بابا علی آن را شاهدی بر صحت ادعای خود می آورد . این صحت دارد که یکی از اعضای دفتر سیاسی در جلسه شورای نویسندگان گفت که قصدار دبه نظر خود صراحت دهد ، ولی ایس دروغ محض است که گویا قرار بوده در مورد "تجدید نظر دسترسپاسی" قطعا مه ای در مرکزیت بگذرد . آنچه حقیقت است ، این است که قرار بود کمیته مرکزی طی قطعا مه ای اعلام کند که از دستور مختلفی که در برنامه ترکیب طبقاتی و وظائف جمهوری دمکراتیک خلق ابراز می شوند ، کدا میک نظر رسمی سازمان بوده اند ؛ و در این قطعا مه ای از آنجا ضرورت پیدا می کرد که طرفداران هر یک از دستور ، مدعی بودند که از نظر رسمی و همیشگی سازمان دفاع می کنند و بس بیانیه وحدت بایبندند .

منشاء اختلاف نظر ها چیست ؟

گفتن اینکه فلاتی در نظرات رسمی سازمان تجدید نظر کرده است و همین

منشا پیدایش دودیدگاه در مورد انقلاب ایران و دولت آلترناتیو ما شده است ، منشا واقعی رادرتاریکی می برد . منشا پیدایش دودیدگاه مختلف ، اولاد اختلاف نظرهای مربوط به این عرصه میان راه کارگروا ه فداشی است که قبل از جریبان ادغام وجود داشته است ؛ و تا نیا در سازش نظری نا خواسته و غیر آگاهانه ای است که در جریبان ادغام و در طول سالهای پس از آن موجود بوده است . سبب اصلی این سازش نظری غیر عمدی نا خواسته چیزی جز وحدت نظری کلیات عدم دقت و صراحت در جزئیات و نتایج نبوده است و این پیشامد ، منحصر به فرد نیست . در همسسه جریانات فکری و سیاسی - بدون استثنا - چنین بوده و هست و خواهد بود که در ابتدای راه ، خطوط کلی و شعارهای عام طرح می شوند و تنها در طول راه و در جریان زندگی است که روشن شدن جزئیات ضرورت و امکان می یابند . دایسره وحدت نظر حول فرمول ها و شعارهای کلی همواره فراخ است ، بر سر تفسیر و تعبیر مشخص ترین کلیات و بر سر ترسیم و تدقیق جزئیات است که نور سفید به هفت رنگ تجزیه می شود و مرزهای اختلاف آشکار می شوند . خطوط کلی ، که توافقات اساسا بر همین کلی بودن آنها مبتنی بوده عبارت بوده اند از : ۱- جمهوری دمکراتیک خلق ، آلترناتیو بلافاصل ما برای رژیم جمهوری اسلامی است ؛ ۲- جمهوری دمکراتیک خلق انتقال بی وقفه به سوسیالیسم را سازمان می دهد ؛ ۳- جمهوری دمکراتیک خلق ، دولت نوع (تیپ) پرولتاری است . اما در مورد بارهای ازسوالاتی که در چارچوب این وحدت نظر کلی قابل طرح اند و در طول زمان و بر حسب نیازهای زمان به میان آمده اند ، یا پاسخی از پیش نداشته ایم ؛ یا پاسخ های مبهم و سر بسته یا دوپهلوی ، پاسخ های غیر تدقیق و قابل تفسیر داده ایم ؛ و حتی پاسخ های متناقض . برای نمونه می توان این رشته ازسوالات را پیش روی خود گذاشت :

آیا معنی انتقال بی وقفه به سوسیالیسم بی وقفه پس از سرنگونی جمهوری اسلامی است ، یا بسین سرنگونی جمهوری اسلامی و آغاز انتقال ، وقفه ای هست ولی وقتی انتقال شروع شد یا بدین وقفه به پیش رود ؟ شرط سیاسی این انتقال چیست ؟ آیا بدون درهم شکستن مقاومت سرمایه داران و ملاکین و حسامیسان امپریالیست آنها می توان بی وقفه بسوی سوسیالیسم رفت ؟ اگر انتقال ، مستلزم درهم شکستن این مقاومت باشد ، دیکتا توری کدام طبقات می تواند آن را انجام دهد ؟ دیکتا توری پرولتاریا ، یا اراده مشترک پرولتاریا و خرده بورژوازی ؟ آیا خرده بورژوازی فقط در چارچوب مطالبات دمکراتیک و بنا بر سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی می تواند همراه پرولتاریا و بس آن دارای اراده مشترک باشد ، یا در ترکیب طبقاتی جمهوری دمکراتیک خلق ، یعنی دولت جایگزین این رژیم هم حضور با پرولتاریا و وحدت اراده خواهد داشت ؟ اگر خرده بورژوازی در جمهوری دمکراتیک خلق نخواهد بود و این جمهوری بر پایه بلوک پرولتاریا و نیمه پرولتاریا تشکیل می شود ، چرا انقلاب ایران را بیک انقلاب سوسیالیستی نمی نامیم ؟ اگر خرده بورژوازی در جمهوری دمکراتیک خواهد بود ، پس آیا در وظیفه انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم و در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی با پرولتاریا اراده واحد خواهد داشت یا اینکه جمهوری دمکراتیک خلق این وظائف را بر عهده نخواهد داشت ؟ آیا دیکتا توری دمکراتیک کارگران و دهقانان ، دولت نوع پرولتاری است ؟ آیا ممکن است دولتی بنوع پرولتاری باشد ولی دیکتا توری پرولتاریا نباشد ؟ آیا چیزی به نام دمکراسی توده ای یا خلقی در حدفاصل دمکراسی بورژوازی و دمکراسی پرولتاری (دیکتا توری پرولتاریا) وجود ندارد ؟ آیا در جمهوری دمکراتیک خلق ، در فاجرای برنامه انتقالی (اقداماتی که نه دیگر سرمایه داری و نه هنوز سوسیالیستی اند) ، خرده بورژوازی نیز با پرولتاریا و وحدت اراده و اتحاد حکومتی دارد ، و تنها پس از پایان موفقیت آمیز اجرای برنامه انتقالی و پیشروی پرولتاریا بسوی سوسیالیستی کردن کامل اقتصاد است که اراده واحد در هم می شکنند و خرده بورژوازی تجزیه شده و راهش از پرولتاریا جدا می شود ؟ آیا مجری برنامه ای که نه دیگر سرمایه داری و نه هنوز سوسیالیستی است (برنامه انتقالی) دولتی خواهد بود که نه دیگر دیکتا توری بورژوازی و نه هنوز دیکتا توری پرولتاری است ؟ آیا جمهوری دمکراتیک خلق ماشین دولتی بورژوازی را می شکنند یا نه ؛ آیا خرده بورژوازی می تواند در درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی با پرولتاریا دارای وحدت اراده باشد یا نه ؟ و اساسا درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی به چه معناست ؟ آیا جمهوری دمکراتیک خلق نشانه تبدیل انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی و فعلیت انقلاب سوسیالیستی است ؛ یا ارگان تدارک انقلاب سوسیالیستی است ؛ یعنیسین ارگانی که طی یک دوره تاریخی پس از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ، باید پیش شرط های انقلاب سوسیالیستی را تدارک ببینند ؟ اگر دومی است ، آیا خرده بورژوازی هم با پرولتاریا در تدارک انقلاب سوسیالیستی دارای اراده

واحد است ؟

مجموعه سئوالاتی از این دست از روز اول و همزمان با فرمول های کلی مطرح نبوده اند و برخی هم که در طول راه به نحوی مطرح شده اند در همه موارد پاسخ بی ابهام و دقیقی نگرفته اند ، برخی از اوقات تناقضاتی وجود داشته و گاهی جای تفسیر باز بوده است .

در خمونی انقلاب ایران ، نظرسنجی و قطعی سازمان ما - که هیچکس از اعضای سازمان تاکنون در ردوانکار آن چیزی نگفته و همه قبولش داشته اند - این بوده است که انقلاب ما یک انقلاب مرکب است ؛ انقلابی با وظائف مرکب بورژوا دموکراتیک و ضد سرمایه داری ؛ انقلابی که با مبارزه برای مطالبات بورژوا دموکراتیک آغاز می شود و بی وقفه تا سوسیالیسم ادامه می یابد . این هم نظرسنجی و قطعی سازمان ما بوده است که پیروزی قطعی (یعنی بازگشت ناپذیری) انقلاب دموکراتیک در ایران مستلزم تداوم انقلاب تا آستانه سوسیالیسم است .

اما همین مواضع روشن و قطعی را می توان در جبهات مختلف تفسیر کرد ؛ انقلاب مرکب ایران اساساً یک انقلاب دموکراتیک است (چون جامعه خرده بورژوازی است ؛ طبقه کارگر ضعیف است ؛ ستم بورژوازی کمپرادور وجود دارد ؛ ستم امپریالیسم وجود دارد ؛ سرمایه داری ما وابسته است و ...) اما البته برای انگه این انقلاب دموکراتیک به پیروزی قطعی برسد ، باید از چارچوب سرمایه داری فراتر رود و گام هاشی بسوی سوسیالیسم بردارد . این می تواند یک تفسیر از انقلاب مرکب ما باشد ؛ تفسیر دیگری می تواند این باشد که ؛ انقلاب ما اساساً یک انقلاب اجتماعی فدرسرمایه داری است ، انقلاب تهیدستان برای عدالت اجتماعی است (نظام مطلق ، سرمایه داری است ؛ بحران سرمایه داری در کشور ، ساختاری است ؛ دولتی که با ایدواژگون شود دولت بورژوازی است ؛ قطع وابستگی اقتصادی به امپریالیسم ، یک تکلیف سوسیالیستی است ؛ کارگران ، نیمه کارگران و تهیدستان - یعنی استثمارشوندگان - اکثریت جمعیت کشور را تشکیل می دهند ؛ ...) اما البته این انقلاب اجتماعی ضد سرمایه داری ، با مسائل معوقه بورژوا دموکراتیک هم مواجه است و موظف است که آنها را هم بر سر راه خود حل کند .

ممکن است رفتاری باشد که این دو تفسیر در نتیجه گیری ها برایشان یکسان باشد و آنها را دو بیان مختلف برای یک واقعیت بدانند ؛ اما از کجا معلوم که یکسان پنداری این دو تفسیر ، نظرسنجی و قطعی سازمان ما است ؟ ممکن است برای عده ای ، هر یک از این فرمول بندی ها در ارزیابی از وزن و جایگاه طبقات میانی معنای متفاوتی داشته باشد . ممکن است از فرمول بندی نخست ، چنین استنباط شود که بلوک دموکراتیک پس از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی باید بمنظور تثبیت و تضمین دستاوردهای بورژوا دموکراتیک به همراه پرولتاریا از چارچوب سرمایه داری فراتر رود و تا آستانه سوسیالیسم پرولتاریا را مابینت کند و تنها وقتی که دستاوردهایش تثبیت شدند و پرولتاریا خواست بر بنا به حد اکثرش را به اجرا بگذارد ، وحدت اراده بلوک دموکرات انقلابی منتفی می شود و این بلوک تجزیه می گردد ؛ از فرمول بندی دوم هم ممکن است چنین استنباط شود که این تجزیه و تفکیک محض سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و در دوره ای " پیشروی بسوی سوسیالیسم ، یا بازاری سرمایه داری و ماشین دولتی " شروع می شود و بلوک پرولتاریا و نیمه پرولتاریا و تهیدستان ، با تسخیر قدرت کارگرمیایی بلانافصله مطالبات بورژوا دموکراتیک را بر آورده ساخته و همزمان با آن ، با اجرای توری بر بنا به انتقالی ، نخستین گام ها را در راه تداوم انقلاب و گذاری وقفه از سرمایه داری به سوسیالیسم برمی دارند .

با اینکه موضع رسمی سازمان ما در مورد مرکب بودن انقلاب ایران روشن بوده ، ولی راه تفسیرهای مختلف از آن بسته نبوده است . بازم در ارتباط با تبدیل انقلاب بورژوا دموکراتیک به سوسیالیستی و ضرورت فراتر رفتن از سرمایه داری ؛ آیا معنای فراتر رفتن انقلاب بورژوا دموکراتیک از چارچوب سرمایه داری در ارتباط با نیروهای دموکرات و غیر پرولتر چیست ؟ آیا معنای آن این است که کارگران و زحمتکشان در مطالبات دموکراتیک توقف نمی کنند و بلانافصله بر بنا به انتقال به سوسیالیسم راه اجرا می گذارند ؛ یا معنایش این هم هست که دموکرات های خرده بورژوا و از مطالبات بورژوازی خود " موقتاً " فراتر می روند و تا قبل از فنا زدیکت توری پرولتاریا ، اما تحت هژمونی آن ، در ساختن دولت نوع پرولتری و اجرای برنامه انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم با پرولتاریا اراده واحدی اعمال می کنند تا مطالبات بورژوا دموکراتیکشان تضمین شود ؟

سئوالاتی از این دست اهمیت بسیار زیادی دارند که نیاز زمان و اداران می کنند پاسخ های قطعی و روشن به آنها بدهیم . یکی دیگر از مشکل آفرینان ما ، کاربرد تسامحی اصطلاحات و تعبیرات بوده است . گفته ایم " زحمتکشان " ، از زحمتکشان " بی آنکه در جایی به آن قطعیت بدهیم غالباً بمعنای نیمه پرولترها و توده های تهیدست و خانه خراب استفاده کرده ایم . این قطعیت ندادن ، امروزه آنجا منجر شده است که رفیق بابا علی

توانند آن را بر حسب مصلحت به این یا آن ترکیب تفسیر کنند . توده های حاشیه تولید را - که بخش سنگین وزن نیروهای محرکه انقلاب را تشکیل می دهند و هویت و جایگاه طبقاتی شان در مصلحت دادن به انقلاب و مطالبات و راستای آن اهمیت بسزایی دارد - توده های دگلاسه ، ماده مذاب ویسی شکل ، ماده زلاتینی و نظایر آن نامیده ایم ؛ و این تعبیر هر قدر هم که بجا و صحیح بوده باشد ، وسیله مناسبی هم نبوده اند برای تفسیرها و ارزیابی های گذرا از این نیروها ؛ به نحوی که نظرسنجی سازمان ما در تعیین هویت این نیروها و جایگاه طبقاتی شان ، از یک قطعیت بیری از سوتفا هم ویسی نیا از تفسیر برخوردار نشده است .

برای نمونه ما در تشریح و تبیین این نیروها گفته ایم که نیروهای حاشیه تولید ، به لحاظ اقتصادی نیمه پرولتر هستند ، اما به لحاظ سیاسی (ایدئولوژی و اسپکرا) خرده بورژوا هستند . این تعبیر دو پهلوم امکان داده است که اگر کسی توده های حاشیه تولید را نیمه پرولتر نامید " تسامحاً " درست بدانیم و اگر کسی دیگری خرده بورژوازی نامید ، بازم " تسامحاً " درست بدانیم . و به همین ترتیب بازم " تسامحاً " درست بدانیم اگر کسی گفت یا نوشت که خرده بورژوازی در ترکیب طبقاتی جمهوری دموکراتیک خلق خواهد بود . چون ما تصور می کنیم منظور او از خرده بورژوازی ، خرده بورژوازی تهیدست و خانه خراب است ، او هم این پذیرش را به حساب پذیرش خرده بورژوازی میانی در جمهوری دموکراتیک خلق به حساب آورد . هر کسی از طبقه خود استنباط می کند و تا حدی می داند ، تا زمانی که تعمیق مبارزه ایدئولوژیک و سطح جدیدی از نیاز مندینا به نقطه ای سوقمان می دهد که مجبور می شویم در تجزیه و تحلیل مسائل استراتژی و تاکتیک ، میکروسکوپ را جایگزین ذره بین کنیم و متلاوتی کسی می گوید نیروهای محرکه انقلاب ما کارگران ، نیمه کارگران و خرده بورژوازی شهری روستا هستند ، دیگر به صحت کلی و تسامحی آن اکتفا نکنیم و بلانافصله بپرسیم ؛ نیروی محرکه کدام فا ز انقلاب ؟ فاز سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ، یا فاز انتقال به سوسیالیسم ؟ اگر کسی گفت که خرده بورژوازی در بلوک قدرتها انتقال به سوسیالیسم هم حضور دارد ، نگوئیم قطعاً منظورش خرده بورژوازی خانه خراب و تهیدست است و بلانافصله بپرسیم کدام لایه خرده بورژوازی ؟ تهیدست ، یا میانی ؟ و الی آخر .

و چنین است که اختلافاتی که از ابتدا وجود داشته اند ، به تدریج بروز کرده اند و قابل رویت شده اند . اختلافات در این زمینه ، برای اولین بار در اوائل سال ۶۴ در یکی از جلسات شورای نویسندگان ، پس از انتشار مقاله " طبقه کارگر ، فدائی خلق " در راه کارگر شوریک شماره ۲ بروز کرد . در این مقاله در پلمیک با سازمان چریکهای فدائی خلق (اقلیت) گفته شده بود که در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی ، کار خرده بورژوازی (میانی) نیست ، دوسه تن از رفقای حاضر در آن جلسه ، به نقل لنین در دولت و انقلاب از قول مارکس اشاره می کردند که گفته است شرط مقدم هر انقلاب خلقی واقعی ، درهم شکسته شدن ماشین بوروکراتیک و نظایر است . منتها این رفقا آن را به این شکل تفسیر می کردند که خرده بورژوازی در امر درهم شکستن تا به آخر به پیش نمی رود و دیکت توری پرولتاریا کار را به فرجام می رساند . رفقای دیگر حاضر در آن جلسه در دفاع از اینکه درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی کار دیکت توری پرولتاریا - ریاست صحبت می کردند . تداوم این بحث مدت هایی نتیجه گسیخته شد . تا اوائل سال ۶۶ که طرح بر بنا به تصویب کمیسیون تهیه طرح گذشت ، وجود اختلافی جدی در این زمینه محسوس نشود و به همین سبب در کمیسیون بر بنا به که روی فرعی ترین نکات و چگونگی تبیین آنها هم دقت و وسواس به خرج می داد ، در رابطه با ترکیب طبقاتی و وظائف دولت جایگزین اختلاف نظری پیش نیامد و نظرات متفاوتی شکل نگرفت . سبب آن ، همسازي نظرات در سایه کلی گوشیا ، ابهام ها ، تسامح ها و تعبیر به ظن خود بود . تازه مدتی پس از انتشار پیش نویس بر بنا به بود که اختلاف شفاف تر شد . در یکی از جلسات شورای نویسندگان ، مجدداً بحث بر سر درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی از سر گرفته شد . رفیقی از دفتر سیاسی این را وظیفه بلوک پرولتاریا و نیمه پرولتاریا دانست و رفیق بابا علی نظر دیگری می داد . در آن جلسه ، رفیق بابا علی گفت که نظرش را به صورت فرموله بیان می کند ، و این عین جملاتی است که رفیق بابا علی گفت و من یادداشت کرده ام :

" بخشی از خرده بورژوازی در درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی . پرولتاریا و تهیدستان را همراهی می کند ، یعنی از بر بنا به انتقالی حمایت می کند ولی فقط بمنظور تثبیت درخواست های دموکراتیک و بورژوازی خود و نه بهیچوجه بمنظور تثبیت دولت نوع کمون و انتقال به سوسیالیسم ، وقتی موقع تثبیت دولت نوع کمون برسد ، همین خرده بورژوازی دست از حمایت خواهد کشید و به دفاع از مالکیت خواهد پرداخت . خلاصه آن خرده بورژوازی در درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی شرکت می کند ؛ با تثبیت دولت نوع پرولتری مبارزه می کند . خود در هم شکستن دولت بورژوازی برای خرده بورژوازی هدف نیست ، وسیله ای است که با یکبار انداخته شود . خرده بورژوازی با بر بنا به حداقل از بر بنا به انتقالی حمایت می کند چرا که تحقق آن را منوط به این می داند . "

(تاکیدات را از لحن رفیق بابا علی گرفته ام)

با ردیگر در بحثی در شعبه تبلیغ و ترویج و آموزش ک - م رفیق بابا علی نظر خود را در مورد ترکیب طبقاتی جمهوری دمکراتیک خلق فرموله کرد، که من عین جملات او و پاسخ رفیق عضو دفتر سیاسی را یادداشت کرده ام .

رفیق بابا علی: "جمهوری دمکراتیک = کارگران + نیمه پرولتاریا + دمکرات های انقلابی خرده بورژوا (مطالبات فوری ما)؛

"جمهوری پارلمانی بورژوازی = کارگران + کل توده دهقانان + بخشی از بورژوازی جمهوریخواه."

رفیق عضو دفتر سیاسی: "من با این نظر موافق نیستم چون رژیم ما سرمایه داری است. ما به اکثریتها دست داریم که اساس کارگران و زحمت کشان بود و زحمت کشان بمعنی دهقانان تهیدست. دولت انتقالی اساس کارگران و تهیدستان است."

و بالاخره آخرین بار در نشست های ماه ۶۷ شورای نویسندگان راه کارگر بوده که بحثی در این زمینه صورت گرفت که من همه یادداشتی را که از نکات اصلی مباحثه بین رفیق عضو دفتر سیاسی و رفیق بابا علی دارم، نقل می کنم:

رفیق دیس: "درم شکستن، نه فقط تخریب، بلکه ساختن نظامی است که حاکمیت مستقیم اکثریت بر اقلیت را عملی و تضمین کند. درم شکستن، در نتیجه، با بیان دادن به حاکمیت بورژوازی و سرمایه است. پس در هم شکستن کار خاص پرولتاریاست و خرده بورژوازی در آن مدخلیت ندارد."

رفیق بابا علی: "درم شکستن نه فقط بمعنی درم شکستن استنبیاد بورژوازی، بلکه در عین حال درم شکستن ارتش، بوروکراسی و حذف پارلمان و همه ارگانها و ابزارهای حاکمیت طبقاتی بورژوازی است." رفیق دیس: "تخریب را از جایگزینی نباید مطلقاً تفکیک کرد. درم شکستن کامل ممکن نمی شود مگر نطفه دولت جدید بوجود آمده باشد."

رفیق بابا علی: "شوراها فقط محل اعمال اقتدار پرولتاریا نیست، بلکه محل اعمال اقتدار زحمت کشان و خرده بورژوازی هم هست. در کشورهای عقب مانده سرمایه داری که خرده بورژوازی برای تثبیت دمکراسی به فراتر رفتن از اهداف بورژوازمکراتیک نیاز دارد، پرولتاریا می تواند با خرده بورژوازی مشترکاً در تخریب و ساختن ماشین دولتی بورژوازی عمل کند. اما برای بازگشت نا پذیری و تثبیت آن، باید خرده بورژوازی جدا شود."

انقلاب دمکراتیک خلق، مساویست با قیام کارگری و نیمه کارگری با نطفه دهقانان و خرده بورژوازی. جمهوری دمکراتیک خلق دولتی است نوع کمون به این دو اعتبار که اولاً حاکمیت اکثریت مردم بر اقلیت است، و ثانیاً از وظایف بورژوازمکراتیک فراتر است، یعنی هژمونی پرولتاریا در آن هست؛

رفیق دیس: "دولت نوع کمون مرکب از کارگران و دهقانان معنی ندارد؛ خرده بورژوازی که جای خود دارد؛ محور ائتلاف خرده بورژوازی فقط برنامهدار است. هر چند که مطالبات انتقالی ممکن است بخاطر توانان انقلاب مطرح باشند، ولی محور ائتلاف نیستند. بمحض آنکه برنامهدار انتقالی بخواهد مطرح شود، شکاف در این ائتلاف می افتد. هیچ فرقی بین جمهوری سوسیالیستی و جمهوری دمکراتیک خلق نیست و دو اسم بزرگ چیزاند."

بر خلاف آنچه رفیق بابا علی ادعا کرده است که گویا اکثریت دفتر سیاسی به تازگی نظراتی عنوان کرده است که برای رفیق بابا علی تازگی دارد و در حکم تجدیدنظر است، همانطور که گفتم، نظر جدیدی در کار نیست و طرح آن هم تازگی ندارد و تازگی که من به یاد دارم - یا در جریان بوده ام - و نقل کردم؛ سابقه آن دست کم به اوائل سال ۶۴ برمی گردد. اما رفیق بابا علی برای آنکه اتیام تجدیدنظر به اکثریت دفتر سیاسی را قابل باور کند، سابقه این اختلاف نظرها و مباحثات را مسکوت می گذارد و در اینجا و آنجا عنوان می کند که گویا برای نخستین بار در همین اوایل نظری غیر از نظریه پرولتاریا، است. تلاش رفیق بابا علی برای متهم کردن افرادی که اعتقاد رده رده رهبری سازمان است، و گرنه ازشمی توان نداشتند که ریشه اختلاف و سابقه آن در گذشته ها قرار داد و در بریطی به تجدیدنظر نگاهانی این بیان رفیق ندارد.

در همین آخرین مباحثه بود که رفیق بابا علی از رفیق عضو دفتر سیاسی پرسید که آنچه می گوید آیا نظر شخصی اوست یا نظر سازمان این است. وی پاسخ داد که این نظر سازمان بوده و هست؛ و در جواب به رفیق بابا علی که متکرر وجود چنین نظری بعنوان نظر سازمان بوده و خواستار صراحت دادن به آن شد، گفت: "اگر صراحت نداشتی، صراحت می دهم."

از طرف دیگر، یکی دیگر از رفیقان نیز چند مورد از نمونه های نظرات متناقض را در خصوص ترکیب طبقاتی و وظایف جمهوری دمکراتیک خلق، از چند نشریه و یک نوار آموزشی جمع آوری کرده بود که نشان می داد که هر دو نظر مورد بحث، در اسناد سازمانی ما وجود داشته و در مجموع و بعنوان نظر رسمی سازمان، آشفتگی وجود دارد. نظر هیچیک از رفیقان چیزی نبود که خلق الساعه و در همان بحث های شفاهی بطور ناگهانی عنوان شده باشد، بلکه رد پای آنها در هر دو شکل صریح و ضمنی در طول چندین سال در اسناد رسمی سازمان ثبت شده بود. قرار بر این بود که اختلافات، در بحث های برنامهای - که نخستین بولتن آن

در زیر چاپ بود - بصورت مبارزه آید و لویژیک علنی دنبال شود، ولی تا آن زمان، برای روشن شدن آنکه نظریه سازمان کدا میک از دو نظر منعکس در اسناد سازمان بوده است، قرار شد کمیته مرکزی نظر خود را بدهد و بر اساس آن قطعاتی صادر کند.

رفیق بابا علی ریشه و منشأ مسائل را بیان نکرده، یا خواسته ها دیده نگذارد. اما در هر صورت، این مسئله با محکوم کردن اشخاص حل نمی شود. حل مسئله، تعیین تکلیف بین دو نظریه است.

گفتم که در اسناد و مطبوعات سازمان نظرات مختلف و متناقض و در زمینه - هائی ابهام بایی نظری وجود دارد. اما تا نتیجه این همه آن است که نمی توان در پیافت کدا میک از این نظرات متناقض یا متنوع، نظریه سازمان، و کدا میک انحراف از نظریه سازمانی است که میگوید "بیانیه وحدت" و "جمع بندی مباحثات وحدت" معیار است. اما اگر این تناقضات و ابهامات در همین دو سند هم وجود داشته باشد؟ البته میان بیانیه وحدت و جمع بندی مباحثات وحدت تناقض هست (که من در جای خود به آن اشاره خواهم کرد). علاوه بر این، دو سند مذکور در مورد بسیاری از مسائلی که لیستی از آنها را در همین بخش ارائه کردم ساکت اند و نمی توان برای این مسائل پاسخی در آنها یافت. طرح برنامه نیز که هنوز به تصویب نرسیده و رسمیت قطعیت ندارد. پس آیا میزان و محکی برای سنجش و تشخیص وجود ندارد، و آیا آشکار شدن عدم دقت ها در نظرات و وجود نظرات متنوع، به معنای آنست که سازمان ما در این مورد واقعاً فاقد نظریه رسمی است؟

من به دو سؤال اخیر پاسخ منفی می دهم.

در ابتدای همین بخش، من گفتم که علیرغم همه تناقضات و اغتشاشات، در دو محور اساسی، یعنی انقلاب ایران و آلترنا شویو کومیتی ما، چه قبل و چه بعد از بیانیه وحدت اصول اساسی و مسلمی وجود داشته است که مورد توافق همگانی بوده، تاکنون از سوی هیچ عضو یا هوادار سازمان ما مورد تردید و سؤال قرار نگرفته و قطعیت این نظرات و وحدت عمومی روی آنها، رسمیت این اصول را به عنوان نظریه و درمی سازمان ما مسلح می کنند. من همین چارچوب ها و خطوط کلی را اصولی تلقی می کنم که اصولی بودن یا انحرافی بودن هر نظریه در زمینه های استراتژی و تاکتیک انقلاب ایران و دولت آلترنا شویو، باید از جهت تناسب یا تناقض با آنها مورد قضاوت قرار گیرد. هر نظریه - حتی اگر تاکنون مطرح نشده و برای نخستین بار به میان می آید، ولی در اخطایک یا منطق و ملزومات همین اصول کلی باشد، به اعتقاد من باید بمنزله نظریه رسمی ما تلقی شود؛ و هر نظریه - حتی اگر از ابتدای حیات سازمان تا امروز مطرح بوده و ترویج شده و در مهمترین اسناد معتبر ما هم ثبت شده، ولی همان اصول کلی را نقض می کند یا از اعتبارشان می اندازد، نمی تواند نظریه رسمی سازمان ما تلقی شود. من این اصول اساسی و کلی را که باید میزان و محک تشخیص نظرات رسمی سازمان در مسائل مورد بحث قرار گیرند، تکرار و تکمیل می کنم:

۱- انقلاب ایران، یک انقلاب مرکب است، با وظایف مرکب بورژوازمکراتیک و فدرالیته داری؛ انقلابی که با جنبش عمومی دمکراتیک برای مطالبات بورژوازمکراتیک آغاز می شود و بی وقفه تا سوسیالیسم ادامه می یابد.

۲- پیروزی قطعی انقلاب دمکراتیک ایران فقط با رهبری طبقه کارگران ایران و با گام نهادن به سوسیالیسم ممکن است.

۳- جمهوری دمکراتیک خلق آلترنا شویو بلافاصله ما برای رژیم جمهوری اسلامی است.

۴- جمهوری دمکراتیک خلق انتقال بی وقفه به سوسیالیسم را سازمان می دهد.

۵- مطالبات حداقل و مطالبات انتقالی مجموعاً برنامه فوری جمهوری دمکراتیک خلق را تشکیل می دهند.

۶- جمهوری دمکراتیک خلق، دولت نوع (تشیب) پرولتری است.

۷- گذاری وقفه به سوسیالیسم بدون اتحاد با اردوگاه سوسیالیستی و همبستگی جهانی با کارگران و خلقهای جهان ممکن نخواهد بود.

من در این نوشته، با عزمیت از این هفت اصل و در جهت دفاع از آنها، به اشتقاق دیدگاهی که رفیق بابا علی از آن دفاع می کند می پردازم و می خواهم گره های اصلی در این محبت را روشن کرده و پاسخ های صریح به مسائل مربوطه را که لازمه تدقیق و شفافیت خط رسمی سازمان است، ارائه کنم.

فصل دوم

چه کسی در بیانیه وحدت تجدید نظر کرده است؟

رفیق بابا علی می گوید:

"من از همان ایده های دربار جمهوری دمکراتیک خلق جا ننداری می کنم که در "بیانیه وحدت" آمده است. بدین معنا که اولاً...؛ ثانیاً جمهوری دمکراتیک خلق به لحاظ ترکیب طبقاتی خود بلوکی است از کارگران، زحمت کشان و خرده بورژوازی شهروستان. لایه مرفه خرده بورژوازی شهرو

روستا نقش بینا بینی حتی ضد انقلابی می تواند ایفا کند و با بد آن را خنثی کرد. ثالثاً... (نام به یک رفیق - ص ۲۷)

آیا آنچه که رفیق با با علی درباره ترکیب طبقاتی جمهوری دمکراتیک خلق به بیانیه وحدت نسبت می دهد، ایده ای است که در بیانیه وحدت آمده است؟ خیر؛ چنین ایده ای در بیانیه وحدت نیا آمده است. آنچه در بیانیه وحدت در رابطه با بلوک طبقاتی دولت جایگزین رژیم جمهوری اسلامی آمده است یک جمله بیشتر نیست و آن چنین است:

" قدرت دولتی که بر پایه اتحاد دمکراتیک انقلابی کارگران و زحمتکشان شوروروستا ایجاد می گردد، دولت اکثریت است و دشمنان بر اقلیت استوار رکننده است. (راه کارگر شماره ۴ صفحه ۲۱ استاکیادت از من است) این عبارت و تعریف صریح را مقایسه کنید با "معنا"ی که رفیق با با علی از بیانیه وحدت کرده است. آنجا گفته شده است: کارگران و زحمتکشان شوروروستا، در "معنا"ی رفیق با با علی شده است: کارگران و زحمتکشان و خرده بورژوازی شهر وروستا!

رفیق با با علی برای آنکه ثابت کند "از همان ایده ای" درباره ترکیب دولت جمهوری دمکراتیک خلق جانبداری می کند که "در بیانیه وحدت آمده است"؛ مقدمات دست به دو کار را جلب زده است. یکی سانسور همین تنها جمله ای که مستقیماً و صراحتاً درباره ترکیب طبقاتی جمهوری دمکراتیک خلق در بیانیه وحدت آمده است به هنگام نقل قول از این سند؛ و اکتفا به نقل چند سطر اما قبل این جمله که نه ترکیب طبقاتی دولت، بلکه ترکیب بلوک ائتلافی را که انقلابی بران بر پایه آن می تواند بوجود آید، شرح داده است. این است تنها چیزی که رفیق با با علی در نوشته خود "چگونه باید سهم خود را... هنگام استناد به بیانیه وحدت، آن را نقل کرده است:

" در انقلاب ایران پرولتاریا نمی تواند تنها به ائتلاف با نیمه پرولتاریا بسنده کند، بلکه این انقلاب بر پایه بلوک دمکراتیک انقلابی پرولتاریا با خرده بورژوازی شوروروستا می تواند وجود آید."

همانطور که دیده می شود، در این جمله صحبت از بلوک است که انقلاب ایران بر اساس آن بوجود می آید و در آن هیچ اشاره ای به بلوک قدرت دولتی نیست. در ادامه این بند از بیانیه وحدت است که تنها جمله مربوط به بلوک طبقاتی قدرت دولتی در بیانیه وحدت آمده است اما رفیق با با علی مصلحت ندیده است این تنها جمله ای را که مربوط به بلوک قدرت دولتی است، بقبل کند و با سانسور آن را اصلاح دیده است.

دومین کار را جلب رفیق با با علی آن است که برای اثبات آنکه از همان ایده ای جانبداری می کند که در "بیانیه وحدت آمده است"، بیانیه وحدت را سانسور کرده و به نقل قول از "جمع بندی مباحثات وحدت متوسل شده است" او ۳ نقل قول از جمع بندی مباحثات را جایگزین قسمت سانسور شده از سند اصلی وحدت، یعنی بیانیه وحدت کرده است که هیچ یک بازم ربطی یا لااقل ربط مستقیمی به موضوع ندارند.

نویسندگان مطالب جمع بندی مباحثات وحدت هم خواهد رسید؛ فعلا روی همان قسمتی از بیانیه وحدت که رفیق با با علی به سانسور آن پرداخته است مکث کنیم.

رفیق با با علی پس از ۳ نقل قولی که بعداً به آنها خواهیم رسید نوشته است: "همین نگرش در طرح برنامه سازمان ما هده می شود. معنای یک گرایش قوی در رهبری سازمان به تجدید نظر درباره کلیه مواضع مذکور میا در نظر گرفته است؛ از دیدگاه این گرایش (که باید دیرباز زود در ادبیات سازمان مراحت یابد)، جمهوری دمکراتیک خلق همان دیکتاتور پرولتاریا یا جمهوری شوروی سوسیالیستی است و بلوک طبقاتی متشکله آن عبارتند از پرولتاریا و نیمه پرولتاریا یا شوروروستا" (چگونه باید سهم خود را... ص ۵)

رفیق با با علی چگونه می توانست بدون دست زدن به سانسور همان بخش اصلی بیانیه وحدت، ادعا کند که یک گرایش قوی در سازمان در سانسور کلیه مواضع بیانیه وحدت و همینطور در نگرش مربوطه در طرح برنامه سازمان مبادرت به تجدید نظر کرده است؟ زیرا فرمول پرولتاریا و نیمه پرولتاریا شوروروستا، در آنجا بصورت پرولتاریا و زحمتکشان شوروروستا آمده است. و چون رفیق با با علی زحمتکشان را معادل نیمه پرولتاریا می داند، اگر سانسور به این سانسور نمی زد، معلوم می شد که آنچه بعنوان تجدید نظر در بیانیه وحدت مطرح می کند، در خود بیانیه وحدت آمده است و آنچه که او می گوید "باید دیرباز زود در ادبیات سازمان مراحت یابد" در اصلی ترین سند وحدت دیر زمانی است که مراحت یافته است!

شاید لازم باشد ثابت کنیم که رفیق با با علی زحمتکشان را به معنای نیمه کارگران (نیمه پرولتاریا) می داند تا جای تردیدی باقی نماند که قسمت اصلی بیانیه وحدت را دقیقاً به همین دلیل سانسور کرده است. او در صفحه ۱۹ نسخه دستنویس جزوه "تا مه به یک رفیق" "سؤال کرده است: "آیا نظرسنجی تشکیلات مبنی بر دفاع از جمهوری دمکراتیک خلق بمثل به

بلوک قدرتی مرکب از کارگران، نیمه کارگران و خرده بورژوازی شهری وروستا، یک نظریه بولویستی است؟" جای دیگر، در صفحه ۲۷ همان جزوه پرسیده است: "آیا حکومت های اشتغالی... منجمله جمهوری دمکراتیک خلق کارگران، زحمتکشان و خرده بورژوازی (خلق) یک امکان تاریخی واقعیت، یا یک...؟"

این دو سؤال را با هم مقایسه کنید؛ در یکی گفته شده: "جمهوری دمکراتیک خلق بمثل به بلوک مرکب از کارگران، نیمه کارگران و خرده بورژوازی شوروروستا"؛ و در دیگری گفته شده است: "جمهوری دمکراتیک کارگران، زحمتکشان و خرده بورژوازی". در این دو فرمول، زحمتکشان معادل نیمه کارگران است. با رجوع به اسناد دیگری هم می توانیم نمونه های آرا که دهم که به یکی بودن معنای زحمتکشان و شهیدستان نزد رفیق با با علی دلالت دارند، اگر رفیق با با علی بگوید در هنگام تنظیم بیانیه وحدت معنی زحمتکشان را معنی داشته است، این دلیلی بر تجدید نظر کسانی که معنای آن را می فهمیدند نیست؛ اما اگر بگوییم همان زمان هم زحمتکشان را معادل نیمه پرولتاریا می دانسته، پس این اوست که در بیانیه وحدت تجدید نظر می کند.

رفیق با با علی شاید هنگامی که دست به سانسور بیانیه وحدت می زد، تصویری گردنمی متوجه نخواهد شد، با بفرگش نخواهد رسید که گفته های او را با اسنادی که بدانها تکیه می کند مقایسه نماید. ولی همانطور که دیدیم، برخلاف پندار او، خیلی زود، و حتی بلافاصله، این سانسور بر معنی، در توضیح دبیرخانه پیرامون اخراج رفیق با با علی (راه کارگر شماره ۵۹) افشا شده و در آنجا گفته شده که اگر فرمول کارگران و زحمتکشان (نیمه پرولتاریا) مخالف بود، چرا در طول این چهار سال سکوت کرده بود و خواهان اصلاح بیانیه وحدت نشده بود؟

در برابر این افشاشدن و این سؤال، رفیق با با علی چنان درماتده شده است که برای حفظ موضع خود، متوسل به توجیح شفاف آمیزی شده است. او مدعی شده است که در بیانیه وحدت، منظور از کلمه زحمتکشان، خرده بورژوازی شهری وروستا بوده است؛ این مطلب را او در نواری که پس از اخراج خود بیس از انتشار راه کارگر ۵۹ برگردیده بیان کرده است. او در این نوار، خود را ناگزیر از تفسیر قسمت سانسور شده بیانیه وحدت دیده و در توضیح آن می گوید:

"در اینجا دقیقاً روشن می شود که بلوک دمکراتیک انقلابی صرفاً پرولتاریا و نیمه پرولتاریا نبوده بلکه پرولتاریا، نیمه پرولتاریا و خرده بورژوازی شوروروستا و به این اعتبار اکثریت حاضر همیشه و کلمه زحمتکشان هم در اینجا روشن می شود که دقیقاً ناظر بر صرفاً نیمه پرولتاریا نبوده بلکه همچنین خرده بورژوازی شوروروستا را در بر می گیرد."

ای بسیار رفیق با با علی خیال می کنید این تفسیر، بقیه خود را از مخمصه خلاص کرده است! اما بگذارید در درجه اول همان هائی که مخاطب جزوات مخفی فراکسیون و شنوندگان حضوری نطق های او بوده اند از سؤال کنند که چطور وقتی دفتر سیاسی کلمه زحمتکشان را بکار می برد معنایش نیمه پرولتاریا می شود ولی وقتی از تو سؤال می شود که چرا چهار سال این فرمول را در بیانیه وحدت قبول داشته ای، ناگهان معنی "کلمه زحمتکشان در اینجا روشن می شود که دقیقاً ناظر بر صرفاً نیمه پرولتاریا نبوده بلکه همچنین خرده بورژوازی شوروروستا را در بر می گیرد"؟! یک بام و دو هوا؟! بگذار همان ها فرمول بندی های کتبی وی را از نوشته های فراکسیون نیستی اخیرش با این توضیح شفاف اخیرش مقایسه کنند و آنجا که می نویسند: "جمهوری دمکراتیک خلق کارگران، نیمه کارگران، زحمتکشان و خرده بورژوازی شوروروستا" (ص ۲۷) تا مه به یک... بجای عبارت زحمتکشان، معنای آن را که در نوار اخیراً از این عبارت کرده است قرار دهند و او دانش کنند به این سؤال جواب دهد که بلوک مرکب از کارگران، نیمه پرولتاریا، خرده بورژوازی شوروروستا و یکبار دیگر خرده بورژوازی شهری وروستا، چگونه بلوک است؟!

و انگیزی، وقتی در قسمت سانسور شده بیانیه وحدت مراحتاً گفته شده است دولت کارگران و زحمتکشان، دولت اکثریت است و دشمنان بر اقلیت استوار گشته است، "زحمتکشان" چگونه می تواند خرده بورژوازی شوروروستا را هم در بر گرفته باشد؟! ازکی تا حالا خرده بورژوازی میانی جزواستما رشوندگان شسده است؟!

این از بیانیه وحدت! اما رفیق با با علی نوشته است که نگرش او در طرح برنامه هم دیده می شود، ولی یک گرایش قوی در رهبری سازمان، در آن هم تجدید نظر کرده و جمهوری دمکراتیک خلق را دیکتاتور پرولتاریا، و بلوک طبقاتی متشکله آن را پرولتاریا و نیمه پرولتاریا یا شوروروستا می داند؛ و این دیدگاه هم باید دیرباز زود در ادبیات سازمان مراحت یابد.

آنچه در طرح برنامه دیده می شود، نه نگرش رفیق با با علی یعنی شرکت خرده بورژوازی میانی در جمهوری دمکراتیک خلق، بلکه همان نگرش است که او آن را تجدید نظر می نامد. در قسمت سانسور شده بیانیه وحدت مراحت کا مل داشت که قدرت دولتی کارگران و زحمتکشان، "دولت اکثریت است و دشمنان بر

اقلیت است شما رکنندگان است. "درینده بخش ثنوری طرح بر نامه هم با صراحتی کافی گفته شده است که: "دیکتاتوری پرولتاریا، فرما نروا ئی اکثریت است شما ر شونده بر اقلیت بهره کش است." (صفحات ۳۰۲ طرح بر نامه)

همینطور در هدف های فوری ما، بند ۳۲ طرح بر نامه (ص ۲۵) جمهوری دمکراتیک خلق با صراحت کامل، حاکمیت کارگران و زحمتکشان نامیده شده است: "ما زمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) برای براندازی جمهوری اسلامی و برقراری جمهوری دمکراتیک خلق جهت گذار بی وقفه به سوسیالیسم مبارزه می کنند. جمهوری دمکراتیک خلق، محصول قیام مسلحانه کارگران و توده های ستم کشیده و یک دمکراسی توده ای است که در آن شوراهای کارگران و زحمتکشان، یعنی اعمال حاکمیت مستقیم و بلاواسطه کارگران و زحمتکشان، متناسب با تقویت مواضع پرولتاریای انقلابی، جاسایگزین نهاد های نمایندگی با رلماتی خواهد شد."

رفیق با با علی مخیر است انتخاب کند: با قبول کند که خود است که در بیانیه وحدت و طرح بر نامه تجدیدنظری کند، یعنی جمهوری دمکراتیک خلق را حاکمیت کارگران و زحمتکشان، حاکمیت اکثریت است شما ر شونده کارگران بر اقلیت است شما رکنندگان، و این را به معنی دیکتاتوری پرولتاریا نمی داند؛ پس باید پذیرد که خرده بورژوازی را هم در ترکیب طبقاتی دیکتاتوری پرولتاریا جا می دهد؛ یعنی با زهم در بیانیه وحدت و طرح بر نامه تجدیدنظری کند؛ راه گریزی نیست.

فصل سوم

نیروهای محرکه انقلاب مرکب

یکی از مهمترین محورهای اختلاف، درکی است که از نیروهای محرکه در انقلاب مرکب وجود دارد. مسئله این است که آیا حکومتی که کارگران پیروزی قیام توده ای است، باید همان بلوک طبقاتی تشکیل شود که انقلاب بر پایه آن آغاز می شود، و تنها پس از یک دوران اعمال اراده واحد این طبقات در دولت است که تجزیه طبقاتی در قدرت حاکمه سیاسی صورت می گیرد، آیا آنکه وحدت اراده بر سر اوژگونی رژیم حاکم است و پس از آن بهنگام تشکیل دولت جایگزین، چهار تجزیه می شود و قدرت حاکمه سیاسی با بلوک طبقاتی متفاوتی شکل می گیرد؟ آیا ترکیب طبقاتی بلوک حاکم، همان ترکیب طبقاتی بلوکی باید باشد که رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون خواهد کرد؛ یا این دو، ترکیب متفاوتی باید داشته باشند. این محور مهمی از اختلاف است.

رفیق با با علی از این نظر که: بلوک سرنگونی باید به بلوک حاکم تبدیل شود و تنها پس از یک دوران اعمال اراده واحد در حاکمیت است که جدائی میان پرولتاریا و خرده بورژوازی شروع خواهد شد، دفاع می کند. در مقابل چنین نظری، این نظر وجود دارد که انقلاب، با یک بلوک طبقاتی همگانی و دمکراتیک شروع می شود و پس از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، یعنی درست بر سر دوراهی: انتقال بی وقفه به سوسیالیسم یا با زسازی سلطه سرمایه داری و ماشین دولتی بورژوازی، این بلوک باید دچار تجزیه شود و کارگران پیروزی انقلاب، باید از بلوکی تشکیل شود که انتقال بی وقفه از سرمایه داری به سوسیالیسم را سازمان دهد. این کار از بلوک عمومی دمکراتیک بر نمی آید و فقط بر پایه اتحاد کارگران و نیمه پرولترها، تهیدستان شهر و روستا شدنی است.

بر پایه نظر اخیر بود که کمیته مرکزی ما، در توضیحاتی که بر سر بلا تفرم های جنبه دمکراتیک - ضد امپریالیستی و جنبه واحد کارگری داد، تصریح و تاکید کرد که جنبه سرنگونی (جنبه دمکراتیک - ضد امپریالیستی) مورد نظر ما هیچوجه در عین حال بمنزله آلترناتیو قدرت و جایگزین رژیم جمهوری اسلامی نیست و دولت آلترناتیو ما (جمهوری دمکراتیک خلق) یک دولت نوع پرولتاری است و بر پایه اتحاد نیروهای ضد سرمایه داری طرفدار انتقال به سوسیالیسم می تواند شکل بگیرد. (۴)

رفیق با با علی که در تابلو تصویب این قطعنامه ها و این تفکیک میان بلوک سرنگونی و بلوک حاکم شرکت داشته است، تازه دوسال بعدی برده است که با این تفکیک، حق حاکمیت خرده بورژوازی میان میانی در انقلاب دمکراتیک به رسمیت شناخته نمی شود و خرده بورژوازی بطور طبیعی از سرنگون شدن علیه جمهوری اسلامی به مسند حاکمیت منتقل نمی شود. پس تجدیدنظر در طرح جنبه ها را هم به پیش کشیده و انتظاری جنبه سرنگونی با قدرت جایگزین را خواستار شده است؛ منتها برای آنکه کمی متوجه این تجدیدنظر نشود، با زهم به دو کار جالب دست زده است: یکی جازدن این تجدیدنظر اساسی در خط مشی سازمان، به عنوان یک اصلاح فنی، دیگری متهم ساختن اکثریت دفترسیاسی، به "تفکیک استالینی بر نامه حد اقل از بر نامه حد اکثر و مردود شدن جانبداری از بر نامه انتقالی" و در نامه به یک رفیق می نویسد:

"در اینجا با یادآوری نیز به طرح جنبه ها بنمایم، به نظر من اگرچه طرح جنبه دمکراتیک - ضد امپریالیستی صحیح بود، اما دارای ایراداتی نیز

بود که با یاد اصلاح کرد. اول آنکه ما باید طرح جنبه ها را اساسا بر مبنای مطالبات انتقالی مطرح می کردیم و جنبه قدرت و سرنگونی را بر پایه جمهوری دمکراتیک خلق برجسته می نمودیم. حال آنکه ما با عدم طرح مسئله جنبه برای سرنگونی رژیم ج.ا. و برقراری جمهوری دمکراتیک خلق بطور جداگانه و طرح آن به صورت بخشی از جنبه کارگری، تبلیغ به نفع این جنبه را تحت الشعاع تبلیغ به نفع جنبه دمکراتیک - ضد امپریالیستی قرار دادیم. دوم آنکه ما در طرح جنبه دمکراتیک - ضد امپریالیستی با یاد ولا مجلس موسسان را عنوان نمی کردیم، چرا که این مجلس پس از سرنگونی و پیوستن به حکومت موقت می تواند عملی شود، و حال آنکه جنبه دمکراتیک - ضد امپریالیستی بمنا به یک جنبه مبارزاتی بدر دوره پیشا انقلابی می خورد؛ ثانیاً مطالبات آن را می توان به یکرشته مطالبات اصلی تقلیل داد؛ ثالثاً این جنبه به جنبه ای مبارزاتی برای یکرشته مطالبات دمکراتیک در جهت سرنگونی در دوره پیشا انقلابی تبدیل شود. و حال آنکه جنبه سرنگونی و قدرت مساکه بلوک اصلی ما را تشکیل می دهد با یاد طریق اختلاف مدافعین جمهوری جمهوری دمکراتیک خلق وجود می آمد. من تصور می کنم این تصحیح ضروری و طرح فعلی جنبه ها با اشکالاتی که اشاره کردم، می تواند به نفع بهره برداری راست، اغتشاشی ایجاد کند و عملاً این جمهوری دمکراتیک خلق و حکومت موقت تفکیک قابل شود، از این رومن اگر چه به تا کنیک طرح جنبه ها با ورود آرم، اما یکرشته اصلاحات را به ترتیبی که فوقا ذکر کردم، ضروری می دانم." (صفحات ۳۷-۳۸ تا کیدات دوخطی از من است)

اگر این "اصلاحات" را فرموله کنیم، چنین می شود:

۱- جنبه دمکراتیک - ضد امپریالیستی جنبه سرنگونی نباشد، "جنبه مبارزاتی" باشد. جنبه ای که بدر دوره پیشا انقلابی می خورد و شعارهای آن را به مطالبات اصلی دوران پیشا انقلابی "باید تقلیل داد".

۲- جنبه سرنگونی و قدرت ما که بلوک اصلی ما را تشکیل می دهد "یکی شود و بر پایه بلوک مدافعین جمهوری دمکراتیک خلق به وجود آید؛

۳- تا میان جمهوری دمکراتیک خلق و حکومت موقت تفکیکی ایجاد نشود. جمهوری دمکراتیک خلق، همان حکومت موقت است.

۴- مجلس موسسان، بویژه پس از حکومت موقت می تواند عملی شود، یعنی پس از جمهوری دمکراتیک خلق!

و رفیق با با علی همه این "اصلاحات" را لازم دیده است تا جلوا اغتشاشاتی که مورد بهره برداری راست ها باشد گرفته شود! و همچنین گویا تفکیک میان جنبه سرنگونی و قدرت جایگزین را بدان سبب حذف می کند و این دورا بر هم منطبق می سازد، که این تفکیک، "تبلیغ به نفع این جنبه را تحت الشعاع تبلیغ به نفع جنبه دمکراتیک - ضد امپریالیستی" قرار داده است و یکی کردن جنبه سرنگونی و قدرت جایگزین، فقط محض "برجسته نمودن" تبلیغ برای آلترناتیو قدرت است! اینها "اصلاحات" کوچکی برای رفع "ایراداتی" در طرح جنبه ها نیست

که رفیق با با علی در اوایل خرداد ۲۹ صفحه ای خود بطور ضمنی و بعنوان بیک موضوع کاملاً شایسته ای به آنها "اشاراتی" کرده است. اینها یک تجدیدنظر

بسیار مهم و تعیین کننده در استراتژی سازمان و در خط مشی تاکتیکی سازمان ماست. با این با اصطلاح اصلاحات و رفع ایرادات، جنبه دمکراتیک - ضد

امپریالیستی، وظیفه سرنگونی رژیم را از بر نامه خود حذف می کند و مطالباتش را "تقلیل" می دهد. جنبه سرنگونی، به آلترناتیو حکومتی ارتقا می یابد؛ یعنی

اختلاف طبقاتی که در سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی شکل می گیرد، به بلوک طبقاتی حاکم تبدیل می شود و به این ترتیب اختلاف تاکتیکی بسا خورده

بورژوازی، به اتحاد استراتژیک ارتقا می یابد؛ دولت جمهوری دمکراتیک خلق از حکومت شورائی که با باید بلافاصله پس از استقرار، در جهت تثبیت و تحکیم خود

و پیشروی بسوی سوسیالیسم حرکت کند، به یک حکومت موقت تنزل می یابد و مجلس موسسان "بویژه پس از" این "حکومت موقت می تواند عملی شود" گویا

اینها تجدیدنظر نیست، فقط "اصلاحات" کوچکی است برای رفع اغتشاش، و

برای رفع ایرادات فنی در "تبلیغ" (۵) هیچ چیز بهتر از این رفع "اغتشاش" نمی توانست اغتشاش سرسام آورده رهن رفیق با با علی را نسبت به واسطه

استراتژی و تاکتیک در انقلاب مرکب ایران و نسبت به حکومت شورائی که وظیفه آن پیشروی بی وقفه بسوی سوسیالیسم است به نمایش بگذارد. این اغتشاشی

همتا و حقیقتاً سرسام آور را در فصول مختلف از جهات مختلف روشن خواهم ساخت،

بناظر رفیق با با علی، این اغتشاش است که نیروهای محرکه انقلاب

مرکب (دمکراتیک، ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری - آنچنان که تاکنون

تعریف کرده ایم) در فضا سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و پس از آن، در فضا

تداوم انقلاب بسوی سوسیالیسم، ترکیب ثابتی نداشته باشند. بر سر این رفیق با با علی، انقلاب ما "یک انقلاب" حقیقی خلقی است که از آغاز تا فرجامش

نیروهای محرکه ثابتی دارد و این نیروهای محرکه زمانی تغییر می کنند که انقلاب حقیقی خلقی وظایف و تکالیف خود را به انجام رسانده باشد اما این

یک انقلاب حقیقی خلقی، دو وظیفه برعهده خود دارد، یکی واژگون کردن دستگاه استبداد بورژوازی، و دیگری جایگزین کردن این دستگاه، با دولت

نوع کمون، وپیشروی بی وقفه بسوی سوسیالیسم. از این که انقلاب مایک انقلاب است و نه انقلابی دوجمله‌ای؛ از این که این انقلاب مداوم باخیزش علیه استبدادحاکم و برای مطالبات بورژوازمکراتیک آغاز می شود و با یک خط پیوسته و بدون گسست تا سوسیالیسم ادامه می یابد، نباید نتیجه گرفت که نیروهای محرکه این انقلاب هم از تکوین جنبش براندازی رژیم جسمه‌سوری اسلامی تاریدن به سوسیالیسم، در طول این خط پیوسته، در انجام هر دو وظیفه انقلاب دارای اراده مشترک خواهند بود. انقلاب مداوم را بمعنی ائتلاف مداوم نیروهای محرکه آن فهمیدن، تفهیمیدن معنی انقلاب مداوم است. دو وظیفه ای که پیوسته ایلا انقلابی است، این انقلاب واحد و مداوم را بصورت دوجگ بهم پیوسته و در هم تنیده در می آورد. دوجنگی که ما هیت اهدا فوئرکیب نیروهای قادیسه نبرد سرنوشته ما زدر آنجا، بکلی متغایرت اند.

در متدما رکسیستی، نیروهای محرکه هر انقلاب، به نیروهای اطلاق می شود که قادرند آن انقلاب را به پیروزی برسانند. یعنی نیروهای کسه انقلابی و بقدر کافی پیگیرانند و انقلاب را تا تحقق کلیه وظایف و مطالبات آن به پیش می برند. هدا انقلابی بودن و میز پیگیری برای هر طبقه و قشر اجتماع، بسا منافع اقتصادی و سیاسی خود و مشخص می شود.

در انقلاب ما که وظایف مرکب دارد، خرده بورژوازی میانی در مبارزه برای مطالبات بورژوازمکراتیک، بویژه علیه استبداد فقهی ظرفریت انقلابی دارد و تا مرز سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی می تواند پیگیرانه مبارزه کند؛ اما آن به بعد، وقتی کار جاکیزیستی دستگاه دولت بورژوازی با دولت نوع کمون آغاز می شود، یعنی هنگامی که حکومت شورائی بعبتوان تهدید میسر با زاری دمکراتیک ما شین دولتی بورژوازی ظاهر می شود، بهنگامی کسه حکومت شورائی با وظیفه انتقال بی وقفه از سرمایه داری به سوسیالیسم، بلافاصله ز فردای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی پیشروی بسوی سوسیالیسم را آغاز می کند، خرده بورژوازی، تداوم انقلاب را "افراط کاری"، "هرج و مرج"، "خیانت به انقلاب" و غیره تلقی می کند، انقلابی بودنش به پایان می رسد؛ از نفس می افتد، بینا بینی می شود و تا بیانات لیبرالیش تقویت می شود و ظرفیت انقلابی اش، به ظرفیت مقابله با نیروهای که می خواهند انقلاب را از پایگاهی که برای طبقه دمکرات آخرین منزل و جای اطراق است به جلو سوق دهند، مبدل می شود. به این خاطر است که تداوم انقلاب منوط به فترت سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، یعنی از مقطعی که تداوم انقلاب منوط به فترت سرنگونی رژیم چاروب سرمایه داری و پیشروی بی وقفه بسوی سوسیالیسم است، انقلاب بسا نیروهای محرکه متغایرتی می تواند تداوم یابد. این دیگر عینا همان نیروهای محرکه ای نخواهد بود که در انقلاب با هدف واژگونی دستگاه استبداد دوزورگوشی شکل گرفته بود. اگر انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم، وظیفه بلافاصله جمهوری دمکراتیک خلق بمحض سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است، پس این دیگر هدف جدیدی است، با ما هیت جدید، در اینجا جیت که انقلاب بورژوازمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی فرامی رود و این چرخش، نمی تواند بسا تغییر میسر متغایرتی های طبقه ای و سیاسی توأم نباشد. (۶)

ما این مطلب را، هم در جزوه متدولوژی مرحله انقلاب (سال ۱۳۶۵)، هم در سخنرانی در سمینار ریسی در مورد دخصلت انقلاب ایران (توامبر ۱۹۸۲)، در مقاله "طبقه کارگر، فدائی، خلق" (نشریه ثنوریک راه کارگر - شماره ۲۰ خرداد ۶۵) در مقدمه توضیحی هیئت تحریریه راه کارگر بر قطعه نامه های مصوب پلنوم دی ماه ۶۵ کمیته مرکزی درباره طرح جبهه ها (راه کارگر ۳۵ بهمن ماه ۱۳۶۵) و در تعدادی از مقالات دیگر بیان کرده ایم که من در زیر چند نمونه از آنها را نقل می کنم. "تهدیدستان شهری، اقشار میانی خرده بورژوازی (یعنی حقوق بگیران ثابت مانند کارمندان جزومیانی، کسه خرد، معلمان و نظایر آنها) بهمراه دهقانان؛ اینها هستند متحدان پرولتاریا در گام مقدم انقلاب ما. این نیروها بهمراه پرولتاریا برای دمکراسی و دمکراتیزه کردن جامعه خواهند جنگید و هم اکنون نیز در مقابل تفویقات رژیم مقاومت می کنند." (علیه فرمبسم - در تقسسد نظرات "اکثریت" - قسمت دوم - راه کارگر ۳۲ - ص ۲۵)

"در این متغایرتی جدید که در تربیشوری انقلاب حقیقی - خلقی پدید می آید، قشر بندی درونی خرده بورژوازی با قدرت تمام خود آشکارا می کند. بخش مرفه، همچنن بخش عظیم دهقانان میان حال و نیز خرده بورژوازی شهری به تردید و تنزلزل می افتند و می کوشند تا قدرت را از دست پرولتاریا، دهقانان فقیر و نیمه پرولتاریا شهر که از پرولتاریا پشتیبانی می کنند بگیرند. در این هنگام، در این فاز جدید مبارزه که مستقیما از مرحله پیشین مبارزه برای حقوق دمکراتیک و دمکراسی هر چه کالمتر ناشی می شود پرولتاریا برای حفاظت از دستاوردهای دمکراتیک و برای انتقال به سوسیالیسم مبارزه می کند. این همان روندی است که در تمام انقلابات حقیقی - خلقی معا سرخ داده است و بطور بلاواسطه تعیین کننده چگونگی ائتلاف و اتحاد پرولتاریا با سایر اقشار خرده بورژوازی در مراحل مختلف انقلاب است." (مقاله اخیرا لندکر - قسمت سوم راه کارگر ۳۹ - ص ۱۸)

"از فدا، پیروزی انقلاب دمکراتیک و هنگام می که پرولتاریا بسرای

بر انداختن سرمایه برمی خیزد (و این مهمترین وظیفه اجتماع دولت جمهوری دمکراتیک خلق است) روند قطعی شدن در میان توده خرده بورژوازی تشدید می شود به نحوی که خرده بورژوازی مرفه شهر و روستا به پشتیبانی از بورژوازی برخواهند خاست و بخش اعظم خرده بورژوازی میان حال با کج سری و نوسان خود تمایل به سازش با این نیرو نشان خواهد داد و اینام مبارزه علیه کمونیست ها می که آزادی مالکیت و بازگشتی را تهدید می کنند، گرایش به این پیدا خواهد کرد که به انواع کارکنی های ضد انقلابی دست بزنند و در راه گذار به سوسیالیسم سنگ اندازی کنند. تنها پرولتاریا و نیم پرولتاریا شهر و روستا قادر به انقائ سلطه اقتصادی امپریالیسم می باشند. زیرا آنان رهائی خود را از طریق لغو مالکیت خصوصی و انقائ آزادی بازگشتی بدست خواهند آورد. در این میان پرولتاریا سعی می کند تا خرده بورژوازی تحتانی را به خود ملحق کرده و خرده بورژوازی میانی را خنثی کند، تا بتواند گذار از مرحله دمکراتیک به سوسیالیستی را به انجام برساند. این شقه شدن خرده بورژوازی امیری ناگزیر و مستقیما ناشی از وضعیت متغایرت اقشار خرده بورژوازی در ساختار اقتصادی - اجتماعی جامعه سرمایه داری است. نمی توان صد ها صفحه درباره اتحاد با خرده بورژوازی سیاه کرد اما درباره قشر بندی آن و موضع هر یک از قشر های آن در دوره اقدامات انتقالی سخنی نگفت. این ائتلاف بی قید و شرط با خرده بورژوازی، بشعوری است که طیف توده های آن آب می خورد." (نگاهی به مباحثات سازمان فدائیان خلق ایران و سازمان آزادی کار (فدائی) - راه کارگر ۵۴ صفحات ۲۷ و ۲۸)

"... از نظر ما انقلاب ایران به دو یا چند مرحله جدا از هم تقسیم نمی شود بلکه جریان واحدی است که با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی آغاز می گردد و با گذار به سوسیالیسم و ایجاد دولت کارگران و زحمتکشان به پیروزی قطعی دست می یابد." "... ما معتقدیم انقلاب ایران بدون نبرد برای دمکراسی نمی تواند آغاز گردد و بدون گذار به سوسیالیسم نمی تواند به پیروزی دست یابد. اولی پیش شرط دومی است و دومی تضمین پیروزی اولی است. بنا بر این این دو از هم دیگر تفکیک نا پذیرند و آغاز انجام یک روند انقلابی واحدی را تشکیل می دهند." "... در مبارزه با رژیم ولایت فقیه و برای دمکراسی، طبقه کارگران ایران تنها نیست. علاوه بر طبقه کارگر، لایه های تهیدست و خانه خراب شهر و روستا، و همچنین اکثریت قاطع لایه های خرده بورژوازی در این مبارزه ذی نفعند. بنا بر این طبقه کارگر با یستی تمام این نیروها را در مبارزه برای سرنگونی رژیم ولایت فقیه و برای دستیابی به دمکراسی نا محدود، با خود متحد سازد. همراهی اینها با طبقه کارگر در مبارزه دمکراتیک مرفه و میانه همراهی آنها با او در روند گذار به سوسیالیسم نیست. خرده بورژوازی مرفه و میانه حال در حالیکه در جریان مبارزه دمکراتیک می تواند فعالانه در کنار طبقه کارگر بجنگند، معمولان در جریان مبارزه برای گذار به سوسیالیسم با او همراهی نمی کنند. در جریان این مبارزه، اقشار مرفه خرده بورژوازی معمولابا جانب بورژوازی می گرایند و فدا انقلاب را تقویت می کنند و اقشار میانه حال معمولان تردید و دودلی از خود نشان می دهند. بنا بر این پرولتاریا نمی تواند و نباید اتحاد دمکراتیک با این اقشار را به اتحاد عمل حول خواست های انتقالی موکول کند. این امر نه تنها به مبارزه دمکراتیک مدمه می زند و پرولتاریا را به انسزوا می کشاند، بلکه موجب توهم پراکنی بویولیستی و ارتجاعی درباره ظرفیت طبقات و روابط آنها می گردد و این پندار را دامن می زند که گویا خرده بورژوازی مرفه و میانه حال نیز برای سوسیالیسم می جنگند." (پاسخ به نامه ها - راه کارگر ۴۸ - ص ۲۸)

"راه کارگر نیروهای محرک انقلاب ایران را محدود به طبقه کارگر و تهدیدستان شهر و روستا نمی داند، بلکه اقشار دیگر خرده بورژوازی را نیز جزو نیروهای محرک انقلاب ایران از رزبایی می کند. تا کید ما بر نقش طبقه کارگر و تهدیدستان شهر و روستا تاکید می است بر اهمیت و وزن این نیروها در انقلاب ایران. البته تردیدی نیست که در گذار به سوسیالیسم، خرده بورژوازی شهری و روستا تردید و تنزلزل نشان خواهد داد و فقط طبقه کارگر و تهدیدستان شهر و روستا بنحوقاطع برای گذار خواهند جنگید." (پاسخ به نامه ها - راه کارگر ۴۶ - ص ۲۵)

اینها نمونه های برخورد صحیح و مارکسیستی با نیروهای محرکه انقلاب ایران، در ادبیات سازمان ما هستند. و فرمول بندی بیانییه وحدت نیز که ملا بسا همین متد سازگراست. در آنجا گفته می شود انقلاب ایران برپایسه بلسوک پرولتاریا و خرده بورژوازی "بوجود می آید"، و "قدرت دولتی" برپایسه بلسوک کارگران و زحمتکشان شهر و روستا ایجاد می شود، یعنی دولت اکثریت استعمار شوندگان.

اما رفیق با با علی با این متد بیگانه و مخالف است. او ترجیح می دهد هنگام نقل قول از بیانییه وحدت، فقط آن بخشی را نقل کند که در آن از بلسوک دمکراتیک یاد شده، ولی بلسوک کارگران و زحمتکشان را سا نسوری کند. وقتستی هم سا نسورگری اش اقشامی شود، عذربدتر از گناه آورده می گوید "کلمه زحمتکش هم در اینجا روشن میشه که دقیقا صرفا ناظر بر نیمه پرولتاریا نبوده، بلکه همچنین خرده بورژوازی شهر و روستا را در برمی گیره." "!!" او با این توجیه نیز خواسته

اتهام "تفکیک استالینی برنامه حداقلی از برنامه حداکثر" چه چیزی را فاش میکند؟

رفیق بابا علی اکثریت دفتر سیاسی را متهم ساخته است که در جریان تجدیدنظر در سیاست نیه وحدت، به "تفکیک استالینی برنامه حداقلی از برنامه حداکثر" دست زده است. اما چرا؟ رفیق بابا علی چنین "استدلال" می‌کند:

"از دیدگاه این گرایش... جمهوری دمکراتیک خلق همان دیکتاتوروری پرولتاریا یا جمهوری شوروی سوسیالیستی است و بلوک طبقاتی متشکله آن عبارتند از پرولتاریا و نیمه پرولتاریا یا شهروروستا... گرایش مذکور بر این باور است که پرولتاریا را دروازه گونی جمهوری اسلامی (استبداد پرولتاریا) با خرده بورژوازی شهروروستا نیز در چهارچوب یک برنامه حداقلی (برنامه جبهه دمکراتیک - فدا میریالیستی) دارای اراده واحداست و بلحاظ اصولی در گام اول برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برقراری یک حکومت موقت انقلابی (جمهوری پرولتاریا) مبارزه می‌کند و تنها پس از آن استقرار جمهوری دمکراتیک خلق (جمهوری شوروی سوسیالیستی، برنامه حداکثر) را در دستور کار خود قرار خواهد داد. بدینسان این گرایش به تفکیک استالینی "برنامه حداقلی" از "برنامه حداکثر" متوسل می‌شود و جانبداری از "برنامه اشتقالی" را بمناسبت به پیولیسیم مردودی شمارد." (چگونه باید سهم خود را... ص ۵۰۰)

قبلا اشاره کردم که اعضای دفتر سیاسی و هیچیک از اعضای راهکارگر، از اینکه جمهوری دمکراتیک خلق ثکلی از دیکتاتوروری پرولتاریا است و خسرسره بورژوازی میانجی جزو ترکیب طبقاتی آن نیست، مطلقا به این "باور" نرسیده اند که چون چنین است، پس فعلا باید جمهوری دمکراتیک خلق را کنار گذاشت و بهمهراه خرده بورژوازی "دولت موقت" و جمهوری تشکیل داد. انتساب این "باور" به اکثریت دفتر سیاسی، یک بهتان است؛ ولی توسل به این بهتان، فقط بخاطر بدنام کردن رهبری سازمان نیست، بلکه علاوه بر آن، از باورهای خودرفیسی بابا علی سرچشمه می‌گیرد. او عمیقا بر این باور است که با هر کس که در جبهه سرنگونی جمهوری اسلامی همکاری کردیم، مکلفیم که در قدرت جایگزین این رژیم هم شریک کنیم. او بارگ ویی خود بر این باور است که هر نیروی که در مرحله معینی از انقلاب جزو نیروهای محرکه بود و اراده واحدی بین او و پرولتاریا ممکن شد، حکومت کردن او هم مسلم و بدیهی است و اراده مشترک در مرحله معینی از انقلاب، با بدبینان حکومتی خود را نیز در تشکیل دولت مشترک بیابا بسا غزیمت از این "اصل" است که او به این باور می‌رسد که اگر جمهوری دمکراتیک خلق ثکلی از دیکتاتوروری پرولتاریا باشد چاره‌ای جز این نخواهد بود که دیکتاتوروری پرولتاریا را کنار بگذارد و بهموقعلا خرده بورژوازی "حکومت موقت" تشکیل دهیم. او خودش درست همین کار را کرده است. او دیکتاتوروری پرولتاریا را از جمهوری دمکراتیک خلق کنار گذاشته، جمهوری دمکراتیک خلق را همانطور که خسرسودش می‌ماند، به یک "حکومت موقت" تنزل داده است و همدارهم می‌دهد که مبادا کسی ایجاد "اغتشاش" کند و "عملابین جمهوری دمکراتیک خلق و حکومت موقت تفکیک قائل شود!" رفیق بابا علی درست از این "اصل" خود حرکت کرده است که "بیبایه با خرده بورژوازی حکومت تشکیل داد؛ و برای وفاداری به این "اصل"، همان "حکومت موقتی" را جایگزین جمهوری اسلامی می‌سازد که بهتان نش را به اکثریت دفتر سیاسی می‌زند! منتها با یک فرق: در بهتانی که او زده است، دولت موقت دفتر سیاسی و خرده بورژوازی بر اساس برنامه حداقلی پرولتاریا تشکیل می‌شود. او این سناریوی خود ساخته را "تفکیک استالینی برنامه حداقلی و برنامه حداکثر" می‌نامد، چرا که در این سناریو، دفتر سیاسی اول یک حکومت موقت بر پایه برنامه حداقلی می‌سازد و برنامه حداکثر را به آئینده موقوف می‌کند. و بعدها در آئینده جمهوری دمکراتیک خلق را برپا می‌سازد و برنامه انتقالی می‌سازد و بدینسان این گرایش به تفکیک استالینی "برنامه حداقلی" از "برنامه حداکثر" متوسل می‌شود و جانبداری از "برنامه اشتقالی" را بمناسبت به پیولیسیم مردودی می‌شمارد!

رفیق بابا علی در لزا موتکلیف به تشکیل دولت مشترک با خسرسره بورژوازی میانجی، (و به همین سبب) در حواله دادن دیکتاتوروری پرولتاریا به آئینده، و در تنزل دادن دولت استراتژیک ما به یک "دولت موقت"، با سناریوی که تحت عنوان "باورهای" اکثریت دفتر سیاسی نوشته است، کاملا موافق و مشترک است و هیچ عیب و ایرادی در این سه مورد نمی‌بیند بلکه خودش مدافع آنهاست.

انتقادش به دفتر سیاسی این است که چرا در سناریوی که او برای دفتر سیاسی نوشته است حکومت موقت پرولتاریا و خرده بورژوازی برپا می‌سازد و برنامه حداقلی تشکیل می‌شود! این کار تفکیک استالینی برنامه حداقلی از برنامه حداکثر است، خود رفیق بابا علی با تمام آنچه که به باورهای اکثریت دفتر سیاسی نسبت داده، شخما موافق است ولی خودش بر این باور است که با بدین "تفکیک استالینی" را از طریق جایگزینی برنامه حداقلی پرولتاریا با برنامه مسه انتقالی بعنوان پایه دولت موقت "مشترک پرولتاریا و خرده بورژوازی از بین برد، و رفیق بابا علی این کار را با "اصلاح" در طرح جبهه ها، یعنی با جایگزین کردن برنامه حداقلی با برنامه انتقال به سوسیالیسم بعنوان بالاترین بلوک

است بگوید مرغ فقط یک با دارو انقلاب ما هم فقط یک نیروهای محرکه ثابت است رفیق بابا علی با کمال رشادت و جسارت مدام از نوشته های خود سندی آورد که برخلاف اکثریت دفتر سیاسی، خرده بورژوازی راهم جزو ترکیب طبقاتی جمهوری دمکراتیک خلق می‌دانسته است و نظرش تا زگی ندارد.

اگرچه در نظرات رفیق بابا علی تناقضات وجود داشته است، ولی معلوم شده است که او از اول هم مفهوم انقلاب مرکب، و دیالکتیک استراتژی و تاکتیک چنین انقلابی را نفهمیده بوده و از اول هم بعنوان سخنگوی حق حاکمیت خرده بورژوازی در جمهوری دمکراتیک خلق قلم فرمائی میکرده است. این نظرس انحرافی او - که گاهی مراحت و گاهی تناقض داشته، در کنار نظر دیگری که نمونه هائی از آن راهم اکنون نقل کردم و سابقه آنها حداقل به سال ۶۰ می‌رسد، همزیستی کرده اند. مسئله بر سر این نیست که یکی از این نظرات "جدید" است یا با راهی از اصول اساسی نگرش عمومی سازمان ما نسبت به انقلاب ایران تناقض دارد و باید طرد شود. این نظر، نظرفریق بابا علی است که نیروهای محرکه انقلاب مرکب را ثابت می‌گیرد، خرده بورژوازی را به ترکیب طبقاتی جمهوری دمکراتیک خلق وارد می‌کند و از این طریق، با انجام موفقیت آمیز وظایف مرکب انقلاب؛ بسا تشکیل جمهوری دمکراتیک خلق بعنوان دولت نوع پرولتری؛ و بسا آغاز بلافاصله ویی وقفه انتقال به سوسیالیسم توسط این حکومت درضا د آشکارس قرار می‌گیرد. این نظرنمی تواند نظرسمی سازمان ما باشد. و تاکنون نیسز نبوده است؛ فقط در سایه آلودگی های نظری ویی دقتی ها و مسامحات، نتوانسته است در کنار نظرسمی سازمان موجودیت داشته باشد. نمونه برجسته ای از نظرات متناقضی که در کنار هم ردیف شده اند تناقض بسیار زنده ای است که میان "جمع بندی مباحثات وحدت" و "بیانیه وحدت" وجود دارد.

در جمع بندی مباحثات وحدت "مطلبی مطرح شده است که هر چند رفیق بابا علی برای اثبات یا بیبندی خود به توافقات وحدت تجدیدنظر اکثریت دفتر سیاسی در این توافقات، به آن استناد نکرده است (حال آنکه در مقامی به تمام اسنادی که او برای اثبات حقانیت خود به آنها جنگ زده، این مطلب بیش از همه و صریح تر از همه "به نفع او" شهادت می‌دهد). من این مطلب را به عنوان یکی از برجسته ترین موارد تناقض یا بیبانیه وحدت یادآوری می‌کنم، که همزمان با بیبانیه وحدت و در کنار آن نوشته و چاپ شده است. این مطلب که در بخش "برخورده طبقاتی و احزاب غیر پرولتری" (مناظره در صفحه ۵) جمع بندی مباحثات وحدت، همیسه راه کار شماره ۴ درج شده است (چنین است:

"۵ - پیش برد و اهمیت اتحاد ای شورائی (وحدت ازپائین) با توده خرده بورژوازی بمعنای نفی سیاست جبهه واحد توده ای و یا نفی حکومتیهای متشکل از کارگران و اقشار خرده بورژوازی نیست. برعکس این سیاست اتحاد شورائی با توده خرده بورژوازی میباید بعنوان پایه اتحاد حکومتی تلقسی شود. بدینسان دیگر نباید این اتحاد عمل را تنها بمناسبت "مکوی برتانی" برای پرولتاریا، که از طریق آن خود را به حکومت می‌رساند، در نظر گرفت. اراده واحدی که در یک مرحله معین از انقلاب ممکن میباید میباید بیسان حکومتی خود را نیز در تشکیل دولت متشکل از این طبقات انقلابی، با رهبری طبقه کارگر، برپا یابد." (تاکیدات ازمن است)

این جملات که در سال ۶۳ از قلم رفیق بابا علی تراوش کرده اند، عالی ترین بیان همان چیزی هستند که او امروز با هزار بیج و خم به بیان آن می‌پردازد. این جملات را باید منشور حق حاکمیت خرده بورژوازی نام داد. آیا قراردادی که بر طبق آن پرولتاریا تعهد می‌سازد که اتحاد عمل با طبقات غیر پرولتری را به مناسبت "مکوی برتانی" برای رساندن خود به حکومت در نظر نگیرد؟! بلکه برعکس!! آن را پایه اتحاد حکومتی تلقسی کند. پرولتاریا تعهد می‌سازد که با هر طبقه و قشر "انقلابی" که در مرحله معین از انقلاب اراده واحدی ممکن باشد، دولت تشکیل دهد و آن اراده واحدی که در یک مرحله معین از انقلاب را تاراده واحدی دولت هم ادا می‌دهد!!

این سخنان نمی‌توانند به یک کمونیست تعلق داشته باشد. این مهملات خرده بورژوازی هم با ما رکسیم - لینسیم تضاد دارند، و هم با بیبانیه وحدت، که در آن "اعتقاد به مبارزه برای سازماندهی همزونی پرولتاریا، دولت نوع پرولتری و انتقال به سوسیالیسم" اصل اول وحدت حزبی ما عنوان شده و تصریح شده است که: "انقلاب ایران انقلابی است ضد سرمایه داری که مناسبات سرمایه داری بمناسبت مناسبات سلطت تولیدی زاردهم می‌شکند و گذا ریبی وقفه به سوسیالیسم را آغاز می‌کند" و "دولتی که برپا می‌شود اتحاد دمکراتیک اشتقالیسی کارگران و زحمتکشان شهروروستا ایجاد میگرد، دولت، اکثریت استعمار شونده گان بر اقلیت استعمار کننده است."

این گونه نظرات انحرافی که با اصول ارزیابی ما از انقلاب ایران و شرایط پیشروی و پیروزی آن تناقضی با تفاد دارند، با بدینا دقت در کلیه اسناد و مطبوعات سازمان ما ردیابی و مشخص شده، و با صراحت و قاطعیت بعنوان نظرات انحرافی معین و معرفی گردند. یکبار برای همیشه باید به همزیستی نظرسرات متناقضی با بیان داد.

سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و با یکی کردن جبهه سرنگونی رژیم و دولت ها یگزین آن صورت می دهد. و با این "اصلاح" چندتفکیک نا میمون را برطرف می سازد؛ یکی تفکیک "استا لینی" میان برنا مه حداقل و برنا مه حداکثر؛ دیگری تفکیک میان بلوک سرنگونی جمهوری اسلامی و بلوک جا یگزین آن به لحاظ هدف ها، ما هیت و ترکیب طبقاتی نیروهای آنها، سوم تفکیک "اعتشاش آفرین" میان "دولت موقت" (که طبق تعریف، موقت است) و جمهوری دمکراتیک خلق (که حکومت شوراهاست و مولایا بدستگرم و تثبیت شود)؛ تفکیک میان دولت نوع بورژوازی و دولت نوع پرولتری؛ تفکیک میان ظرفیت های خرده بورژوازی و پرولتاریا در جا معسرما به داری، و بسیاری تفکیک های ریزودرشت تبسسی دیگررا. با این "اصلاح" به ظاهرسی اهمیت که گویا فقط به منظور "برجسته کردن" تبلیغ "به نفع جبهه جا یگزین صورت گرفته و آنچه جبهه جا شیبه ای بوده که جز "اشاراتی با به قرار درگروه پرت ونا مربوطی ازیک جزوه مجیم درخور آن نبوده است" ربا همین "اصلاح" کوچک و بزرگترکی (و با "بزرگی")، همه تفکیک ها از میان برخاسته و اتحاد و اشتراک و اراده واحد حکومت مشترک جای آنها را گرفته است. لحیم این جوشکاری خیرخواهانه هم "برنا مه انتقالی" بوده است!

یکی با یاد ازین رفیق عزیز بپرید: بگیریم که ادعای تورا است و دقترسیاسی دست به تجدیدنظر زده و از اینکه جمهوری دمکراتیک خلق، دیکتاتوری پرولتاریاست، به این باور رسیده است که فعلا با جمهوری دمکراتیک خلق را به آینده واگذاشت و با خرده بورژوازی برمیانی برنا مه حداقل دولت موقت تشکیل داد. فرض کنیم دقترسیاسی این تجدیدنظر را کرده و چنین می گوید، تو چرا برای مقابله با این تجدیدنظر، طرح جبهه ها را مورد تجدیدنظر قرار می دهی و برنا مه انتقالی را جا یگزین برنا مه حداقل در بلوک سرنگونی رژیم ما یزی و این بلوک را با بلوک قدرت یکی می کنی؟! مگر تونسی گوئی "من تا کنون تجدیدنظری علاوه بر آنچه در یکرشته از ترویجها ی کتبی و شفاهی ظاهرا داشته ام، میان نکرده ام؟" ("نا مه به یک... ۱۹) آیا "تجدیدنظر اکثریت دقترسیاسی" همان تفکیک بلوک بورژوا و دمکراتیک سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی از بلوک قدرت انتقال بسه سوسیالیسم، یعنی تفکیک جبهه دمکراتیک - فدا میریا لیستی از دولت انتقال به سوسیالیسم است که تو خودت در تصویب آن شرکت داشته و دوسال آن را مورد تائید و تبلیغ قرار داده ای، با این "اصلاح" تو در طرح جبهه ها!

اما رفیق با با علی همرا احمق و بی مغز فریاد کرده است و فکرمی کند هر چه او بگوید همه با او رخا هند کرد و هر ادعای بهم بیا فد، بی چون و چرا حقیقتی خا وند پیدا شد. او نه فقط از بهتان زدن به دیگران شرم نکرده است، بلکه حتی از اینکه به چشم یک دروغگو به او نگاه کنند، حسا بی اضطراب نکرده است؛ چسبون واقعا همه مخاطبین خود را احمق تصور می کند؛ و گرنه در درتوسل به بهتان و مانسیر و تحریف، اندکی جا نب احتیاط نگه میداشت تا لااقل آبروی خود را به این سرعت از دست ندهد.

همه مخاطبین او - اگر فرض و مرضی در کارشان نباشد - این را دیگر به خوبی می دانند که ما زمان ما، با قرار دادن برنا مه حداقل بعنوان پلاتفرم جبهه دمکراتیک - فدا میریا لیستی (جبهه سرنگونی جمهوری اسلامی)، مرکب تفکیک برنا مه حداقل از برنا مه حداکثر نشده و جا نیداری از برنا مه انتقالی مسردود نشمرده است. همه می دانند که قرار دادن برنا مه حداقل بعنوان چارچوب اختلاف در جبهه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی بدین خاطر بوده است که اولادچا را بن چپ نمائی ا بلپا نه نشویم که جبهه سرنگونی رژیم را فقط به نیروها و طرفدار سوسیالیسم محدود سازیم، (ضمن آنکه مرزها ی خود را با اپوزیسیون غیر دمکرات و فدا انقلابی این رژیم نظیر سلطنت طلبان و مجاهدین و لیبیرال ها مشخص کرده با شیم و با همه مخالفین رژیم در یک جوال (نرویم)؛ او زوسی دیگر مرکب توهم پراکنی رویزیونیستی و پیو لیستی نشویم و مرز نیروها ی بورژوا دمکرات و نیروهای طرفدار سوسیالیسم، و مرز مطالبات بورژوا دمکراتیک و مطالبات انتقالی به سوسیالیسم را در هم نریزیم محدود کردن پلاتفرم بلوک سرنگونی جمهوری اسلامی به برنا مه حداقل، دقیقا به این معنا بود که ما این بلوک را آلترنا تیو خودمان تلقی نمی کنیم؛ ما جمهوری بورژوا شی دولت موقت با برنا مه حداقل را بلوک قدرت جا یگزین رژیم خلقی نمی کنیم. همه می دانند که ما طرح خود را در باره این بلوک، "تا کنیک جبهه واحد دمکراتیک - فدا میریا لیستی" نام میدیم، یعنی برای آن فقط یک مقام تاکتیکی قابل شدم، یعنی اقدامی که در خدمت برداشتن مواضع بین راهی زسرا به قدرت رسیدن پرولتاریاست.

همه می دانند که ما بسوا زات طرح جبهه دمکراتیک - فدا میریا لیستی، بلوک دیگری بعنوان آلترنا تیو پلاتفرم خود برای جا یگزینی جمهوری اسلامی تبلیغ کرده ایم و می کنیم که همه نا جمهوری دمکراتیک خلق است؛ و همه می دانند که پلاتفرم این بلوک جا یگزین، نه فقط برنا مه حداقل، بلکه همچنین برنا مه انتقالی است. همه می دانند که ما در عین تعیین برنا مه حداقل بعنوان چارچوب همکارها و اختلاف در مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی، مجموعه برنا مه انتقالی و برنا مه حداقل پرولتاریا را بمشابه یک کل تجزیه ناپذیر، برنا مه قوری خود معرفی کرده ایم و محدود کردن جبهه دمکراتیک - فدا میریا لیستی به برنا مه

حداقل، سببی برای تفکیک "استا لینی" یا غیر "استا لینی" برنا مه حداقل از برنا مه انتقالی در برنا مه قوری حکومتی ما نبوده است. همه می دانند که ما با قرار دادن برنا مه حداقل بعنوان پلاتفرم جبهه دمکراتیک - فدا میریا لیستی، می گوئیم این حداقل شرایط ما برای اختلاف در مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی است؛ اما این به آن معنا نیست که اگر کسی آما ده اختلاف با پلاتفرم ما لاترا از این حداقل بود، با آن مخالفت کنیم، با لکن، ما هما نظور که با رها راجا گفته ایم برنا مه انتقالی خود را از هم اکنون و نه فقط برای طبقه کارگر و شهیدستان، بلکه حتی برای همان ها که هم که برنا مه حداقل را با بیشترین شرط اختلاف با آنها قرار داده ایم، تبلیغ می کنیم و می گوئیم بخش هر چه وسیعتری از آن را متوجه سازیم که منافع واقعی آنها را در فراسوی ویرانه های سرما به داری است. اما تبلیغ برنا مه انتقال به سوسیالیسم یک چیز است، و محدود کردن اختلاف و همکار عملی در مبارزه برای براندازی جمهوری اسلامی به برنا مه انتقالی، چیزی دیگر. ما اولی الحظه ای وانگذاشته ایم، ضمن آنکه مرکب سفاهت تبدیل برنا مه انتقالی به حداقل شرط خود برای اختلاف با نیروها ی غیر پرولتری در سرنگونی جمهوری اسلامی شده ایم.

پس نه هیچگونه تفکیکی میان برنا مه حداقل و برنا مه حداکثر صورت گرفته است؛ نه جا نیداری از برنا مه انتقالی مردود شمرده شده است؛ و نه جمهوری بورژوا شی با برنا مه حداقل پرولتاریا بعنوان آلترنا تیو پلاتفرم جمهوری اسلامی معرفی شده است. همه این اتحادات و بهتان ها برای آن است که رفیق با با علی تفکیک اصولی و ضروری میان بلوک بورژوا دمکراتیک سرنگونی جمهوری اسلامی و بلوک فدرما به داری قدرت شورا شی را طریک منطله تحت عنوان مخالفت بسا تفکیک برنا مه حداقل و حداکثر (چیزی که وجود نداشته) و مخالفت با حذف برنا مه انتقالی (چیزی که وجود داشته) و مخالفت با جا یگزینی جمهوری دمکراتیک خلق با یک جمهوری بورژوا شی (که با زهم وجود نداشته) از میان برداشته، تا با زستی حق بجان و "چپ" حاکمیت خرده بورژوا زیرا در فراد ای سرنگونی جمهوری اسلامی تضمین و انحراف به راست رهبری ثابت نماید!

اما این، تنها هنرا و نیست! او برای دفاع از حق حاکمیت خرده بورژوازی و توجیه اراده مشترک آن با پرولتاریا در دولت جا یگزین جمهوری اسلامی، دلایل دیگری هم در آستین دارد که یکی از دیگری شنیدنی تر است.

"دمکرات انقلابی" موقتی، رجعت پذیر و متزلزل!

ما هنوز بحث نیروها ی محرکه در انقلاب ایران را دنبال می کنیم، گفتیم که رفیق با با علی با اینکه قبول دارد این انقلاب وظا ثف مرکب دارد و حکومت بر خاسته از سرنگونی جمهوری اسلامی اگر خوا هان تثبیت دمکراتیست و ام انقلاب با شدا بدی و وقفه بسوی سوسیالیسم حرکت کند، مخالف این است که بلافا طه پس از سرنگونی جمهوری اسلامی در دورا هی با زکشت و با زما زیر ما به داری رها ی حاکمیت آن، با پیشروی و وقفه بسوی سوسیالیسم، راه خرده بورژوازی میا نسو پرولتاریا از هم جدا خوا هشد. یکی از دلایلی که او برای عدم تغییر در ترکیب نیروها ی محرکه انقلاب، پس از سرنگونی جمهوری اسلامی، برای تطبیق بلوک قدرت با بلوک سرنگونی رژیم، و برای اصلاحیت و حقانیت حاکمیت خرده بورژوازی و اراده و حسد خرده بورژوازی میا نیو پرولتاریا در دولت انتقال از سرما به داری به سوسیالیسم (جمهوری دمکراتیک خلق) ارا شه می دهد، این است که لنین گفته است در قرن بیستم و در جا معسرما به داری نمی توان دمکرات انقلابی بود و از جا م برداشتن به سوی سوسیالیسم هراسید.

بگذارید نقل قول رفیق با با علی از لنین، و نتیجه گیری صحیح العقول وی را مورد توجه قرار دهیم. وی در صفحات ۲۴ و ۲۵ "نا مه به یک... " از لنین نقل می کند: "جنگ چنان ممانت بی باقه ای را برای کشورها ی محار ب سبب شده است و در عین حال تکامل سرما به داری را به چنان درجه خارق العاده ای تسریع نسوده، سرما به داری انحصاری را به سرما به داری انحصاری دولتی تبدیل نموده است که نه پرولتاریا و نه خرده بورژوازی دمکرات انقلابی نمی تواند در محدوده چارچوبی سرما به داری قیما ند، زندگی هم اکنون این محدوده را پشت سر گذاشته است و تنظیم تولید و توزیع در قیاس ملی، کار اجباری، سندیکا شی کردن اجباری (متحد کردن در اتحادیه ها) و غیره را در دستور کار رها ده است. تحت این شرایط، مسئله ملی کردن زمین به ناگزیر با یدیه شکلی جدید در برنا مه رضی معرفی شود، بدین معنا که ملی کردن زمین نه تنها "آخرین کلام" انقلاب بورژوا شیست، بلکه همچنین گا می به سوسیالیسم است. با مصائب ناشی از جنگ نمی توان مبارزه کرد، مگر آنکه چنین اقدامی انجام شود." (سدا ل تحریر ۱۹۱۷-۱۸ سبتا میر، بر "برنا مه رضی سوسیالیسم" در اولین انقلاب روسیه ۱۹۰۵-۱۹۰۷ مندرج در کلیات آثار، جلد ۱-۲، ص ۴۳۰).

رفیق با با علی کلام لنین را در جا میسرا حسا می، یعنی درست در جا شی که لنین از این مقدمات، تاکتیکی پرولتاریا از نگیه بر شورا های نما یسندگان

کا رگران کشا و رزی بجای تکیه برشورا های بنیادگن دهقانان ران نتیجه میگیرد تا تما مگذا شته (اگر خوشبین باشی و نگوشییم با هم سوسور کرده) و از آن درجهت لزوم اتحا دیپولتا ریا با خرده بورژوازی (میان) به نتیجه گیری پرداخته استقبال از آنکه دنباله گفتار لنین ، یعنی بخش "حذف شده آن توسط رفیق با با علی نقل کسم ، بگذارد دنباله کلام خود رفیق با با علی نتیجه گیری ورا از گفتار لنین بگیریم ، اولافا مله پس از قطعه نقل شده از لنین وخطابه مخاطبهای فر اکیونیست) "تا مبه یک رفیق" میگوید :

"چنان که ملاحظه میکنی ، لنین از این صحبت می کند که نه فقط پرولتا ریا بلکه حتی خرده بورژوازی نیز "نمی تواند در محدوده سرما به دا ریا قیما ند" ... " درجا همین جمله را با گفته لنین مقایسه کنید ؛ لنین میگوید : بخسره بورژوازی دمکرات انقلابی نمی تواند در چها رچوبها ی سرما پیدا ری با قیما ند ؛ رفیق با با علی میگوید چنان که ملاحظه میکنی ، لنین از این صحبت می کند که "خرده بورژوازی نمی تواند در محدوده سرما به دا ریا قیما ند" ! لنین می گوید خرده بورژوازی (اگر) دمکرات انقلابی (با شد) نمی تواند در محدوده سرما به دا ری با قیما ند ؛ رفیق با با علی از قول لنین جعل می کند که "خرده بورژوازی نمی تواند در محدوده سرما به دا ریا قیما ند" ! این نتوانستن در لنین به دمکرات انقلابی بودن بر می گردد ؛ در رفیق با با علی به خرده بورژوازی بودن رفیق با با علی چنین ادا م می دهد :

"به عبارت دیگر ، خرده بورژوازی دمکرات انقلابی ، ازگا م برداشتن بسوی سوسیا لیسم (ونه آنکه سوسیا لیست شود) نمی تواند ندهرا سد ، تا از این روشنتر می توان ا نظها ردا شت که خرده بورژوازی بنا به وضعیت اضطرار ویش و بخاطر حسی خواستها ی بورژوازمکرات تیش (نظیر ملی کردن زمین) ، در صورتی که دمکرات انقلابی باشد ، مجبور است از برنا م انتقالی پشتیبانی کند ؛ عبارت لنین در بسا ره اینکه در قرن بیستم نمی توان دمکرات و انقلابی بود و ازگا م برداشتن در راه سوسیا لیسم هراس داشت ، همین مفهوم را مورد تاکید قرار می دهد . " ("تا مبه یک ... ص ۲۵)

در دنباله گفتار وچنین به نظر می آید که رفیق با با علی همگا م برداشتن به سوسیا لیسم را منوط به دمکرات انقلابی بودن خرده بورژوازی کرده است . در آن صورت تکلیف این حکم عا مکه "خرده بورژوازی نمی تواند در محدوده سرما به دا ری با قیما ند" چه می شود ؟ با این فقط محمول یک عدم دقت و لغزش قلم بوده ، یک اشتباه الی است و رفیق با با علی چنین در می بندد ؛ آشتبا و لغزش قلمی در کار نیست ، این حکم کلی در مورد خرده بورژوازی (البته خرده بورژوازی میان) - چون دعوا بر سر همین لایه از خرده بورژوازی است (موردا عتقا در رفیق با با علی است و اثبات آن چندان دشوار نیست ، با یاد موضوع مورد اختلاف و چیزی که رفیق با با با علی برای اثبات آن به نقل قول از لنین برداخته است مدنظر داشت تا دریا فت که نتیجه گیری و درست با همین حکم عا موی در مورد خرده بورژوازی انطباق دار د ، رفیق با با با علی میگوید که خرده بورژوازی اگر دمکرات انقلابی باشد نمی تواند ازگا م برداشتن بسوی سوسیا لیسم بهرا سد ؛ اما نکته اینجا ست که و معتقد است خرده بورژوازی نمی تواند در محدوده سرما به دا ریا قیما ند ، یعنی دمکرات انقلابی بودن خرده بورژوازی (میان) ، امری است مسل و مسلم ، آنجا که و شرط دمکرات و انقلابی بودن را قید می کند ، فقط دا ردا خرده بورژوازی می رفه مزیندی می کند . " اگر دمکرات انقلابی باشد ، " برای رفیق با با با علی بمعنی " اگر خرده بورژوازی مرفه نباشد " است ، و اگر نه خرده بورژوازی میان) ، دمکرات انقلابی بودنش جای تردید ندارد ، این دمکرات انقلابی بودن که گوشه تقدیر خرده بورژوازی میان) است از کجا سر شمه میگیرد ؟ رفیق با با با علی زنجیره ای از شئوریها برای آن فرام دا رد ؛ از سرما به دا ری بودن جا سمه (چون لنین گفته است در قرن بیستم و در جا سمه سرما به دا ری نمی توان دمکرات انقلابی بود و ازگا م برداشتن بسوی سوسیا لیسم هراسید) ، از " ظرفیت ویژه " خرده بورژوازی در جا سمه و ایسته ؛ از استبداد دی بودن دولت بورژوازی ؛ از توان خرده بورژوازی برای تشکیل در شورا ها ؛ از آ ما دگی آن برای درهم شکستن ماشین بوروکراتیک - نظامی دولت بورژوازی ؛ از آ ما دگی آن برای اقرا تر رفتن از جا رچوب سرما به دا ری برای تحقق مطالبات حداقل خود االی آخر ، یکا یک این شئوریها ؛ و در خور مکت و و اری است ؛ زیرا اوته تنها بکمک این شئوریها می گوید ضرورت بقدرت رسیدن خرده بورژوازی میان) نو اده واحد میان آن و پرولتا ریا در دولت نوع کمون ، در دولت انتقال به سوسیا لیسم را به ما تحمیل کند ، بلکه خود همین شئوریها و ریز بیونیستی - پوپولیستی اش را هم می خواهد بعنوان ما رکیسم لنینیسم ، و تحریفات و جعلیات از آ موزگا ران کبییر پرولتا ریا را بعنوان گفته ها و نظریات آنان تحویل افرا دی دهد که فکر می کند قدرت تشخیص درست از نا درست را ندارند .

تمام چانه زنی رفیق با با با علی برای اقتناع ما به این است که خرده بورژوازی میان) در مرحله انتقال به سوسیا لیسم نیز جزو نیروهای محرکه انقلاب است ؛ که خرده بورژوازی میان) زچها رچوبها ی سرما به دا ری اقرا ترمیرود که می تواند در سا ختمان دولت نوع کمون و در ا جرای برنا م انتقال به سوسیا لیسم با پرولتا ریا دا را ی را ده واحد باشد ، تمام اعتراضی و بر سر این است که چرا در طرح جبهه ها ، برنا م حداقل پرولتا ریا را چها رچوب اختلاف با خرده بورژوازی میان) قرار

دا ده ایم ، ا و می خوا هدا ما مجا ب کند که برنا م انتقالی " میباید" پایه ایمن اختلاف باشد و جبهه و از گونی رژیم ، در عین حال ، همان دولت موقت انقلابی باشد . در همین چانه زنی برای اقناع ما به ایستکه در جا سمه سرما به دا ری خرده بورژوازی نمی تواند در محدوده سرما به دا ری قیما ند و متوسل به نقل قول از لنین می شود ، قصدا و از این نقل قول مجا ب کردن ما به این است که خرده بورژوازی ، در یک جا سمه سرما به دا ری ، دمکرات انقلابی ست و حا فر به گا م برداشتن بسوی سوسیا لیسم است (می گوید نه ؟ بفر ما شید ؛ یا بنهم نقل قول از لنین ؛ لنین می گوید هست ؛) و شما چرا فرنیستید برنا م انتقالی را مبنا یا اختلاف با آن قرار دهید ؟ لابد رفیق در گفتش خود دا ری د ، و آن هم نقشه شما برای بلوک سازی سوده اها و اکثریتیها و مجا هدین ... است .

"... زیرا آنها می خوا هند مبنا یا اختلاف با خرده بورژوازی در یک جا سمه سرما به دا ری بر مبنا یک دولت استبداد دی بورژوازی را برنا م حداقل معرفی کنند و از برنا م انتقالی ظفره روند ، زیرا که آنها می خوا هند بنا به خرده بورژوازی دمکرات انقلابی (که حا فر است برای تحقق مطالبات حداقل خود ، به مبارزه در محدوده اقرا ترا چها رچوب نظم بورژوازی بپردا زدا ز گام برداشتن به سوی سوسیا لیسم نمی هرا سد) ، بلکه با خرده بورژوازی رفیرمیست و لیبرال - رفیرمیست از هر قماش اختلاف کنند . " بلوک آنها با لیبرالها ونه با پوپولیستها ست ؛ این چان کلام آنها می باشد . " ("تا مبه یک ... ص ۲۵)

چان کلام ما هر چه باشد ، چان کلام رفیق با با با علی از این روشن تر نمی شد بیان شود ؛ در یک جا سمه سرما به دا ری بر مبنا یک دولت استبداد دی بورژوازی ، باید برنا م انتقالی را مبنا یا اختلاف با خرده بورژوازی قرار داد ، چون خرده بورژوازی در یک جا سمه سرما به دا ری بر مبنا یک دولت استبداد دی بورژوازی ، دمکرات انقلابی است و " حا فر است " برای تحقق مطالبات حداقل خود از چها رچوب بورژوازی اقرا تر رود و ازگا م برداشتن به سوی سوسیا لیسم " نمی هرا سد" !

این است چان کلام آنچه رفیق با با با علی از گفته لنین فهم کرده ، یسا می خوا هد دیگران فهم کنند ؛ تفاوت آنچه لنین گفته است ، با تفسیر رفیق با با با علی در قید " اگر " است ، ا و می گفت خرده بورژوازی اگر دمکرات و انقلابی باشد ازگا م برداشتن بسوی سوسیا لیسم نمی هرا سد ؛ این می گوید خرده بورژوازی " حا فر است " از چها رچوب سرما به دا ری اقرا تر رود و ازگا م برداشتن به سوی سوسیا لیسم " نمی هرا سد" یعنی دمکرات انقلابی بودن خرده بورژوازی جزو رزوازیبش مسلم است و سبب آن هم وجود جا سمه سرما به دا ری استبداد دی بورژوازی است ، به این ترتیب ، " اگر دمکرات انقلابی باشد " ، بصورت " اگر جا سمه سرما به دا ری بر مبنا یا استبداد دی بورژوازی باشد " در می آید ؛ این است چان کلام رفیق با با با علی ؛ و وای برای اینکه این جا سمه سرما به دا ری ، و ایسته هم باشد آنوقت " ظرفیت ویژه " این خرده بورژوازی " دمکرات انقلابی " فوران می کند و دیگر هیچ نیروی قا در به جلو گیری از گام برداشتن ا و به سوی سوسیا لیسم نخوا هد بود ؛

رفیق با با با علی " دبا لکتیسین " زبردستی هم هست ، وقا در است لنین را به ضد لنین مبدل کند ؛ اولین بار که لنین در این باره سخن گفته ، در " خطر فلاکت و راه مبارزه با آن " است ، هر کس این مقاله را یکبار بخواند با خد می داند که لنین با طرح این موضوع که در جا سمه سرما به دا ری نمی توان دمکرات انقلابی بود از گا م برداشتن بسوی سوسیا لیسم هراسید ، درست عکس آن چیزی که رفیق با با با علی از آن نتیجه میگیرد ، در وضعیت مشخص روسیه نتیجه می گرفت ، ا خرده بورژوازی روسیه را سر زنی می کرد که در فوریه حکومت اشتلافی تشکیل داده و نا م آن را حکومت انقلابی دمکراتیک روسیه گذاشته بود ، ولی از قدا ما تی که برای اجات روسیه از ورشکستگی و اصلاحات کل ل لازم بود ، یعنی از قدا ما تی چون سیردن کنترل تولید و توزیع به کارگران ، ملی کردن بانکها و زمین ، الفاسا راربا زرگا نی غیره ، هراس داشت و خود دا ری می کرد ، لنین می خوا ست نشان دهد که نا دمکرات انقلابی که دولت خرده بورژوازی روی خود گذاشته ، اسمی سمنا شت است ، ا و درست همین را می خوا ست ثابت کند که خرده بورژوازی روسیه دمکرات انقلابی نیست ، چون از گام برداشتن بسوی سوسیا لیسم می هرا سد و نتیجه ای که از آن می گرفت این بود که پرولتا ریا با ید تا کید خود را در اختلاف ، از دهقانان بطور کلی ، به تهیدستان و کارگران کشا و رزی منتقل کند ، و یدر انتهای همان مقاله نتیجه میگیرد :

" هر چه شکست اتحاد بورژوازی با اس اراها و منشیوک ها کا مل تر باشد ، بهمان نسبت هم مردم با سرعت بیشتری تعلیم میگیرند و با سهولت بیشتری راه چاره صحیح را می بینند که عبارتست از اتحاد دهقانان تهیدست ؛ یعنی اکثریت دهقانان با پرولتا ریا . " (منتخبات یک جلدی فارسی ، صفحه ۵۵ تا کید و خطی از من است) .

درست دو هفته پس از نوشتن این جملات بود که لنین موخره ای بر " برنا م ارضی سوسیا ل دمکراتی " نوشت (موخره ای که نقل قول ناقص و نا تمام رفیق با با با علی از آن است) و همین اندیشه را در آن مورد تاکید قرار داد ، و یلافا مله در جا سمه که رفیق با با با علی نقل قول را قطع کرده است چنین ادا م می دهد :

" پرولتا ریا که رهبری تهیدست ترین بخش های دهقانان را در دست دارد ، ناگزیر است از یک سو خط تا کید را از شورا های بنیادگن دهقانان به شورا های نما بیندگان کارگران کشا و رزی منتقل کند ، و از سوی دیگر خواست ملی کسردن

زمین بزرگ مالکان و تبدیل آن املاک به مزارع نمونه تحت نظارت نمایندگان کارگران کشاورزی را مطرح نماید. (تاکیدات از من است.)

از آنجمله این می‌گفت تا نتیجه بگیرد که اگر مبرداشتن بسوی سوسیالیسم جز با کارگران و شهیدستان شدن نیست، رفیق با با علی می‌خواهد نهار اسیدن خرده بورژوازی می‌تواند زکا مبرداشتن بسوی سوسیالیسم و راه واحد با پرولتاریا در اجرای برنامه‌ها اشتغال به سوسیالیسم را نتیجه بگیرد و آن را به لنین نسبت دهد. اما نه تنها همین نقل قولها از لنین، بلکه دهها و صدها قول و صد دیگر از لنین وجود دارد که به سوسیالیسم رفیق با با علی از لنین گواهی می‌دهند. گذشته از نقل قول‌ها، تجربه خود انقلاب اکتبر و تشکیل دولت انتقال به سوسیالیسم در روسیه هم نشان داد که بلوک چنین دولتی فقط می‌تواند مرکب از پرولتاریا و نیمه پرولتاریا (شهیدستان) باشد، و تا دیده‌های تفسیر و هیچ نقل قولی قدر این تجربه واقعی و مشهور، بی‌انگیزه نیست. که در انقلاب اکتبر وقتی که بلشویک‌ها به قدرت رسیدند و برینا مها انتقالی خود، و از جمله برینا ملی کردن زمین را که تئیک اقدام سوسیالیستی، بلکه بقول لنین "آخرین کلام انقلاب بورژوازی" و فقط "کا می‌سوی سوسیالیسم" بود، در دستور قرار دادند، نه فقط با مخالفت دهقانان مرفه و میانی بلکه با مخالفت همان اکثریت دهقانان شهیدست نیز مواجه شدند و ناگزیر شدند برای دفع تقابل این اکثریت با خود ویرا حفظ آن‌ها در کنار پرولتاریا برسان برینا مرفی خود یعنی ملی کردن زمین موقتاً کوتاه می‌یابند و برینا ماس - ارها را بپذیرند، تا بلکه دهقانان در تجربه دریا بندگانه نفعشان در ملی کردن زمین بوده است.

و تا زه این موضع دهقانان بوده است، حال آنکه رفیق با با علی می‌خواهد ما را مطمئن کند (آشپز با نقل قول از لنین) که "خرده بورژوازی نمی‌تواند در چارچوبها سرمایه‌داری باقی‌ماند" و "حاضر است" از چارچوب نظم بورژوازی فراتر رود و زکا مبرداشتن به سوسیالیسم "نمی‌راند" (۷) رفیق با با علی با نتیجه گیری معکوسی که از گفتار لنین کرده است ثابت می‌کند که یا چیزی زگفتار لنین درک نکرده است، یا آگاهانه سعی می‌کند با تحریف نظر لنین، دیگران را گمراه کند. در هر دو حال، موضع او با موضع سازمان ما هیچگونه وجه اشتراکی ندارد. خط مشی ما رکیستی - لنینیستی تا زمان ما در برخورد با خرده بورژوازی اصرار کافیه داشته است، ما دهال تمام ما توده‌ای‌ها و اکثریتی‌ها و همچنین با پوپولیست‌ها هیچ، که هر یک با استدلالی چون "تغییر ماهیت" (ظرفیت ویژه)؟ خرده بورژوازی در "دوران" وجود او استکی و مستقیم امیریا لیسیم، وجود فشا رها زیکمپرادور، متحد طبیعی پرولتاریا و بورژوازی غیره سعی کرده اند خرده بورژوازی را بستوان یک نیروی بی‌چون و چرا و ذاتا نه دمکرات و انقلابی به خورد طبقه کارگر بدهند، مبارزه کرده ایم و با شدت با شدت بگوئیم اصلی‌ترین و پر حجم‌ترین عرصه مبارزه ایدئولوژیک دهساله ما با آنها روی همین موضوع متمرکز بوده است. "جان کلام" ما این بوده است که خرده بورژوازی بسنه خودی خود، ذاتا، با بخاطر وجود استبداد دوستام امیریا لیسیم و فقر و غیره، مستقل از مواضع سیاسی اش در قبایل پرولتاریا، مترقی و انقلابی نیست، و اشتغال پرولتاریا با خرده بورژوازی امیریا است و ولاتا کتیکینا تئیا مشروط به مسواضع سیاسی آن. ما خرده بورژوازی را به هیچ دلیلی به هیچ اعتباری مگر به شرط همسویی مواضع سیاسی آن با پرولتاریا، انقلابی محسوب نمی‌کنیم. این "جان کلام" سازمان ما است.

رفیق با با علی در ادعای "دمکرات انقلابی" بودن خرده بورژوازی، و اینکه "حاضر است" از چارچوب سرمایه‌داری فراتر رود و زکا مبرداشتن بسوی سوسیالیسم "نمی‌راند"، خود را ملزم می‌بیند ما متذکرده که خرده بورژوازی این فراتر رفتن را "موقتاً" انجام می‌دهد تا دستاوردهای بورژوازمکراتیکش را قطعی بخشد، و گرنه خرده بورژوازی نخواهد توانست اشتغال به سوسیالیسم نیست. رفیق با با علی "جنبه موقتی انقلابی" خرده بورژوازی، امکان رجعت آن و خصلت متزلزل آن را یاد آوری می‌کند (ص ۲۵ "تا ما به یک...") تا پیشاپیش، آنها بی‌توجهی نسبت به این خصلت خرده بورژوازی را از خود سلب کنند، اما آیا دمکرات انقلابی‌ها دستن خسرده بورژوازی، با اعتراف به موقتی بودن این انقلابی‌گری خواهند داشت؟ یا امکان رجعت و متزلزل بودن، با نهار اسیدن زکا مبرداشتن بسوی سوسیالیسم تناسب دارد؟ رفیق با با علی مداماً ظمینان خاطر می‌دهد که در مورد خرده بورژوازی چه چار توهم نیست، اما می‌تواند آوری می‌کند که خرده بورژوازی در مورد هم شکستن مساشین بوروکراتیک - نظامی بورژوازی و در ساختن دولت نوع کمون، موقتا شرکت می‌کنند و اینکه خرده بورژوازی خواهان با زکای دمکراتیک ما شین دولتی بورژوازی است و هنگامی که در هم شکستن قطعی بین ما شین و تحکیم و تثبیت دولت نوع کمون در کار باشد، در برابر آن خواهان است دو جا ضرخا همد بود "ما شین دولتی بورژوازی، یعنی پلیس، ارتش، بوروکراسی و پارلمان را علیه پرولتاریا و احزاب آن بکار گیرد" (ص ۲۲ "تا ما به یک...")، با این حال ما راسرزنش می‌کنند بخاطر آنکه قبول ندادیم که همین خرده بورژوازی، "دمکرات انقلابی" است و زکا مبرداشتن بسوی سوسیالیسم "نمی‌راند"!

این به عهده رفیق با با علی است که توضیح دهد "دمکرات انقلابی" موقتی، رجعت پذیر و متزلزل دیگر چه صیغه‌ای است، چگونه دمکراتی است و چگونه انقلابی‌

است!

حال که رفیق با با علی برای اثبات "دمکرات انقلابی بودن خرده بورژوازی می‌تواند" به نقل قول از لنین متوسل می‌شود، بگذارید ما هم برای آنکه ببینیم دمکرات انقلابی چه تعریفی دارد، به همان لنین مراجعه کنیم. او در مقاله "خطرات فلاکت و راه مبارزه با آن" معیار رفیق العاده دقیق و اندیشیده‌ای برای تشخیص دمکرات و انقلابی ارائه می‌دهد می‌نویسد:

"اگر اصطلاح "دمکرات انقلابی" را مبتنا به عبارت قالیبی وظاهر آمیز و یک عنوان مشروط در نظر نگیریم و در مفهوم آن ببیند شیم، آنگاه می‌بینیم دمکرات یعنی کسی که عملاً مانع اکثریت مردم را در نظر دارد، نه مانع اقلیت را. و انقلابی یعنی کسی که هر چیزی را نبخش و سپری شده‌ای را به قطعی‌ترین و بی‌امان‌ترین شیوه‌ها درهم شکند." (منتخبات یک جلدی فارسی - صفحه ۴۹۳ تا کیدات از من است.)

این معیار یکی که لنین برای تشخیص دمکرات و انقلابی ارائه می‌دهد، با آن خرده بورژوازی موقتا انقلابی، رجعت پذیر و متزلزل است که رفیق با با علی تهمت دمکرات انقلابی‌ها نسبت آن را به لنین نسبت می‌دهد، سرورضی تطبیق ندارد. رفیق با با علی با دمکرات انقلابی‌ها نسبت یک قشرا اجتماعی که خود به انقلابیگری موقتی، رجعت پذیر و خصلت متزلزل آن معترف است، و با دمکرات انقلابی‌ها تا میند یک قشرا اجتماعی، که خود به تلاش آن برای ایضا زکای "دمکراتیک" ما شین بوروکراتیک و نظامی بورژوازی و یکا رگرفتن آن علیه پرولتاریا؛ و بسنه پارلمانتاریسم بورژوازی و موقا بله آن با تحکیم و تثبیت دولت نوع کمون معترف است، درک و توقع لیبرالی‌اش از دمکرات انقلابی‌ها به نمایش می‌گذارد. این با اصطلاح "دمکرات انقلابی" با توصیفاتی که رفیق با با علی از قطعیت دفاع آن از با زکای ما شین دولتی بورژوازی و موقا بله‌اش با حاکمیت اکثریت استعما شونده‌هاک بر اقلیت استعما رکنندگان می‌کند، البته نر هم نیست" (۸) و در حقیقت بسا دمکرات لیبرالی، مثل سینی است که از وسط نصف شده باشد!

اگر مسئله رفیق با با علی دفاع از حاکمیت خرده بورژوازی و امتیاز گیری از پرولتاریا به نفع حکومت خرده بورژوازی نیست، باید به این سؤال نیز پاسخ دهیم که کارگران و زحمتکشان از شریک کردن نیروی در حکومت شورایی که طالب پارلمان بورژوازی و با زکای ما شین دولتی بورژوازی شکل "دمکراتیک" است، و با تحکیم و تثبیت دولت اکثریت استعما شونده‌هاک بر اقلیت استعما رکنندگان مقابله خواهد کرد، چه فایده‌ای خواهد دید؟ رفیق با با علی با پاسخ دهیم که "اگر راه واحد میان پرولتاریا و این خرده بورژوازی‌ها که انقلابیگریش "موقتی"، فرارفتنش از چارچوبها بورژوازی و مبرداشتن بسوی سوسیالیسم، رجعت پذیر، و خصلت متزلزل" است "بر مینمای برینا مها انتقال به سوسیالیسم" چگونه میسر خواهد بود و پرولتاریا چه خبری خواهد بود که نتیجه‌ای از "راه واحد" خواهد دید؟ رفیق با با علی با پاسخ دهیم که "اگر راه واحد" این با اصطلاح "انقلابی" موقتی، این "متحد طبیعی" متزلزل، و این رهرو رجعت پذیر بسوی سوسیالیسم، چه نقشی در اصلی‌ترین وظیفه جمهوری دمکراتیک خلق، یعنی در اشتغال بسوی سوسیالیسم خواهد داشت که رفیق با با علی از ترس آنکه ما با بدون این خرده بورژوازی "راه واحد" شس، وقفه‌ای در این اشتغال و اجرای برینا مها اشتغال پیش آید، اینهمه بر ضرورت و الزام شرکت این قشر در ترکیب طبقه‌ای جمهوری دمکراتیک خلق با فشا ریو ابرام می‌ورزد؟!

تحریف لیبرالی مفهوم

"در هم شکستن ماشین بوروکراتیک - نظامی دولت"

رفیق با با علی در شرح یکی از اختلافات اساسی اکثریت دفتر سیاسی به اختلاف نظر در مورد نقش خرده بورژوازی (میان‌نی) در در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی می‌پردازد. او در صفحه ۲۰ "تا ما به یک..." صورت مسئله را با این سؤال طرح می‌کند:

"آیا در کشور ما خرده بورژوازی آما در هم شکستن ماشین بوروکراتیک - نظامی دولت به همراه پرولتاریا هست یا نه؟" و سپس ادامه می‌دهد:

"پاسخ من به این پرسش مثبت است و پاسخ آنها (اکثریت دس) به این پرسش منفی است."

رفیق با با علی برای نشان دادن حقا نیت نظر "مثبت" خود، مقدمتا به یک جعل مفهوم و منغلطه مفهوم دست زده و این جعل مفهوم می‌باید را به استدلال برای اثبات حقا نیت خود قرار داده است. این جعل مفهومی، عبارت است از اختراع یک معنای مندرآوردی لیبرالی و کمپرا هکننده برای در هم شکستن ماشین بوروکراتیک و نظامی "دولت" اصطلاحی که ما رکن در کتاب "هدم برومر" برای نخستین بار آن را مطرح ساخته است. ما رکن این اصطلاح را برای ما شین دولتی بورژوازی بطور کلی بکار برده است (و من اجزادر سطور آینده نشان خواهد داد) اما رفیق با با علی، در هم شکستن "ما شین نظامی - بوروکراتیک" دولت بورژوازی و "ما شین دولتی بورژوازی" را دو چیز متفا وتمییدنا و "ما شین دولتی بورژوازی" را به مفهوم دولتی بورژوازی در

"خرده بورژوازی اگر چه نمی‌تواند بنا بر خودی خود، دولت بورژوازی را بطور کلی انجام دهد، اما می‌تواند در چرخه راجوب فعلی تا تکامل دولت بورژوازی را برانگیزد (بنا بر رتبه مذهب) با برولتا ریا در بنا بر خودی دستگا و بوروکراتیک - نظامی دولت، راه واحد داشته باشد و در هر اقلیت (با برنا مه اشتلافی) با بد متضمن این شرط باشد در غیر این صورت آن برنا مه بر فر میسم ولیبرالیزم خواهد انجامید (تا کید از من)

"اکثریت در بنا بر اثار به این نقطه ضعف اصلی پوپولیسم، که تفاوت شکل دمکراتیک دولت بورژوازی و شکل استبدادی آن را تشخیص نمی‌دهد، و تصور می‌کنند که خرده بورژوازی می‌تواند دستگا و دولت بورژوازی را بطور کلی درهم بشکند، به این نتیجه فر میستی متما می‌شود که گویا خرده بورژوازی در هر شکست دستگا و بوروکراتیک - نظامی دولت نیز با برولتا ریا راه واحد ندارد... (همانجا - ص ۲۲)

و با در صفحه ۵ "چگونه با بد سهم خود را... می‌نویسد: "زیرا گرایش مذکور بر این باور است که برولتا ریا در واژگونی جمهوری اسلامی (استبداد بورژوازی) با خرده بورژوازی شهریور و ستا نیز در چرخه راجوب یک برنا مه واحد اقل... دارای راه واحد است..."

به این ترتیب، رفیق با با علی معنای "ماشین بوروکراتیک - نظامی دولت" را به سطح شکل استبدادی دولت، و معنای در هر شکست آن را به سطح واژگون کردن بنا بر رتبه مذهب ریم خمینی تنزل می‌دهد. در چنین معنایی قابل توضیح نیست که چرا فقط خرده بورژوازی با برولتا ریا دارای راه واحد است؟! اگر معنای که رفیق با با علی برای این مقوله جعل کرده است صحیح باشد، باید گفت که تنها می‌سویال دمکراسی، تنها می‌بورژوازی لیبرال، و بطور کلی بورژوازی "تکامل یافته" است که طرفدار برنا مه رتبه مذهب و مخالف "بنا بر رتبه مذهب" مخالف "استبداد بورژوازی" و خواهان "واژگونی جمهوری اسلامی" است، در واقع طالب و طرفدار "در هر شکست ماشین نظامی - بوروکراتیک دولت" است! در این صورت چرا رفیق با با علی تشکیل بلوک سرنگونی این رژیم و بلوک جایگزین آن را بر بنیاد برنا مه اشتلافی، به خرده بورژوازی محدود می‌کند، مگر بورژوازی جمهوریخواه و لیبرال در مبارزه "انقلابی" برای یک چنین "در هر شکست" و "بنا بود" کردن، چه چیزی از خرده بورژوازی "موقتا دمکرات انقلابی" کم دارد؟! اگر معنایی که رفیق با با علی جعل کرده است صحیح باشد معنای ما ریم هم با بد فر میسم ولیبرالیزم باشد، و البته طیف بسیار گسترده ای از فرمیست ها - از جمله توده ایها و اکثریتیها، طیف بسیار گسترده ای از لیبرال ها و سوسیال دمکرات ها، و نیز طیف گسترده ای از دخیل بستگان به استحا له رژیم برای ثبت نام در بلوک سرنگونی - جا بگزینی رژیم استبدادی بنا بر رتبه مذهب جمهوری اسلامی، صف خواهند کشید و از این نوع "در هر شکست ماشین نظامی - بوروکراتیک دولت" استقبال خواهند کرد!

آیا ما رکن در هر شکست ماشین بوروکراتیک و نظامی را به چه معنا بکار برده است؟ به معنای کلی ماشین دولتی بورژوازی، یا به معنای شکل استبدادی آن؟ و بینیم لنین چه درکی از این مقولات داشته و آیا چنین تما یز را میتوان به لنین نسبت داد؟

از ما رکن شروع کنیم. او در توصیف نتایج انقلاب ۱۸۵۱-۱۸۴۸، به شرایط فرانسه بعد از کودتای بنا بر بلشون سوم و سقوط پارلمان و تمرکز قوه مجریه بشکل استبدادی در دست بنا بر رت اثاره کرده و می‌نویسد:

"این قوه مجریه با سازمان عظیم بوروکراتیک و نظامی خود، با ماشین دولتی فوق العاده بفرنج و مصنوعی خود، با این اردوینم میلیونی مستخدمین دولتی و در کنار آن ارتشی ایضا بالغ بر نیم میلیون نفر - این موجوده هشتمناک ظیفی که تمام اندامها مع فرانسه را همچون دامی فرا گرفته و کلیه مسامات آن را مدسود ساخته است، در دوران سلطنت مستبدانه پهنگام سقوط فئودالیزم، سقوطی که همین موجوده شریع آن گت می‌نمودیدید آمد".

لنین با نقل این پراگراف از "هجدم برومر" در رساله خود "دولست و انقلاب"، می‌افزاید: "نخستین انقلاب فرانسه این تمرکز را بسط داده و مجدداً به نقل جملات ما رکن می‌پردازد:

"ولیدر عین حال بر حجم قدرت دولتی، متعلقات آن و تعداد دستیاران آن نیز افزود. بنا بر بلشون این ماشین دولتی را به کمال رساند... "سرنجام، جمهوری بنا بر لمان، در مبارزه خود علیه انقلاب، مجبور شد وسایل شکل قدرت دولتی و تمرکز آن را توأم با اقدامات تفضیلی، تقویت بخشد. تمام انقلابها، بجای در هر شکست این ماشین، آن را تکمیل کرده اند. اجزایی که یکی پس از دیگری در راه سیادت مبارزه می‌کردند، به چنگ آوردن این بنسای عظیم دولتی را غنیمت عمده پیروزی خود می‌شمردند". (به نقل از "دولست و انقلاب" - لنین - منتخبات یکجلدی فارسی، صفحه ۵۲۶)

این بنسای عظیم دولتی، این وسایل قدرت دولتی، این سازمان عظیم بوروکراتیک و نظامی، این اردوینم مستخدمین دولتی و ارتش، این موجوده هشتمناک ظیفی، این متعلقات قدرت دولتی همه و همه در این جملات ما رکن مسای و مترادف با "ماشین دولتی" بکار رفته اند و ما می‌مختلف و توصیفات مختلفی برای

هر شکل بطور کلی می‌گوید و "ماشین نظامی - بوروکراتیک" بورژوازی را به مفهوم شکل استبدادی "دولت بورژوازی" برپا می‌دهد این تما یز که در حقیقت جعل یک مفهوم محدود و قشری برای اصطلاح ما رکن است - رفیق با با علی دیدگا خود را چنین بیان می‌کند:

"... خرده بورژوازی قادر به در هر شکست ماشین دولتی بورژوازی نیست و این امر تنها از عهده برولتا ریا و نسیمه برولتا ریا و بنا بر این دیکتا توری برولتا ریا ساخته است... اما "خرده بورژوازی" ما دگی مبارزه انقلابی برای در هر شکست دستگا و نظامی - بوروکراتیک دولت را در او در این مورد با برولتا ریا راه مشترک دارد. (صفحات ۲۲ و ۲۱ "نا مه به یک...")

رفیق با با علی نظرا کثریت دفتر سیاسی را نیز بدینگونه بیان می‌کند: "اینجا می‌گویند که منظور بسیار "عمیق" از "در هر شکست ماشین دولتی" دارند، و این مفهوم عمیق "اینجا" از این مسئله برای دلالت دارد که تفسیر یادگانها و شورش و غیره (با ما بر اقدامات قهرآمیز) که خرده بورژوازی هم می‌تواند بسند بدانها متوسل شود، با مسئله در هر شکست ماشین دولتی که در عین حال مستلزم تاسیس قدرت جدید شورشی می‌باشد، دو مسئله متفاوت است. خرده بورژوازی می‌تواند شورش کند، با دگان تفسیر نماید، اما نمی‌تواند در شوراهای متشکل شود، زیرا واحدا کشر جمهوریخواه است... (همانجا - صفحه ۲۲)

موضوع شکل در شوراهای رادیکالی از فصول بعدی در بنیال خواه گرفت، فعلا مفهوم را که رفیق با با علی از در هر شکست ماشین بوروکراتیک و نظامی دولت بدست می‌دهد تجزیه و تحلیل کنیم. او بر این نکته تما یز می‌کند "در هر شکست ماشین بوروکراتیک و نظامی دولت" و "در هر شکست ماشین دولتی" را به لنین نسبت دهد، به شرح مراحل تکامل دولت بورژوازی از قول غیر مستقیم او در "دولت و انقلاب" می‌پردازد، و بنا بر نتیجه گیری فوق (که "ماشین بوروکراتیک - نظامی دولت" را مترادف استبداد بورژوازی، و "ماشین دولتی بورژوازی" را مترادف دولت کامل شده و دمکراتیک بورژوازی گرفته است) از "تاریخچه" بیرون می‌آید، گواهی که چنین تما یز و چنین تما یز بیرون لنین تعلق داشته باشد به شرحی که او از تاریخ تکامل دولت بورژوازی می‌دهد ربطی داشته است. جالب این است که در جملاتی هم که خود رفیق با با علی در شرح این تاریخچه نوشته است نیز چنین چیزی نیست! خود او در توضیح دولت کامل شده بورژوازی، یعنی جمهوری دمکراتیک با بر لمانی، مراحتا می‌نویسد:

"جمهوری دمکراتیک با بر لمانی که در آن بورژوازی بنا به یک طبقه مستقیما اعمال قدرت می‌نماید و این مرحله ای است که در آن بورژوازی دولت (را) نظیر اوراق قرضه در بورس خریداری می‌کند و از طریق ارتشا، ماموران عالی رتبه دولتی را بخدمت در می‌آورد و از طریق حق رای عمومی، بخشی از خرده بورژوازی (را) در بنسای محلی حکومت شرکت می‌دهد و مردم را در دوره های عادی "خواب" می‌کند و مطیع می‌نماید. در این دوره، بر بنسای دهای سرکوب کپین (یعنی ارتش، پلیس و بوروکراسی) با بر لمان هم اضافه می‌شود. " (نا مه به یک... ص ۲۱ - برانترها و ولودوم، بوخت تا کید ممتدا زمان است.)

قبول اینکه جمهوری دمکراتیک (با بر لمانی) بورژوازی نیز دایره ای ماشین نظامی و بوروکراتیک است، و در همان حال این ادعا که "ماشین نظامی و بوروکراتیک دولت" مساوی استبداد بورژوازی است، نشانه اشتباه فکری است. اما اینکاش رفیق با با علی در همین تناقض و اشتباه فکری در جا می‌زد، ولی او این تناقض را در جهت تفسیر لیبرالی از "در هر شکست ماشین نظامی و بوروکراتیک دولت" حل کرده و به نظر خود در این مورد قطعیت داده و صراحتا و کرا را اعلام کرده و می‌کند که "ماشین نظامی و بوروکراتیک دولت" با مرحله ما دونی از تکامل دولت بورژوازی متطبق است که در آن هنوز پارلمان بورژوازی و حق رای عمومی وجود دنیا مه، خرده بورژوازی بنا بر لمانی برای مشارکت در حکومت ندارد. در تما رفیق با با علی ماشین بوروکراتیک و نظامی دولت، مترادف شکل استبدادی "دولت" است:

"هنگامی که می‌گوئیم خرده بورژوازی قادر به در هر شکست ماشین دولتی بورژوازی نیست و این امر تنها از عهده برولتا ریا و نسیمه برولتا ریا و بنا بر این دیکتا توری برولتا ریا ساخته است، منظور دولت بورژوازی در شکل کامل شده خود یعنی جمهوری دمکراتیک با بر لمانی می‌باشد... (ماشین دولتی بورژوازی = شکل کامل شده دولت بورژوازی = جمهوری دمکراتیک با بر لمانی) اما در شرایطی که این دولت بورژوازی هنوز تکامل نیافته به یک جمهوری دمکراتیک ارتقا نیافته است، خرده بورژوازی ما دگی مبارزه انقلابی برای در هر شکست دستگا و نظامی - بوروکراتیک دولت را در او در این مورد با برولتا ریا راه مشترک دارد... (دستگا و نظامی - بوروکراتیک دولت = دولت بورژوازی هنوز تکامل نیافته جمهوری دمکراتیک = شکل استبدادی دولت = فقدان پارلمان) (نا مه به یک... صفحات ۲۲ و ۲۱) زیرا شتزه های توضیحی از من است.)

نتیجه عملی این تما یز "تئوریک" و تقلیل معنی "ماشین بوروکراتیک - نظامی دولت" به سطح دولت تکامل نیافته بورژوازی، به سطح "استبداد بورژوازی" در برنا مه و تا کتیک ما چگونه می‌شود؟ رفیق با با علی آن راه فرموله کرده است:

آن هستند. ما رکن مطلقاً در این قطعات، هیچگونه فرقی میان "سازمان بوروکراتیک و نظمی" و "ماشین دولتی" قائل نشده است.

این حقیقت که منظور ما رکنی از درم شکسته شدن ماشین بوروکراتیک و نظمی، نابودی شکل استبدادی دولت بورژوازی نبوده، بلکه همانا خوددولت نوع بورژوازی بوده است، بقدری واضح است که تلاش برای اثبات آن مخفک می نماید. گوئی بحث بر سر "معنی برابر در شرحاً نظر" است که با بدهفتاد من کاغذ پاره کردیم چگونگی ممکن است کسی که خود را مارکسیست می داند، نداند که مسئله ما رکنی "درهم شکستن"، "خرد کردن"، "انهدام"، "نابود کردن" ... شکل استبدادی دولت بورژوازی نبوده، بلکه مسئله او چگونگی تبدیل شدن بورولتاریا به طبقه حاکم و چگونگی جایگزینی دولت بورژوازی، با دولت پرولتری، یا به عبارتی دیگر، جایگزینی کردن دیکتاتوریت استبدادگر با دیکتاتوریت اکثریت استشاری شونده بوده است؟

خود لنین هم در "دولت و انقلاب"، پس از نقل جملات فوق الذکر از "هجدم برومر" مارکس می نویسد:

"ما رکنی در این بحث شگرف نسبت به "ما نیفتست کمونیست" کام عظیمی به پیش بر می آید. موضوع دولت در "ما نیفتست کمونیست" بطرز بسیار مجرد و مبهم و عبارتی بسیار کلی مطرح شده است ولی در اینجا مسئله بطور مشخص مطرح گردیده و بشکلی بسیار دقیق و صریح و علامت محسوس، از آن نتیجه گیری شده است: همه انقلاب های پیشین، ماشین دولتی را تکمیل نموده اند و حال آنکه آنرا باید خرد کرد و درهم شکست. این استنتاج، نکته عمده و اساسی آموزش مارکسیسم در باره دولت است."

آیا مارکس وقتی درباره ماشین بوروکراتیک و نظمی ضرورت درهم شکستن آن صحبت می کرد چیزی جز ماشین دولتی بطور کلی (و نه صرفاً شکل استبدادی) آن را مدنظر داشت؟ خیر! ما رکنی در دو آیه از ویل ۱۸۸۱، یعنی در روزهای کمون، طی نامه ای به لودویگ گوگل مان (L. Kugelmann) نوشت:

"... و تا اگر به آخرین فصل "هجدم برومر" من نگاه بکنی، خواهی دید که من به عنوان اقدام بعدی انقلاب فرانسه اعلام می کنم: ماشین بوروکراتیک - نظمی دیگر مثل آنچه تا بحال می شده، دست بدست نشود، بلکه درهم شکسته شود، و این است بیش شرط هر انقلاب خلقی حقیقی در قاره ... (کلیات مارکس، انگلس آلمانی - جلد ۳۳ - ص ۲۵)

بحث مارکس بر سر مراحل و مدارج تکامل دولت نیست، درست است که ماشین بوروکراتیک و نظمی در دوران استبداد سلطنتی و سقوط فئودالیسم بوجود آمده است، اما مارکس می گوید که هرگز آمده، چیزی بر آن افزوده، او می گوید جمهوری پارلمانی هم در مبارزه با انقلاب مجبور شد این ماشین بوروکراتیک و نظمی را تقویت و تکمیل کند. در نزد ما رکن، تکامل دولت بورژوازی چیزی جز تکامل همین ماشین بوروکراتیک و نظمی نیست که هرگز آمده چیزی بر آن اضافه کرده (از جمله پارلمان را). مارکس تعویض دولت بورژوازی با دولت پرولتری را می خواهد و لازم آن را در هم شکستن.

ماشین دولتی بورژوازی، یعنی همانا ماشین بوروکراسی و نظمی - در هر درجه و مرحله ای از تکاملش که باشد می ماند. او که در "هجدم برومر" وظیفه کمون پاریس را در هم شکستن ماشین بوروکراتیک و نظمی دانسته بود، در اثر دیگر خود "جنگ داخلی در فرانسه" می نویسد:

"ولی طبقه کارگر نمی تواند ماشین دولتی حاضر و آماده را فقط تصاحب کند و آن را در راه اهداف خود بکار اندازد.

"قدرت متمرکز دولتی، با ارگانهای همه جایی و حاضر ارتش دانشی، پلیس، بوروکراسی، دستگاه روحانیت، دستگاه قضائی، سازمانی ساخته شده بر حسب یک تقسیم کار سیستماتیک و سلسله مراتبی. از ایام سلطنت مطلقه، یعنی از زمانی که بتوان یک سلاح نیرومند، به مبارزات جامعه بورژوازی موجود علیه فئودالیسم خدمت می کرد، بوجود آمده است. "مارکس سپس "رشد این بنای مدرن دولتی تحت امپراتوری" (فرانسه) را توضیح داده و نهایتاً می نویسد:

"امپریالیسم" [امپراتوری] "هرجائی ترین و در عین حال نهائی ترین شکل آن قدرت دولتی است که جامعه بورژوازی موجود آن را به عنوان ابزارهای خود زقشودا لیسیم بوجود آورده بود، ابزاری که جامعه بورژوازی تکامل یافته، آن را به ابزاری برای برده کردن کسار توسط سرمایه، مبدل ساخته است.

"کمون، درست نقطه مقابل امپراتوری بود. شعار "جمهوری سوسیال" که پرولتاریای پاریس به توسط آن انقلاب فوریه را پیش می برد، فقط بیانی بود برای مطالبه نامعین چنان جمهوری شی که نه فقط شکل سلطنتی سلطه طبقاتی، بلکه همانا خود سلطه طبقاتی را می بایست از میان بردارد. کمون، شکل معین این جمهوری بود" (کلیات مارکس، انگلس - آلمانی - جلد ۱۷، صفحات ۳۳۶ و ۳۳۸ تا کیدات ازمن است)

دیدم می شود که هر جا مارکس راجع به وظیفه کمون صحبت کرده، اعم

از اینکه اصطلاح درهم شکستن را برای "ماشین دولتی" یا "ماشین بوروکراتیک و نظمی" یا "قدرت دولتی" یا "بنای قدرت دولتی" و غیره بکار برده باشد، یک چیز واحد را مدنظر داشته است: درهم شکستن "همان خود سلطه طبقاتی" را. انکار این که منظور مارکس از درهم شکستن ماشین بوروکراتیک و نظمی دولت، همانا درهم شکستن دولت بورژوازی، و نه تنها شکل استبدادی آن بوده است، انکار هسته اصلی کمونیسم علمی، تحریف آن و تنزل دادن مارکس به سطح یک "دمکرات انقلابی موقت" است، کسه ماسرزه هر سوزوای لیبرال را علیه استبداد حکومت مطلقه و همچنین افزودن پارلمان به ماشین بوروکراتیک و نظمی دولت، درهم شکستن ماشین بوروکراتیک دولت جانی زند!

حال به لنین روکنیم! او می گوید:

"عبارت "درهم شکستن ماشین بوروکراتیک و نظمی دولتی"، بیان خلاصه است از درس عمده مارکسیسم در مورد وظایف پرولتاریا در انقلاب نسبت به دولت. همین درس است که در نتیجه "تفسیر" کائوتسکیستی مارکسیسم که اکنون حکمرواست، نه تنها بکلی فراموش گردیده، بلکه به تمام معنا تحریف شده است. ("دولت و انقلاب" - منتخبات یک جلدی فارسی ص ۵۳ - تاکیدات ازمن است)

حالا شما بیائید تفسیر لیبرالی رفیق بابا علی را از عبارت "درهم شکستن ماشین بوروکراتیک و نظمی دولت" در این جملات لنینی بگذارید و از خنده روده بر شوید: سرنگونی استبداد بورژوازی (و در ایران، سرنگونی استبداد بنا بر تئوسنتی مذهبی "ولایت فقیه"، یا به عبارت دیگر حکومت کاست روحانیت) درس عمده مارکسیسم در مورد وظایف پرولتاریا در انقلاب نسبت به دولت است! امانه، لنین هم به صراحت، می گوید عبارت مورد بحث، به وظیفه پرولتاریا "نسبت به دولت" مربوط است نه نمی گوید "شکل استبدادی" دولت.

رفیق بابا علی با تعبیر "ماشین بوروکراتیک و نظمی" به شکل استبدادی دولت بورژوازی، دو تحریف شورویک اساسی در نظریه دولت مارکس مرتکب می شود. یکی اینکه و علی رغم آنکه از افزوده شدن پارلمان به همین ماشین بوروکراتیک و نظمی در جمهوری دمکراتیک بورژوازی و از تلاش آپنده خرده بورژوازی برای توأم کردن پارلمان و این ماشین بوروکراتیک و نظمی هم سخن می گوید، با تعریف و تعبیر "ماشین بوروکراتیک و نظمی" بعنوان "شکل استبدادی" دولت بورژوازی، این فکر الفا می کند که گوئی در شکل غیر استبدادی، در شکل دمکراتیک دولت بورژوازی، ماشین بوروکراتیک و نظمی وجود ندارد! این که این ماشین در قرون وسطی و در دوران استبداد با همه مرصه وجود گذاشته است، یک چیز است، و اینکه گویا جوه این ماشین حاکی از سطح پائینی از تکامل دولت بورژوازی است، چیز دیگری پیدا می شود. دستگاه نظمی و بوروکراتیک در دوره استبداد دیک مطلب است، و یکی کردن آن با استبداد، مطلب دیگر دمکراتیک - ترین دولت بورژوازی هم بر بوروکراسی مافوق مردم و بر ارتش جدا از مردم متکی است.

این موضوع علاوه بر مارکس، لنین هم در "دولت و انقلاب" صراحت داده است. او می نویسد:

"قدرت متمرکز دولتی که از خاصیت جامعه بورژوازی است، در دوره سقوط حکومت مطلقه پدید آمده است. از مهمترین مختصات این ماشین دولتی وجود دستگاه است: دستگاه اداری، و ارتش دانشی." (منتخبات یک جلدی فارسی، صفحه ۲۷ تا کیدات ازمن است) اندکی پس از این جملات که به شرح ترین شکلی بر یکانگی مفهوم ماشین دولتی بورژوازی، و دستگاه های نظامی و اداری آن دلالت دارد، لنین همین یگانگی را در جوامع دمکراتیک بورژوازی که شکل پارلمانی حکومت (و نه استبداد و حکومت مطلقه) در آنها برقرار است یاد آور می شود. وی می نویسد:

"ولی نظری کلی به تاریخ کشورهای پیشرو و در پایان سده ۱۹ و آغاز سده ۲۰ بیافکنیم. خواهیم دید که همان پروسه، منتها کندتر متنوعتر و در صحنه ای پهناتر در آن کشورها نیز بوقوع پیوسته است. یعنی از یک طرف "قدرت پارلمانی" چه در کشورهای جمهوری (فرانسه، آمریکا، سوئیس) و چه در کشورهای پادشاهی (انگلیس، تا اندازه ای آلمان، ایتالیا، کشورهای اسکاندیناوی و غیره) بوجود آمده و از طرف دیگر احزاب مختلف بورژوازی و خرده بورژوازی برای رسیدن به قدرت مبارزه کرده اند و "غنیبت" متاغل اداری را بدون اینکه در ارگان رژیم بورژوازی تغییری داده باشند تقسیم و تجدید نموده اند. و بالاخره "قوه مجریه" و دستگاه اداری و نظمی این قوه تکمیل شده و تحکیم یافته است.

"جای هیچ تردیدی نیست که اینها بطور کلی مختصات عمومی تمام سیر تکامل تدریجی نوین دول سرمایه داری است...

"ولی بویژه امپریالیسم که در دوران سرمایه بانگی، دوران انحهارهای عظیم سرمایه داری، دوران نشوونمای سرمایه داری

خرده بورژوازی و

"در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی"

حال که تحریف و منطقه رفیق باباعلی در مورد ماشین بوروکراتیک و نظامی دولت روشن شد، دوباره به سؤال وی برگردیم که می‌رسد:

"آیا در کشور ما خرده بورژوازی آماده در هم شکستن ماشین بوروکراتیک - نظامی دولت به همراه پرولتاریا هست یا نه؟"

من به این سؤال دو جواب مشروط می‌دهم: جواب اول: بشرط آنکه در این سؤال، عبارت "در هم شکستن ماشین بوروکراتیک - نظامی دولت" (همانطور که مورد نظر رفیق باباعلی است) با عبارت "تابودی شکل استبدادی حکومت" عوض شود، و صراحت داده شود که نقیض استبداد به معنی در هم شکستن ماشین بوروکراتیک و نظامی دولت نیست. در این صورت، پاسخ من به یک چنین سؤال اصلاح شده‌ای، مثبت خواهد بود، چرا که معتقدم خرده بورژوازی ایران رو به فرقه طرفیت مبارزه انقلابی با استبداد دارد.

جواب دوم: اگر در سؤال فوق، بجای عبارت "آماده در هم شکستن ماشین بوروکراتیک - نظامی دولت"، گذاشته شود: "آماده مبارزه انقلابی و قیام مسلحانه برای تسخیر ماشین بوروکراتیک نظامی دولت"، است، پاسخ من به این سؤال، باز هم مثبت خواهد بود. قیام مسلحانه و تسخیر تمامی نهادهای نظامی و انتظامی و پلیسی؛ تسخیر ادارات حساس دولتی، از وزارتخانه‌ها و استانداری‌ها و ادارات محلی گرفته تا مراکز رادیو و تلویزیون و پست و مخابرات و غیره، ضرورت حتمی مبارزه انقلابی برای سرنگونی جمهوری اسلامی است. خرده بورژوازی ایران رو به فرقه تا این حد می‌تواند انقلابی باشد و پیش‌برود و قصدش آن است که ماشین تسخیر شده دولت را، دمکراتیزه کند و آن را در راه مقاصد و منافع خود بکار اندازد.

در هم شکستن ماشین بوروکراتیک و نظامی دولت اگر در کار باشد، کار پس از تسخیر آن است. مقطع تسخیر این ماشین، دوراهی بازسازی یا در هم شکستن آن است. مبارزه برای بازسازی دمکراتیک و یا برای در هم شکستن این ماشین، در هر حال باید از قیام مسلحانه و تسخیر مراکز نظامی و اداری شروع شود، ولی تسخیر این مراکز، هیچ‌جوره به معنی در هم شکستن ماشین بوروکراتیک و نظامی دولت نیست. تسخیر ماشین نظامی و اداری دولت، کاری است که در کلیه انقلابات توده‌ای بورژوازی نیز صورت گرفته است و همین تسخیر پیروزمندانه است که مارکس آن را "دست به دست شدن" ماشین دولتی نامیده است. وقتی که مارکس به پرولتاریای پاریس توصیه می‌کرد ماشین بوروکراتیک و نظامی دولت را در هم بشکند، مثله او دست زدن به قیام مسلحانه و تسخیر ماشین نظامی بوروکراتیک دولت نبود، بلکه این بود که پس از تسخیر، باین ماشین چه باید کرد؟ یا عبارت دیگر برای چه باید تسخیرش کرد؟ برای بکار انداختن آن در راه اهداف خود؟ مارکس می‌گفت: نه، برای در هم شکستن آن.

پس برای در هم شکستن ماشین بوروکراتیک و نظامی دولت (ماشین دولتی)، قیام مسلحانه پیروزمند، تسخیر ماشین نظامی و بوروکراتیک دولت شرط لازم و مقدماتی است، اما شرط کافی و نهایی نیست. تسخیر پیروزمندانه این ماشین، برای در هم شکستن رژیم سیاسی حاکم، کافی است؛ ولی برای در هم شکستن این ماشین کافی نیست.

در هم شکستن ماشین بوروکراتیک و نظامی دولت، همانطور که به معنی تسخیر و تصاحب آن نیست، به معنی شکستن و خرد کردن تفنگ‌ها و و تانک‌ها و بمب‌افکن‌ها و تخریب و آتش زدن ساختمان‌ها و آرشو و تجهیزات ادارات دولتی و شکستن و خرد کردن استخوان‌های هر چه نظامی و هر چه کارمند دولتی است، نیست. در هم شکستن ماشین نظامی و بوروکراتیک دولت، به معنی انحلال نیروهای مسلح جدا از مردم و جایگزینی آن‌ها با نیروی توده‌های مسلح و الف نظام انتصاب ماورین و مقامات الف امتیازات و پرداخت‌های ویژه به آنها، و ب جایگزینی آنها با نظام انتصاب ماورین و مقامات از پائین‌ترین تا پائین‌ترین تعویض بودن آنها در هر لحظه توسط انتخاب‌کنندگان؛ و رساندن حقوق کلیه صاحبان مشاغل و مقامات در سراسر کشور، به سطح دستمزد یک کارگر است. درست همین جدایی نیروهای مسلح از توده‌های مردم، و همیسی بوروکراسی انتصابی بر خوداراز مزایا و حقوق بالا و غیرقابل کنترل و تعویض از جانب توده‌های مردم، و سرباری و سیادت آن بر مردم است که شاخص ماهوی دولت نوع بورژوازی است، و به همین دلیل است که بنا انحلال نیروهای مسلح جدا از مردم و جایگزینی آن با توده‌های مسلح و الف نظام سیادت ماورین دولتی بر توده‌های مردم و جایگزینی آن با ارگانهای خودحکومتی توده‌های مردم و نظام انتخاب مقامات و عزل آنها

انحصاری و انتقال به سرمایه‌داری انحصاری دولتی است نشان می‌دهد که چگونه "ماشین دولتی" بطور خارق‌العاده‌ای قدرت می‌گیرد و چگونه دستگاه اداری و نظامی آن به نسبت تشدید تضیقات علیه پرولتاریا، خواه در کشورهای پادشاهی و خواه در آزادترین کشورهای جمهوری به رشدی سابقه‌ای می‌رسد." (همانجا صفحه ۵۲۸ تاکیدات از من است.)

آیا رفیق باباعلی اینهمه را هرگز نخوانده، یا سخاوتمندانه و نفهمیده است که با تعبیر ماشین بوروکراتیک و نظامی دولت، "استبداد"، این ایده سوسیال دمکراسی منحن و لیبرالی را القای کند که گوئی آنجا که استبداد و حکومت مطلق نیست، ماشین بوروکراتیک و نظامی هم نیست؟!!

دومین تحریف نظری در تئوری دولت مارکس که رفیق باباعلی در تعبیر تعبیر ماشین بوروکراتیک نظامی دولت به "استبداد" مرتکب شده است، جابجا کردن مفهوم "رژیم" با "حکومت"؛ و به بیان فلسفی، "شکل" با "محتوا" است. "حکومت"، عبارت است از سلطه و دیکتاتوری یک طبقه بر طبقه دیگر. "دولت" سازمانی است (یا ماشین و دستگاهی است) که این دیکتاتوری و اراده طبقه مسلط را به اجرا درمی‌آورد.

دو نوع (یا دو تیپ) دولت داریم: دولت نوع بورژوازی؛ و دولت نوع پرولتری (یا دولت نوع کمون). این هر دو نوع دولت، در ایننگه مجسری دیکتاتوری طبقه حاکم اند، از یک "جنس" اند، اما از لحاظ "نسبوع"، با هم تضاد دارند. (۹) دولت نوع بورژوازی، سازمان حکومت (دیکتاتوری) اقلیت بر اکثریت است؛ و دولت نوع پرولتری (نوع کمون)، سازمان حکومت اکثریت بر اقلیت.

چه در دولت نوع بورژوازی، چه در دولت نوع پرولتری (نوع کمون) حاکمیت طبقه مسلط، به "شکل" های مختلفی ممکن است اعمال شود. شکل های سیاسی گوناگون اعمال دیکتاتوری طبقاتی، کوچکترین تغییری در دیکتاتوری بودن این حاکمیت‌ها نمی‌دهد. اصطلاح "رژیم" سیاسی، فقط بیانگر آن شکل معین و مشخصی است که دیکتاتوری طبقه مسلط در یک جامعه معین در قالب آن اعمال می‌شود. رژیم سلطنت مطلق، رژیم جمهوری دمکراتیک؛ رژیم سلطنتی-پارلمانی؛ رژیم بنیاد پارلمانی؛ رژیم فاشیستی؛ و کلاً رژیم‌های استبدادی و رژیم‌های دمکراتیک، همگی شکل‌های گوناگون سلطه طبقاتی و روش‌های مختلف سرکوب اکثریت توسط اقلیت توسط دولت نوع بورژوازی اند.

این موضوع، همچنانکه در دولت نوع بورژوازی، در دولت نوع پرولتری هم صادق است و شکل حکومت، یعنی رژیم سیاسی هر چه باشد (کمون؛ شور؛ مجلس خلق و غیره) مضمون آن، حاکمیت (= دیکتاتوری) اکثریت است و استقامت راوندگان بر اقلیت است و استقامت راوندگان خواهد بود.

ماشین بوروکراتیک و نظامی، همانطور که اخیراً از لندن نقل کردم از مهمترین مختصات دولت بورژوازی است. اراده، یا دیکتاتوری طبقه حاکم در جامعه بورژوازی، از طریق نیروهای مسلح و ادارات اداری اعمال می‌شود و مشخص عمومی این ماشین، جدایی قوای قهریه (اعم از ارتش، پلیس، "گارد ملی"، "سیاه پاسداران" سازمان امنیت، زندان و...) از توده مردم؛ و استقلال قوه مجریه (اعم از کابینه دولت، یعنی هیئت وزیران و کلیه دستگاه‌های اداری و نهادهای اجرائی) از اراده توده مردم است. شاخص دولت نوع پرولتری (نوع کمون)، درست عکس دولت نوع بورژوازی است. قوای قهریه از خود توده‌های مسلح تشکیل می‌شود و قوای مقننه و اجرائی بکجا در دست توده‌های مردم، و نهادهای مقامات اجرائی، مستقیماً تابع اراده و رای توده‌های مردم اند.

فرق رژیم های سیاسی گوناگون دولت بورژوازی، در بودن یا نبودن ماشین بوروکراتیک و نظامی نیست، بلکه در سطح تکامل آن و شیوه استفاده از آن برای اعمال دیکتاتوری طبقه حاکم است.

رفیق باباعلی با تعبیر "ماشین بوروکراتیک و نظامی دولت" به "استبداد بورژوازی"، مختص ماهوی و عام دولت نوع بورژوازی را، به شکل خاصی از این دولت منحصر می‌کند و از این تحریف ثنوریک، نتیجه عملی که حاصل می‌شود این است که امروزه در انقلاب ما، و "در چهارچوب فعلی تکامل دولت بورژوازی در ایران (بنیاد رژیم مذهبی)" در هم شکستن ماشین بوروکراتیک و نظامی دولت، به ناپدید شدن شکل استبدادی حکومت محدود می‌شود و بطور مشخص، به ناپدید شدن بنیاد رژیم مذهبی "ولایت فقیه"؛ و اگر قبول داریم که در هم شکستن ماشین بوروکراتیک و نظامی دولت پیش شرط انقلاب توده‌ای ما نیز هست، پس تحریف ثنوریک مذکور در استراتژی انقلاب خلقی ما به این صورت نتیجه می‌دهد که گویا تا نبودن استبداد بورژوازی (که هم اکنون در هیئت ولایت فقیه ظاهر شده است) پیش شرط این انقلاب خلقی است و نه "همانا خود سلطه طبقاتی"!!

ودرست پس از این لطعات و از هم گسیختگی است که خرده بورژوازی به باز سازی آن می پردازد. تا اینجا درست است؛ آنچه غلط و گمراه کننده است، این لطعات و صدمات به ماشین نظامی و بوروکراتیک دولت و از هم گسیختگی بیچ و مهره های آن و احیانا شکستن یکی دودندانه از چرخهای این هیولای عظیم را "درهم شکستن" و "نابودن" ماشین بوروکراتیک و نظامی دولت نام دادن است. به همان اندازه که سرنگونی رژیم استبدادی را "درهم شکستن ماشین بوروکراتیک و نظامی دولت بورژوازی" نامیدن، وزخمی و بی حس شدن "موقتی" ماراتی را مرگ و نابودی آن بندها شدن گمراه کننده و خطرناک است. ماری که "موقتا" مرده باشد، ماری است که نمرده است! ماری که مرگش از دونوع و دومرحله از درهم شکستن سخن گفته است (یکی، وابتدا "درهم شکستن ماشین بوروکراتیک و نظامی دولت بورژوازی" به همراه خرده بورژوازی؛ و دومی که بعدها توبیش خواهد رسید، "درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی بطور کلی"، بدست پرولتاریا و نیمه پرولتاریا!)، و نه از درهم شکستن "موقتی"! "درهم شکستن ماشین بوروکراتیک و نظامی دولت" برای مارکس (و همانطور برای لنین) یک معنا بیشتر نداشته است: بنا بود کردن سلطه طبقاتی بورژوازی، و بنا بود کردن تمامی زمینها و امکانات بازسازی آن (چه به شکل دمکراتیک و چه غیر دمکراتیک)؛ و این وظیفه ای نیست که خرده بورژوازی در انجام آن با پرولتاریا دارای اراده مشترک باشد، باحتی آنطور که رفیق باباعلی مدعی است. علیرغم هدف متفاوتش با پرولتاریا، "خواهان" انجام آن باشد.

اماریفقی باباعلی این نظر را قبول ندارد. اومی گوید:
 "... این اراده مشترک بنیاد واقعی انقلاب حقیقتا خلقی، یعنی انقلابی برپایه اراده مشترک کارگران با توده خرده بورژوازی است" ("نامه به یک... - ص ۲۲)
 "... شرط نخستین و مقدم اتحاد کارگران و خرده بورژوازی، نابودی دستگاه بوروکراتیک - نظامی دولت است." (همانجا)

"... بویولیزم، البته تفاوت شکل استبدادی و شکل دمکراتیک دولت بورژوازی را انکار می کند و مبارزه خرده بورژوازی برعلیه شکل استبدادی دولت بورژوازی و بمنظور درهم شکستن ماشین بوروکراتیک - نظامی دولت را بنا نبودی "قلعه مستحکم برکار مزدوری" مستحکم را دف می بندارد، و این از گنج سبزی اوست بکسی انجام یک وظیفه انقلابی - دمکراتیک را بعنوان یک وظیفه سوسیالیستی معرفی می کند، اما این نقطه قوت و هسته انقلابی بویولیزم است که شرط اتحاد کارگران و خرده بورژوازی را بنا نبودی دستگاه بوروکراتیک - نظامی دولت می بندارد." (همانجا)

اما ماجرای درهم شکستن ماشین بوروکراتیک و نظامی بعنوان پیش شرط هر انقلاب حقیقتا خلقی، که مارکس از آن سخن گفته جیست و رفیق باباعلی، چگونه آنرا به گواهی نامه خرده بورژوازی میان، برای درهم شکستن ماشین دولت، تبدیل می کند!

این موضوع را مارکس در همان قسمتی از نامه به "کوکل مان" که در فصل پیشین آنرا را نقل کردم مطرح کرده و گفته بود:

"... تاوگر به آخرین فصل "هجم برور" من نگاه کنی خواهی دید که من بعنوان اقدام بعدی انقلاب فراتر از اعلام می کنم، ماشین بوروکراتیک - نظامی، دیگر مثل آنچه تا بحال می شده، دست بست نشود، بلکه درهم شکسته شود، و این است پیش شرط هر انقلاب خلقی حقیقی در قاره..."

"خلق" کیست؟ و "درهم شکستن ماشین بوروکراتیک - نظامی" به چه معنی است؟ تا این دو روشن نشوند، اختلاف نظر ما روشن نخواهد شد. رفیق باباعلی پاسخ خود را به این دو سؤال در رپارگراف زیر، از "نامه به یک..." (ص ۲۲) داده است:

"... علیرغم تفاوت در اهداف پرولتاریا و خرده بورژوازی، هر دو آنها در نابودی دستگاه بوروکراتیک - نظامی دولت اراده مشترک دارند و این اراده مشترک، بنیاد واقعی انقلاب حقیقتا خلقی، یعنی انقلابی برپایه اراده مشترک کارگران با توده خرده بورژوازی است. اما تا کار می کشم که خرده بورژوازی نه خواهان آن است و نه می تواند که ماشین دولتی بورژوازی (یعنی دولت کامل شده بورژوازی - جمهوری دمکراتیک) را درهم بشکند. این امریست که فقط از عهده دیکتاتوری پرولتاریا برمی آید. به همین دلیل، لنین در دولت و انقلاب به معنای انقلاب حقیقتا خلقی و مسئله تفاوت برخورد پرولتاریا و خرده بورژوازی سبزه در مسئله پارلمانتاریسم اشاره می کند. و کاشوتسکی هنگامی که هنوز انقلابی بود، یعنی به هنگام نگارش اثر مشهورش "انقلاب اجتماعی" به این حقیقت اشاره کرد که در سالهای ۱۸۷۱ به بعد، اگر چه پرولتاریا در اروپا اکثریت جامعه را تشکیل نمیداد، اما خرده بورژوازی هنوز برای طرح درخواست های خود

توسط مردم که در هر لحظه اراده کنند، ماشین نظامی و بوروکراتیک دولت بورژوازی "درهم می شکند"، "خورد می شود"، "منهدم می شود"؛ و درست به همین دلیل است که جدا کردن معنای "درهم شکستن ماشین بوروکراتیک و نظامی دولت"، از "درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی" موضوعیت ندارد، و معنای این هر دو، یکی است.

خرده بورژوازی در مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی آماده است پرولتاریا را تاقیام مسلحانه و تسخیر ماشین دولتی، همراهی کند؛ اما این راه مشترک، درست بمحض تسخیر شدن ماشین دولتی و سرنگونی رژیم، به سر دوراهی دمکراتیزه کردن، و یا درهم شکستن ماشین دولتی می رسد. بر سر این دوراهی، خرده بورژوازی میان سرخبر را بسمت "امامزاده پارلمان" کج می کند. خرده بورژوازی میانی در درهم شکستن استبداد شرکت می کند، اما آماده درهم شکستن ماشین نظامی و بوروکراتیک بورژوازی نیست. این نیمه پرولتاریا و تهیدستان آنکه آماده اند به همراه پرولتاریا ماشین نظامی و بوروکراتیک دولت را درهم بشکنند.

اماریفقی باباعلی نظر دیگری دارد. اومدعی است که خرده بورژوازی علیرغم آنکه هدف یکسانی با پرولتاریا در کوبیدن این ماشین ندارد، و قصدی بازسازی آن است، ولی "می خواهد" آن را "نا بود" کند، و "نا بود می کند"، و "سپس" به بازسازی آن می پردازد!:

"... خرده بورژوازی آمادگی مبارزه انقلابی برای درهم شکستن دستگاه نظامی - بوروکراتیک دولت را دارد، و در این مورد با پرولتاریا اراده مشترک دارد. بی تردید، در کوبیدن دستگاه نظامی - بوروکراتیک دولت هدف خرده بورژوازی با هدف پرولتاریا یگانه نیست. خرده بورژوازی می خواهد این دستگاه سرکوبگر را نابود نماید تا پس از آن بازسازی کند و به ویژه آنرا به شیوه دمکراتیک یعنی از طریق افزودن پارلمان و جمهوری آن را بازسازی کند... بنا بر این علیرغم تفاوت اهداف پرولتاریا و خرده بورژوازی، هر دو آنها در نابودی دستگاه بوروکراتیک - نظامی دولت اراده مشترک دارند..." ("نامه به یک... - ص ۲۲ - تاکیدات دوخطی از من است.)

"... خرده بورژوازی اگر چه نمی تواند نابودی ماشین دولتی بورژوازی را بطور کلی انجام دهد، اما می تواند در چهارچوب فلسفی تکامل دولت بورژوازی در ایران (بنا بر تیزم مذهبی) با پرولتاریا در نابودی دستگاه بوروکراتیک - نظامی دولت اراده واحد داشته باشد..." (همانجا - تاکید از من)

"... پس از نابودی این دستگاه بوروکراتیک - نظامی، خرده بورژوازی برای "بازسازی دمکراتیک" این نهادها تلاش خواهد کرد و در اینجا روند تجزیه تین پرولتاریا و نیمه پرولتاریا از یکدیگر، و سایر لایه های خرده بورژوازی از سوی دیگر صورت خواهد گرفت." (همانجا - تاکید از من)

رفیق باباعلی در نواری که به آن اشاره کردم نیز می گوید:

"بین درهم شکستن ماشین بورژوازی و درهم شکستن ماشین بوروکراتیک - نظامی دولت بطور موقت، فرق هست. ماشین دولتی بورژوازی بطور کامل همان جمهوری پارلمان نیست که فقط بوروکراسی و ارتش را شامل همیشه، بلکه نظام پارلمانی را هم شامل میشد که از جمله این نظام پارلمانی به تفکیک قوا متکبیه. ماشین بوروکراسی و ارتش را همیشه در یک انقلاب خلقی موقتا همراه با خرده بورژوازی، توده خرده بورژوازی شکست..." (تاکیدات از من)

از "دمکرات انقلابی" موقتی، اگر قرار باشد ماشین بوروکراتیک و نظامی را بشکند و نابود کند، "طبعاً نمی توان انتظار داشت که این ماشین کهنه و زیان بخش را آنطور که لنین در مورد دمکرات های انقلابی می گفت، در جهت "منافع اکثریت" توده ها، یعنی اکثریت استعمار شوندگان، و به "قاطع ترین وسیله ای که در آن ترین شیوه ها درهم بشکند" بلکه همینقدر می توان توقع داشت که آن را فقط در "چهارچوب فعلی تکامل بورژوازی در ایران (بنا بر تیزم مذهبی)" و "موقتا" درهم بشکند." و "نابود" کند!

اما آیا "درهم شکستن" موقتی چیزی جز درهم شکستن، و "نا بود" کردن موقتی چیزی جز نابود نکردن است؟! "درهم شکستن و نابود کردن" موقتی البته بی معنا و غیر واقعی نیست و آن در حقیقت یک تعبیر نادقیق و اغراق آمیز از وضعیت کمرختی، فلج شدگی، آشفتگی و از هم گسیختگی شیرازه امور، بروز طفیان و نافرمانی در سطوح پائینی و هزیمت فرماندهان ووزرا و مدیران و سران در نیروهای انتظامی و سازمان اداری دولت است که در جریان قیام مسلحانه و نبرد برای تسخیر این ماشین، به این یا آن درجه پیش می آید. خرده بورژوازی برای دمکراتیزه کردن ماشین دولتی، مجبور است آن را ابتدا تسخیر کند و لطمه خوردن و از هم گسیختن این دستگاه در نبرد و کشتن برای "دست به دست شدن"، طبیعی و حتمی است؛

بنای جامعه نویستی به سبک خود بجای جامعه منهدم شونده بود باقی گذارده‌اند. (همانجا استکیدات دوخطی از من است)

اگر در انقلاب بورژوا دمکراتیک روسیه ۱۹۰۵-۱۹۰۷ توده خلق و اکثریت آن، عبارت از " ژرف‌ترین قشرهای بائینی " جامعه " بوده است که پشتشان در زیر ستم و استثمار دوتاشده بود" و هدف این اکثریت از درهم شکستن و انهدام جامعه کهن، بنای جامعه نوینی بود؛ به عقیده رفیق بابا علی، در انتهای قرن بیستم؛ در عصرگذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم؛ در کشور سرمایه داری ایران بادولت بورژوازی، انقلاب حقیقتا خلقی که مضمون آن ووظیفه آن اساساً سرمایه‌داری است (وحصل مسائل معوقه دمکراتیک راهم برعهده دارد)، یک " انقلاب کارگری - خرده بورژوازی " است، آنهم خرده بورژوازی میانی! و " شرط نخستین و مقدم اتحاد کارگران و خرده بورژوازی، نابودی دستگاه بوروکراتیک نظامی دولت است؛" خرده بورژوازی‌ئی که هدفش بنای " جامعه نویسن " بجای " جامعه منهدم شونده " نیست، بلکه " بازسازی " آن است؛ خرده بورژوازی که " آماده است تا " ماشین تضییقات " یعنی پلیس، ارتش، بوروکراسی و پارلمان را علیه پرولتاریا و احزاب آن بکار گیرد " (بابا علی - نامه به ... ص ۲۲) و " علی‌رغم " این هدف متضاد و ضدکارگری، درهم شکستن این ماشین " شرط نخستین و مقدم اتحاد کارگران و خرده بورژوازی " میانی است!!

لنین در ادامه توضیحات خود می نویسد:

" در هیچیک از کشورهای قسمت قاره اروپا در سال ۱۸۷۱ پرولتاریا اکثریت خلق را تشکیل نمی داد انقلاب " خلقی " یعنی انقلابی که واقعا اکثریت را به جنبش جلب نماید، فقط می توانست آن انقلابی باشد که هم پرولتاریا و هم دهقانان را دربر گیرد. در آن زمان این دو طبقه بودند که " خلق " را تشکیل می‌دادند. دو طبقه نامبرده را این موضوع متحد می سازد که هر دو آنها به "توسط" ماشین بوروکراتیک و نظامی دولتی " در معرض ستم، فشا و استثمار قرار گرفته‌اند. خور کردن این ماشین و درهم شکستن آن، - این اساس است آنچه که منافع واقعی "خلق"، منسافع اکثریت آن یعنی کارگران و اکثریت دهقانان را دربردارد. این است " شرط مقدماتی " اتحاد آزادانه دهقانان تهی دست با پرولتاریا بدون چنین اتحادی دمکراسی پایدار نبوده و اصلاحات سوسیالیستی محال است "

می بینیم که در این قسمت هم لنین بطور مشخص، از " اکثریت دهقانان " صحبت می کند و درهم شکستن ماشین نظامی و بوروکراتیک دولت را پیش شرط " اتحاد آزادانه دهقانان تهی دست با پرولتاریا " می نامد، و نه شرط نخستین و مقدم " اتحاد کارگران با خرده بورژوازی " میانی! فراموش نکنیم که اگر چه دهقان در مقوله " خرده بورژوا " می گنجد، اما میان خرده بورژوازی دهقانی با صنعتی، و خرده بورژوازی روستایی با شهری تفاوت های مهمی هست. در یکی از فصول پیشین اشاره کردم که مارکسیسم، خرده مالکی روستایی را مترقی تراز بزرگ مالکی فئودالی می داند، ولی خرده مالکی در صنعت را ارتجاعی تراز مالکیت بزرگ صنعتی بحساب می آورد و از این رو، جایی که حمایت از مبارزه دهقان با ملاکان بزرگ فئودال را وظیفه حتمی خود می‌داند، پشتیبانی از مبارزه خرده تولید کننده با تولید بزرگ را مطلقا وظیفه خود نمی شناسد.

اما فقط این نیست. رابطه خرده بورژوازی شهروروستا با ماشین نظامی و بوروکراتیک دولت هم یکسان نیست. وابستگی خرده بورژوازی میانی شهری به این ماشین، به مراتب بیشتر از دهقانان میانه حال است. دهقان میانه حال اگر مثلا برای ارتش سرباز وظیفه تامین کند و آن را ضربه ای بر نیروی کار خود توسط دولت تلقی می کند و از آن بیزار است؛ اگر این ماشین را تنها در وجه زورگویی و باج ستانی ژاندارم و کدخدای بخشدار و بانسک وغیره لمس می کند، بخش وسیعی از خرده بورژوازی میانی شهری، در تنور این ماشین نان می پزد. قسمت اعظم پرسنل ثابت ارتش و پلیس (کادر درجه دار و افسران جز) و انبوهی از کارمندان میان رتبه ادارات - دولتی راهمین لایه میانی خرده بورژوازی شهری تشکیل می‌دهد و بخاطر همین تا مین نسبی زندگی اش توسط این دستگاه و وابستگی اش به آن، در قبالب تعرض به این دستگاه، بشدت محافظه کار است و حتی واکنش ارتجاعی از خود بروز می‌دهد. برای خرده تولیدکنندگان صنعتی (پیشینه و رایج) و خرده توزیع کنندگان (کسه) نیز این ماشین هر مزاحمت و درد سری کسه ایجاد کند، به "حفظ امنیت" می‌رزد. خرده بورژوازی میانی به سراسر خرده بورژوازی مرفه، در بقای این ماشین خود را ذی نفع می‌داند. و فقط خواستار روغنکاری " دمکراتیک" آن است. این اساسا دهقانان فقیر و لایه بائینی و شهیدست خرده بورژوازی هستند که ظرفیت همراهی پرولتاریا در امر درهم شکستن ماشین بوروکراتیک و نظامی دولتی را دارند و در هم -

بنای قانونی نیافته بود و پرولتاریا به اضافه خرده بورژوازی می توانستند رژیمهای موجود را واژگون کنند. اومی گویند که - بسمارک در سالهای سیاز کمون، هراس اصلی اش نه پرولتاریا که اتحاد پرولتاریا با خرده بورژوازی بود که هنوز بنای قانونی برای طرح مطالباتش نیافته بود و در صورت اتحاد با پرولتاریا، اکثریتی را تشکیل می‌داد که می توانست بنای دولتهای موجود وقت را بشکند. بدین لحاظ انقلاب آن دوره در اروپا، نظیر امروز در ایران یک انقلاب کارگری - خرده بورژوازی یا انقلاب حقیقتا خلقی بود. شرط نخستین و مقدم اتحاد کارگران و خرده بورژوازی، نابودی دستگاه بوروکراتیک - نظامی دولت است. بدین ترتیب خرده بورژوازی اگر چه نمی تواند نابودی ماشین دولت بورژوازی را بطور کلی انجام دهد، اما می تواند در چارچوب فعلی تکامل دولت بورژوازی در ایران (بنا بر تیزم مذهبی) با پرولتاریا در نابودی دستگاه بوروکراتیک - نظامی دولت اراده واحد داشته باشند..."

من این پاراگراف طولانی را که در فصول پیشین حتمی از آن رانقل کرده بودم، یکجا آورده ام، چون پاسخ رفیق بابا علی به ترکیب خلق و مفهومی درهم شکستن ماشین نظامی و بوروکراتیک دولت، با وضوح کامل در آن داده شده است. او می گوید درهم شکستن این ماشین به معنی درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی نیست، بلکه به معنی " واژگون کردن رژیمهای " دولت کامل شده بورژوازی (و در ایران امروز " بنا بر تیزم مذهبی ") است، و " انقلاب خلقی حقیقی " و همبطور انقلاب امروز ایران " یک انقلاب کارگری - خرده بورژوازی " است.

رفیق بابا علی در همین پاراگراف، در ارتباط با اینکه درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی امریست که فقط از عهده دیکتاتوری پرولتاریا برمی آید، می گوید که " بهمین دلیل، لنین در دولت و انقلاب به معنای انقلاب حقیقتا خلقی و مسئله تفاوت پرولتاریا و خرده بورژوازی در مسئله پارلمانتاریسم اشاره می‌کند، اما رفیق بابا علی هیچ ملاحظ نمی‌داند که این " اشاره " لنین اشاره بکنند! چرا؟ چون لنین در دولت و انقلاب، زمانی که در مورد انقلاب حقیقی خلقی صحبت می‌کند، و لاا زدنوع درهم شکستن سختی نمی‌گوید و آشکارا درهم شکستن ماشین بوروکراتیک و نظامی دولت را به معنای درهم شکستن ماشین دولتی بکار می‌برد، و بنا بر این بازم آشکارا توده خلق را در انقلاب خلقی و جایی که پرولتاریا به تنهایی اکثریت جمعیت را تشکیل نمی‌دهد، اقشار بائینی؛ استثمار شونده گان و دهقانان تهی دست می نامد؛ و نه بقول رفیق بابا علی " توده خرده بورژوازی ". لنین در دولت و انقلاب، پس از نقل نامه ما مارکس به " کوکل مان "، دو نکته جالب توجه در آن را توضیح می‌دهد. یک نکته آنکه مارکس از " انقلاب خلقی " حرف زده است؛ و دوم اینکه ضرورت درهم شکستن ماشین نظامی و بوروکراتیک دولت را به " قساره " (۱۰) محدود کرده است. در توضیح برای نکته اخیر، لنین یادآوری می‌کند که در ۱۸۷۱ که مارکس " هدم برومر " را می‌نوشته، انگلستان یک کشور سرمایه داری بود ولی در آن دستگاه ارتشی و تاجر چه زیادی بوروکراسی یافت نمی‌شد، با این جهت مفهوم بود که چرا مارکس نتیجه گیری خود را به قساره محدود می‌کرد و برای انگلستان، انقلاب خلقی بدون شرط درهم شکستن ماشین نظامی و بوروکراتیک را، استثنا قائل می‌شد. لنین می‌گوید که آن دوران سپری شده، هم انگلستان و هم امریکا - که زمانی به لحاظ فقدان دستگاه ارتشی و بوروکراسی، نمونه بودند - صاحب این ماشین شده‌اند.

اومی نویسد:

" اکنون خواه در انگلستان و خواه در امریکا، " شرط مقدماتی هر انقلاب واقعا خلقی " عبارت است از درهم شکستن و انهدام " ماشین دولتی حاضر و آماده " (همان ماشینی که در سالهای ۱۹۱۴ - ۱۹۱۷ در این دو کشور بحد کمال " اروپائی " یعنی کمال عمومی امپریالیستی خود رسیده است.) " (دولت و انقلاب، منتخبیات یک جلدی فارسی - ص ۵۳)

می بینیم که لنین دارد همان جملات مارکس را توضیح می‌دهد که در آن، مارکس اصطلاح " درهم شکستن ماشین بوروکراتیک - نظامی " را بکار برده و آن را پیش شرط هر انقلاب خلقی در قاره نامیده است، و خود لنین از آن با اصطلاح " درهم شکستن و انهدام " ماشین دولتی حاضر و آماده " (که این هم اصطلاح خود مارکس است) یاد می‌کند و فرقی بین آندو قائل نیست. لنین سپس به توضیح نکته دیگر پرداخته، " انقلاب

خلقی واقعی " را معنی می‌کند. لنین انقلاب بورژوازی (دمکراتیک) ۱۹۰۵ - ۱۹۰۷ روس را مثال آورده می‌نویسد که این انقلاب

" بدون شک انقلاب " خلقی واقعی " بود زیرا توده خلق، اکثریت آن، یعنی ژرف‌ترین قشرهای بائینی " جامعه که پشتشان در زیر فشار ستم و استثمار دوتاشده بود، مستقلا برآمده می‌گردند و در تمام جریان انقلاب مهر و نشان خواست‌های خود و تلاش‌های خود را که هدفش

شرکت مسی کند و با پرولتاریا در اجرای بسرنامه استقالی اراده واحدا عمل می کند؛ "سین" مبارزه برای بازسازی دستخده سوروکراتیک... نظامی دولت وافزودن پارلمان بر آن را آغاز میکنند!

بیش از تمرکز روی مسئله قدرت شورائی، بگذارید توجه شمارا به استدلال رفیق بابا علی در این مورد جلب کنم که خرده بورژوازی چیرا "طبرغم" آنکه در "درم شکستن" دستگاه نظامی و سوروکراتیک دولست "هدف" متفادای باهدف پرولتاریا دارد و خواهان بناکردن حکومت شورائی نیست، از چارچوب نظم بورژوازی فراتر می رود" به تاسیس قدرت شورائی اقدام می کند". اومی نویسد:

"... خرده بورژوازی می تواند بهنگام اوگیری واعلام مبارزه انقلابی علیه دستگاه بوروکراتیک - نظامی دولت، موقتا از محدود ه نظم بورژوازی فراتر رفته و حتی برای تضمین مطالبات حداقل خود، به تاسیس قدرت نوع شورائی، یعنی قدرتی که فراتر از نظم بورژوازی... نسبت اقدام نماید..." ("نام به یک... ص ۲۵ تاکید دوخطی ازمن است)

اولا، این که چگونه می توان با "اقدام به تاسیس قدرت نسوع شورائی"، "هدف" بازسازی ماشین بوروکراتیک - نظامی وافسزودن پارلمان بر آن را "تضمین" کرد، معاشی است بزرگ!

ثانیا، اگر از این منطقی حرکت کنیم که چون خرده بورژوازی خواهان "تضمین" مطالبات حداقل خود است، پس به تاسیس قدرت نوع شورائی اقدام کی کند و همین تلاش برای "تضمین مطالبات حداقل خود" است که حضور خرده بورژوازی میانی در ترکیب طبقاتی حکومت شورائی و اراده واحد میان او و پرولتاریا را ضروری می سازد و توجیه می کند، آنکس که اراده این سؤال مواجه می شویم که: آیا فقط خرده بورژوازی (میانی) است که در مبارزه علیه شکل استبدادی دولت "مطالبات حداقل خود" را دارد؟ آیا فقط اوست که خواهان "تضمین" مطالبات حداقل خود در این مبارزه است؟ آزادی های سیاسی عمومی ترین درخواست در انقلاب ایران است که دامنه تقاضا برای آن، به کارگران و تهیدستان و خرده بورژوازی میانی محدود نمی شود. در سایه استبداد بسیار فرآگیری که آزادی عقیده در انگلستان را هم "محکوم به اعدام" می کند، و آزادی بیان را برای "قائم مقام رهبری" هم تحمل نمی کند؛ امید امام و امت "راهم بخاطر زبان درازی" "تعزیر" می کند؛ در سایه یک چنین رژیم میانی نه فقط آزادی های سیاسی برای طبقات پائینی و میانی بلکه برای بورژوازی بزرگ هم وجود ندارد. در این رژیم، حتی آنانی که اجازه حرف زدن دارند، حق اندیشیدن ندارند و فقط مجازند اندیشه های مهر خورده را بر زبان آورند. در حاکمیت چنین رژیم، آزادی وجدان و حق اعتقاد، حق بیان، حق داشتن حزب و روزنامه، مطالبات حداقل مطلقا همه طبقات، اقشار و ولایه های اجتماعی است که از این حقوق محروم گشته اند. این ها، نه فقط جزو مطالبات حداقل طبقه کارگر، بلکه

مطالبات مشترک و عمومی همه اپوزیسیون بیرونی و درونی "ولایت مطلقه فقیه" است. تفاوت در این است که ما خواهان بی قید و شرط بودن این آزادی ها هستیم؛ آنها با این قید و شرط خواهان آنند که بمسئول طبقه کارگر، کمونیست ها، "هرج و مرج طلبان"، "فانئون شکنان"، "بی دستان" و غیره و غیره نشود. از خرده بورژوازی میانی گرفته تا مرغه؛ از بورژوازی متوسط گرفته تا بزرگ؛ از لیبرال طرفدار جمهوری اسلامی گرفته تا لیبرال لائیک؛ از جمهوری خواه گرفته تا سلطنت طلب، و حتی طرفداران ولایت مطلقه رجوی، همه و همه و هر یک در چارچوب اهداف طبقاتی و مناسف گروهی خود، در مطالبات همگانه. همچون آزادی عقیده و بیان و قلم و مطبوعات و احزاب، ذی نظم و شریک اند، و همگی بی استثنا و بدون تردید خواهان "تضمین" این "مطالبات حداقل خود" هستند. حال که برخلاف حکومت های مطلوب و موعود آنان، جمهوری دمکراتیک خلق شعار آزادی بی - قید و شرط سیاسی را بر پرچم فرمهای دمکراتیک خود نوشته است، چرا آنان هم مثل خرده بورژوازی میانی، رفیق بابا علی "موقتا" از محدود ه نظم بورژوازی فراتر نروند؟ حتی برای تضمین مطالبات حداقل خود، به تاسیس قدرت نوع شورائی، اقدام "نمایند؟ چرا آنها هم مثل خرده بورژوازی موقتا "دمکرات انقلابی" رفیق بابا علی "که حاضر است برای تحقق مطالبات حداقل خود" به مبارزه در محدوده ای فراتر از چهارچوب نظم بورژوازی بپردازد و از گام برداشتن به سوی سوسیالیسم نمی هراسد (۱۱)

برای "تحقق مطالبات حداقل خود"، حاضر به فراتر رفتن "موقتی" از چهارچوب بورژوازی، و نپراسدن "موقتی" از گام برداشتن به سوی سوسیالیسم نباشند، و "موقتا" دمکرات انقلابی به حساب نیایند؟! رفیق بابا علی مدام زیر عسارت "مطالبات حداقل خود" خط تاکید می کند، تا بیاییش این اتهام را از خود دفع کند که معتقدات خرده بورژوازی از هدف های خود فراتر می رود. او با این خط تاکید می خواهد

شکستن این ماشین پیش شرط اتحاد داوطلبانه تهیدستان شهروست با پرولتاریا در انقلاب حقیقتا خلقی است، و نه پیش شرط "اتحاد کارگران با خرده بورژوازی". لنین در همان "دولت و انقلاب" تذکر می دهد:

"بویزه این خرده بورژوازی است که بطور عمده به توسط این دستگاه بسوی بورژوازی بزرگ جلب می گردد و تابع وی می شود..." (منتخبات یک جلدی فارسی - ص ۵۲۷)

امار فقی بابا علی اینهمه را در دولت و انقلاب لنین دور می زند و حتی اشاره ای به آنها نمی کند؛ چون همانطور که دیدیم، در گفتار لنین نه چیزی در انطباق با تحریف رفیق بابا علی از درم شکستن ماشین بوروکراتیک و نظامی می توان سراغ کرد، و نه در اینکه این درم شکستن، پیش شرط اتحاد کارگران و خرده بورژوازی میانی باشد. بلکه لنین در جهاتی صراحت دارد که نقل قول از آنها به صلاح رفیق بابا علی نیست و او ترجیح می دهد جایجا در بین بیغیرمان به یاد "جرجیس" بیفتد و گائوتسکی را شاهد بگیرد - بی آنکه اقلا به نقل قول مستند و ارائه مرجع بپردازد، تا محبت یا سقم نظراتی که به او نسبت می دهد قابل کنترل باشد! رفیق بابا علی - همانطور که قبلا نشان دادم - اتحاد حکومتی با خرده بورژوازی را اصل غیر قابل تردید خود قرار داده است و در برخورد با هر اصل یا هر مسئله دیگری از این "اصل" حرکت می کند و آن را به صورتی تفسیر می کند و برای مسائل راه حلی ارائه می دهد که اصل حق حاکمیت خرده بورژوازی، نقض نشود. این روش، در برخورد با انقلاب حقیقتا خلقی و درم شکسته شدن ماشین دولتی نیز مصداق داشته است. او از این فرض (یا بهتر است بگویم پیش فرض) حرکت می کند که خرده بورژوازی میانی باید به قدرت حاکمه ارتقا پیدا کند، پس انقلاب خلقی این سران را "نقلاب کارگری" - خرده بورژوازی" نامیده، درم شکستن ماشین نظامی و سوروکراتیک دولت بورژوازی را به صلح درم کوبیدن شکل استبدادی دولت تنزل می دهد.

و اما اینکه آشفته فکری پوپولیسم در کجاست و رفیق بابا علی به چه شکل از آن میراست، باید بگویم که نقطه قوت پوپولیسم انقلابی درست در همانجاست که رفیق بابا علی آن را آشفته فکری و اغتشاش می نامد؛ هسته صحیح مارکسیستی در اندیشه پوپولیست های انقلابی همانا این است که درم شکستن ماشین بوروکراتیک و نظامی دولت را به سرنگونی شکستل استبدادی دولت تعبیر نمی کنند و آن را به معنای درست آن یعنی درم شکستن ماشین دولتی بورژوازی و "کوبیدن برقلعه مستنی برکلر مزدوری" می فهمند؛ اما آشفته فکری پوپولیستی آنها در این است که چنین وظیفه ای را که تنها از اتحاد کارگران و تهیدستان ساخته است - شرط نخستین و مقدم اتحاد پرولتاریا با خرده بورژوازی میانی قرار می دهند؛ یعنی خرده بورژوازی میانی را اول در جرگه زحمتکشان می دانند، و ثانیا متحد طبیعی پرولتاریا در امر درم شکستن ماشین دولتی بورژوازی.

فرق رفیق بابا علی با پوپولیست ها در این است که مثل آنها، خرده بورژوازی را در انهدام ماشین دولتی بورژوازی شرکت نمی دهد؛ بلکه انهدام ماشین دولتی بورژوازی را از برنامه انقلاب حقیقی خلقی حذف می کند. رفیق بابا علی در وظایف و اهداف انقلاب حقیقی ایران "تخفیف می دهد" تا از این طریق خرده بورژوازی را بعنوان "مشتری" جلب کند؛ اگر تلاش عبت پوپولیست های انقلابی برای "هل دادن" خرده بورژوازی میانی بسوی درم شکستن ماشین دولتی بورژوازی، را در یکالیسم تهیدستانی را بیان می کند که میل دارند خرده بورژوازی را به همراهی با خود تشویق کنند، نظر رفیق بابا علی، در تحلیل نهائی تردید و تنزل و تمایل لیبرالی خرده بورژوازی میانی را بیان می کند که سعی دارد به هر ترتیب شده، تهیدستان را با خود همراهی کند و از رفتن بسه دنبال پرولتاریا بازماند.

خرده بورژوازی

چرا از نظم معمول بورژوازی فراتر می رود؟

رفیق بابا علی می گوید خرده بورژوازی (میانی) سوسیالیست نیست؛ سرمایه شکن نیست؛ ماشین دولتی را هم نمی شکند؛ او "دستگاه نظامی بوروکراتیک دولت" را "موقتا نابود" می کند تا "سین" آن را "بسیه" شیوه ای دمکراتیک، یعنی از طریق افزودن پارلمان و جمهوری بازسازی کند. ولی از طرف دیگر، رفیق بابا علی مدعی می شود که همین خرده بورژوازی که برای افزودن پارلمان به دستگاه نظامی - بوروکراتیک دولت مبارزه می کند، در عین حال برای تاسیس قدرت شورائی هم مبارزه می کند؛ یا بهتر است بگویم؛ اول برای تاسیس قدرت شورائی مبارزه می کند و به تاسیس آن اقدام می کند؛ بعد در این حکومت شورائی

ومحروم و تحت ستم ، انقلاب را بدنبال اهداف خود می کشند و آن را عالی رتبه طبقات میانی و بالایی ، از اهداف آنها فراتر می برند .

یک مارکسیست نمی تواند این موضوع را طور دیگری توضیح دهد . فئسلا وقتی انگلس جملات زیر را می نوشت :

" بورژوازی برای اینکه بتواند حتی شمره های بیروزی آن زمان را به حیب بزند ، لازم بود که انقلاب از هدف های خود فراتر رود ...

درست مانند ۱۷۹۳ در فرانسه و ۱۸۴۸ در آلمان ، به نظری آید که واقعا این یکی از قوانین تکامل جامعه بورژوازی است " (آنتی دورینگ)

مثل رفیق با با علی نظرش این نبود که بورژوازی برای حیب زدن شمره های بیروزی (" تحقق " و " تضمین " مطالبات خود) از اهداف خود ، " علیرغم اهداف خود " ، فراتر می رفت . او خیلی روشن گفته است که بدین منظور

لازم بود که " انقلاب از هدف های خود فراتر رود " . انقلاب دموکراتیک را - اگر واقعا انقلاب توده ای باشد - فقط پرولتاریا و پائین ترین و تهیدست -

ترین و لگد مال شده ترین توده های می توانستند از راه افش ، یعنی از چارچوب مطالبات بورژوا دموکراتیک فراتر ببرند و این ایده ، که گویا این خود

طبقات بورژوا یا خرده بورژوا هستند که برای " تحقق و تضمین مطالبات حداقل خود " ، از مطالبات و اهداف خود " موقتا " فراتر می روند ، یک نظریه

التقاطی رویزونیستی - بویولیستی است که نه با مارکسیسم فرابستی دارد ، و نه با تجربه هیچیک از انقلابات توده ای .

اما بهرحال ، این نظریه ، یکی از دلایل چندگانه ای است که رفیق با با علی زنجیره آنها را بنام لنین و انگلس و گاشوتسکی و غیره ردیف کرده است تا هر طور شده خرده بورژوازی را به توسط آن به پای پرولتاریا

ببندد . این نظریات که گویا خرده بورژوازی میانی بمنظور تضمین مطالبات حداقل خود " حاضرات از نظم بورژوازی فراتر رود ؛ به تاسیس قدرت شورائی اقدام کند ، در اجرای برنامه انتقال به سوسیالیسم

پرولتاریا اراده و حد داشته باشد ، و از رفتن به سوی سوسیالیسم نمی هراسد ، پس دمکرات انقلابی است و غیره ، همه در خدمت یک چیز است :

" تحقق " و " تضمین " حاکمیت خرده بورژوازی .

رفیق با با علی معتقد است که خرده بورژوازی باید برای تحقق و تضمین مطالبات حداقل خود ، در قدرت شورائی ، در حکومت هایگزین جمهوری اسلامی ،

یعنی در جمهوری دمکراتیک خلق (که طبق تعریف مورد پذیرش ما و رفیق با با علی ، دولتی است که گذار بی وقفه از سرمایه داری به سوسیالیسم

را پایه عملی کند) شرکت داشته باشد . این اصرار رفیق با با علی برای چیست ؟ چرا برای " تحقق و تضمین مطالبات حداقل خود بورژوازی ، حضور

و نظارت (و در معنای واقعی) دیکتاتوری خود خرده بورژوازی " (اراده واحد) در حکومت ضرورت می یابد ؟ مگر این یکی از اصول مورد توافق ما نبوده است

که بیروزی قطعی (" تضمین ") انقلاب دموکراتیک ، از طریق تبدیل آن به انقلاب سوسیالیستی ممکن است ؟ مگر ما همواره نگفته ایم که راه ما ، راه

اکتبر است ؟ مگر ما همواره این تنها حکم مارکسیستی را که لنین بویژه با تجربه اکتبر آن را غنی کرده است پایه خط مشی خود قرار نداده ایم که :

" اصلاحات بورژوا دموکراتیک ، محصول فرعی انقلاب پرولتری ، یعنی سوسیالیستی است ... نخستین انقلاب ضمن رشد خود به انقلاب دوم تحول

می یابد . انقلاب دوم ، مسائل انقلاب اول را در جریان عمل حل می کند . انقلاب دوم کار انقلاب اول را تحکیم می نماید " (۱۲)

و نکته همینجاست . رفیق با با علی زیر همه اینها زده است . او نسه اصلاحات بورژوا دموکراتیک را وظایف فرعی انقلاب ما می داند ، نه معتقد است

است که انقلاب سوسیالیستی است که باید بر سر راه خود و در جریان عمل ، مطالبات بورژوا دموکراتیک را متحقق و تضمین کند . و در این باره در دو مین

نواری که پس از اخراج ، در باره جمهوری دمکراتیک خلق پر کرده است برای تعیین جایگاه خرده بورژوازی در استراتژی انقلاب ما ، به این امر

که ما خرده بورژوازی را در ارتباط با مطالبات بورژوا دموکراتیک (مشابه وظایف موقه انقلاب اجتماعی ایران) در استراتژی و تاکتیک

خود در نظر می گیریم ؛ به این که ما مطالبات بورژوا دموکراتیک را وظایف فرعی این انقلاب می دانیم ، اعتراض می کند . این سخنان او در ابتدای رویه

دوم نوار است و در نسخه ای که بدست من رسیده است شروع صحبت ضابط شده است و آغاز مطلب ناقص است . در نوار چنین آمده است :

" در مقابل وظایف اصلی انقلاب ، نه در مورد هر وظیفه فرعی ، (چون مرکز این بحث - وظایف موقه انقلاب - وظایف فرعی انقلاب) ،

زنده باد ! خرده بورژوازی را که نمایان در مورد وظایف فرعی انقلاب توضیح بدن که . وقتی وظیفه اصلی انقلاب ، سوسیالیستی ، می گنیم

خرده بورژوازی علیرغم اینکه در مورد وظایف دمکراتیک دارای این ویژگیهاست ، ولی اساسا نیروی متزلزل و بینا سینی . اون موقع شمار ماچی باید باشد ؟ بورژوازی را سرنگون می کنیم ، خرده بورژوازی

را - نه اینکه طلب می کنیم - ، خنثی می کنیم ؛ پرولتاریا و تیمس

بگوید که خرده بورژوازی از هدف های خود فراتر نمی رود ، بلکه فقط " برای تحقق و تضمین " برنامه حداقل خود فراتر می رود و قدرت شعوع

شورائی تأسیس میکند . اما این تأکیدات ، بهیچوجه این تناقض را حاصل نمیکنند که خرده بورژوازی شی که از مطالبات حداقل خود فراتر نمی رود ،

چگونه از مطالبه حداقل خود که باز سازی ماشین نظامی سوری و کراتیکت دولت و تاسیس پارلمان است ، فراتر می رود ، " این ماشین را " موقتا " نابود

میکند و به تاسیس قدرت شورائی اقدام میکند و در اجرای برنامه انتقال به سوسیالیسم با پرولتاریا صاحب اراده واحد میشود !

هر انقلاب را دیکال توده ای چون رادیکال است و بویژه هر اندازه که به نقطه اوج خود نزدیکتر شود ، همه طبقات و اجزای را که در برابر رژیم

حاکم صف آرائی کرده اند ، یک قدم به سمت " چپ " (چپ نسبت به آنچه در آستانه انقلاب بوده اند) ، و یک پله بسوی رادیکال شدن (لاقال در شعارها

و وعده های توخالی و عوام فریبانه شان) سوق می دهد . ما همین پدیده را بطور واضح ، در انقلاب ۵۷ دیدیم . که چگونه وقتی انقلاب شدت و اوج گرفت ،

بخشی از بورژوازی ایران که در ابتدا " با ترس و احتیاط شعار " شاه سلطنت کند ، نه حکومت " راز مزمه می کرد ، " جمهوریخواه " شد ؛

" یعنی احمد ها " ی حیره خوار ، " روزه سیاسی " گرفتند ؛ بختیار ، ساواک را منحل کردند ... انقلاب ، در سطح عمومی ، همه را ، حتی محافظه کاران را که

فرزندان خود را سابقا از خواندن کتاب و مداخله در سیاست منع می کردند ، سیاسی و " انقلابی " کرد . کسانی که قبلا جرات نداشتند به پاسان محمل

چپ نگاه کنند ، در خانه های خود راه روی زخمی های تظاهرات ساز می گذاشتند ، بنا هشان می دادند ، بانمانشان می کردند ، و فرارشان

می دادند . در انقلاب حقیقتا توده ای ، اکثر طبقات و احزاب ، اگر نه همه از نظم بورژوازی ، لاقال از نظم استبدادی ، از نظم اختیاتی و از نظم

" قانونی " فراتر می روند ، و برخی هم از نظم بورژوازی و از مطالبات بورژوازی فراتر می روند .

توضیح علت این امر در مورد طبقات میانی (و بالایی) بدین صورت که چون می خواهند مطالبات حداقل خود را متحقق سازند و تضمین کنند از

حدود خود فراتر می روند ، نادرست و گمراه کننده است . فراتر رفتن آنها از چارچوب های خود ، باو طلبانه صورت نمی گیرد ، بلکه تحمیل می شود .

آنها خودشان با میل و تصمیم خودشان فراتر نمی روند ، بلکه فراتر رانده می شوند . معنی فراتر رفتن " علیرغم هدف " های خود ، و سبب " موقتی بودن

آن و بازگشت کردن بعضی اوقات تبا انقلاب ، چیزی بجز این نیست که این فراتر رفتن ، از روی حساب و تصمیم و باو طلبانه نیست ، علیرغم خواست

و علیرغم اراده است . رفیق با با علی می گوید :

" بویولیستها ، البته این خط موقتی انقلاب گیری خورده - بورژوازی و دلیل با علت و مضمون بورژوازی را (که اساسا در ارتباط با

مطالبات حداقل است) درک نمی کنند و کمونیت ها در نقد ایده هسائی آنها حق هستند که بر این جنبه موقتی انقلاب گیری خرده بورژوازی ،

امکان رجعت آن و خط متزلزل آن با فشاری نمایند ... اما لیبرالها فرمیستها ، همین توانائی خرده بورژوازی در اساس

ایجاد قدرت شورائی (و لوموقت) در دوره اعتلای انقلابی و بهنگام مبارزه برای تاسیس دستگاه سوری و کراتیک - نظامی دولت را متکسر

می شوند ... " (نامه به یک ... ص ۲۵)

و رفیق با با علی درک نمی کند که همین " خصلت موقتی " ، " رجعت " پذیر و خصلت " متزلزل " معنای جز این ندارد که آن " توانائی " که

رفیق با با علی برایش با زار گرمی می کند ، توانائی نیست ، رانده شدن یا گشاده شدن تحت فشار است ؛ فشار ناشی از " اعتلای انقلابی " .

این ، انقلاب دمکراتیک است که از هدف های بورژوازی خود فراتر می رود ، و نه طبقات و احزاب بورژوازی و خرده بورژوازی . اعتلای انقلابی ، مسد

جنبش ، کل جامعه را بالا می کشد . اگر قایق خرده بورژوازی میانی - " متزلزل " و " رجعت " پذیریم " علیرغم " خودش و اهدافش به بالا برتاب

می شود ، از فشار اعماق است ؛ فشار از پائین است . وقتی می گویم این طبقات و احزاب میانی نیستند که از اهدافشان فراتر می روند ، بلکه

انقلاب است که از اهداف آنها فراتر می رود ، به این معناست که نیروهای محرکه اصلی ، انقلابی ترین و رادیکال ترین نیروها که انقلاب را می آفریند

و آن را به طوری رانند و موتور انقلاب هستند ، مطالباتی فراتر از مطالبات طبقات میانی و بالایی دارند . زیاده خواه تر از آنها هستند و محافظه کاری

و متزلزل آنها را هم ندارند . پس با شور و قاطعیت و بیگیری و بصورت رادیکال مبارزه می کنند ، آنان برای دستیابی به حداقل های خود ، ناگزیرند

از حداقل های طبقات میانی و بالایی فراتر روند . این طبقات میانی و بالایی نیستند که " علیرغم اهدافشان " ، ولی محض تحقق و تضمین آنها موقتا از اهدافشان فراتر می روند . بلکه این بیگیری و رادیکالیسم نیروهای محرکه و موتور انقلاب است که با رفتن از پی اهداف طبقات استعمار شده

کنیم؛ آنگاه این فرارفتن، چیزی جز تبدیل انقلاب دمکراتیک بسده سده بر سر راه انقلاب سوسیالیستی معنی نخواهد داشت.

خرده بورژوازی میانی و قدرت شورایی

هما نظر که اشاره کردم، رفیق بابا علی، انقلاب ما را اساساً یکس انقلاب بورژوا - دمکراتیک می داند که "البته" باید در "آینده" انقلاب سوسیالیستی را دنبال داشته باشد. بر این مبناست که او وظایف بورژوا دمکراتیک را وظیفه اساسی انقلاب می داند، دیکتاتور بورژوا را تا آینده ای نامعلوم به شعوبت می اندازد و حکومت مشترک بورژوا با خرده بورژوازی را، یک ضرورت بدیهی، غیر قابل بحث و اجتناب ناپذیر تلقی می کند. با احساس این "ضرورت" است که او برای حکومت شورایی که در ادبیات سازمان ما همیشه و همیشه با عنوان "حکومت کارگران و زحمتکشان" مطرح می شده و می شود، عنوان "حکومت کارگری - خرده بورژوازی" می دهد. از همین اساس گرفتن انقلاب بورژوا - دمکراتیک و ایجاد گسست در انتقال به سوسیالیسم است که او منکر تفاوت در ترکیب طبقاتی سلوک سرنگونی رژیم و سلوک حاکم پس از سرنگونی می شود؛ شیرواهی محرک انقلاب را ثابت فرض می کند و از این ایده دفاع می کند که چون ما خرده بورژوازی در سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی اتحاد عمل و ائتلاف می کنیم، پس باید با ایدر حکومت هم متحد باشیم (البته با همونی بورژوازی). منتها ویژگی انقلاب دمکراتیک با با علی در شکل شورایی آن است؛ و اگر فکر رفیق بابا علی را در این قالب بریزیم، همان می شود که "اتحاد شورایی با سوسیالیسم" خرده بورژوازی می باید بعنوان پایه اتحاد حکومتی تلقی شود و "اراده واحدی" که در یک مرحله معین از انقلاب ممکن می باشد، می باید میان حاکمیت خود را نیز در تشکیل دولت متشکل از این طبقات انقلابی، با رهبری طبقه کارگر بیاید.

با اعتقاد به این "می باید" است که رفیق بابا علی فکری کند کافی است ما را محاب و قانع کند که خرده بورژوازی در شوراهای متشکل می شود و بورژوازی با آن در مرحله ای از انقلاب در شوراهای اراده واحدی می کند، تا ما، در مقابل این نتیجه که: پس حکومت شورایی "می باید" حکومت "کارگری - خرده بورژوازی" باشد آجیز و تسلیم شویم! او در نامه به یک ... تالی می کند اثبات کند که خرده بورژوازی می توانست بهنگام انقلاب، در شوراهای متشکل شود. او می نویسد:

"آیا در کشور ما خرده بورژوازی بهنگام مبارزه مستقیم و انقلابی بر علیه ماشین بوروکراتیک - نظامی دولت در شوراهای متشکل خواهد شد یا نه؟ پاسخ من به این پرسش مثبت است و پاسخ آنها (اکثریت دس) به این پرسش منفی است. آنها به این پرسش پاسخ منفی می دهند تا بگویند که مبنای ائتلاف ما خرده بورژوازی نباید قدرت نوع شورایی، بلکه جمهوری بورژوازی باشد. بدین لحاظ تحت عنوان اینکه در هم شکستن ماشین دولتی = قدرت نوع شوروی، و خرده بورژوازی از آنجا که قادر به انجام اولی (در هم شکستن ماشین دولتی) نیست، پس نمی تواند در شوراهای متشکل شود یا شوراهای خرده بورژوازی سازد!!" (نامه به یک ... ص ۲۳)

منظور در منظره، و آنوقت توقع یک "آری" یا نه "به آن! اگر منظور از "مبارزه مستقیم و انقلابی بر علیه ماشین بوروکراتیک - نظامی دولت"، همانا در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی باشد، پاسخ من هم مثل "اکثریت دس"، منفی است؛ نه به این معنی که، حضور آن در این هنگام در شوراهای غیر قابل تصور و ناممکن است، بلکه به این معنی که اراده واحد با بورژوازی در این شوراهای و در این در هم شکستن غیر قابل تصور و ناممکن است. این حضور، فقط می تواند بعنوان مانعی در امر در هم شکستن - قطعی این ماشین توسط بورژوازی در دو جهت این حضور فرضی، اگر مبارزه مستقیم و انقلابی برای در هم شکستن آن فعلیت داشته باشد، تجزیه شوراهای و تفکیک تهیدستان و نیمه بوروکراتیک از کل خرده بورژوازی خواهد بود. (در جای دیگر به این موضوع سرخواه گشت). اما اگر منظور از مبارزه مستقیم و انقلابی بر علیه ماشین بوروکراتیک - نظامی دولت، مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی شکل استعدادی دولت باشد (که منظور رفیق بابا علی همین است)، پاسخ من هم به این پرسش که آیا خرده بورژوازی برای این مبارزه در شوراهای متشکل می شود؟ قطعاً مثبت است. باید روشن کرد که "آری" یا نه؟ تا بتوان پاسخ داد؛ ولی رفیق بابا علی این سؤال را زائد می داند. برای او، شورا شورا است. و اگر کسی گفت جای خرده بورژوازی میانی در قدرت شورایی، یعنی در شوراهای حکومتی که جایگزین ماشین نظامی و بوروکراتیک بورژوازی می شوند نیست، پس یقیناً چنین کسی معتقد است که خرده بورژوازی "نمی تواند در شوراهای متشکل شود یا شوراهای خرده بورژوازی سازد!!" در ذهن رفیق بابا علی میان شوراهای که در اعتدالی انقلابی برای سرنگونی

بورژوازی را متحد می کنیم برای سرقراری دیکتاتور بورژوازی، معنای "آلترنا تویو جمهوری اسلامی دیکتاتور بورژوازی است" اینست. (علامت گذاری ها از من است)

پس، کلمات صریح رفیق بابا علی حاکی از آن است که او وظیفه اصلی انقلاب ما را وظایف بورژوا دمکراتیک می داند و به همین دلیل، یک دوره حاکمیت خرده بورژوازی را ضروری می شمارد. او در این سخنان خود درک خود را از انقلاب ایران می کند. به اعتقاد او، انقلاب مرکب ایران اساساً یک انقلاب بورژوا دمکراتیک است، که "البته باید" (پس از یک دوره حاکمیت مشترک "کارگری - خرده بورژوازی")، به انقلاب سوسیالیستی تبدیل شود. من به مسئله دولتی که الگوی رفیق بابا علی برای یک چنین انقلابی است، برخوردی می کنم. فقط این موضوع را خواستم روشن کنم که با ارتقا وظایف بورژوا دمکراتیک به سطح وظایف اصلی انقلاب ما، خرده بورژوازی را از مؤلف تا تکنیکی، به متحد اشتراک بورژوازی ارتقا می دهد، انقلاب را به دور مرحله کاملاً حداکثر تفکیک می کند که یک دوران برزخی حاکمیت مشترک "کارگری - خرده بورژوازی" خنثی یا "دیوار چینی" بین دو انقلاب ایجاد خواهد کرد تا نوبت انقلاب سوسیالیستی برسد؛ با کنار گذاشتن و به تعویق انداختن دیکتاتور بورژوازی، و وظایف انقلاب اجتماعی - اقتصادی سرمایه داری انقلاب را - که جز با دیکتاتور بورژوازی قابل تحقق نیستند - از برنامه انقلاب حاضر قلم می زند و حذف می کند؛ و به این ترتیب، رابطه پیروزی قطعی همین انقلاب دمکراتیک را با تبدیل آن به انقلاب سوسیالیستی قطع می کند. و حاصل این می شود که برای "تحقق و تضمین" مطالبات خرده بورژوازی، نه دیکتاتور بورژوازی، بلکه دیکتاتور شورایی (با همونی بورژوازی!) لازم است.

اما از بابی رفیق بابا علی، هم از انقلاب ایران، و هم از خرده بورژوازی (میانی) خطاست انقلاب ایران اساساً یک انقلاب اجتماعی - مطالبات ضد سرمایه داری در مرکز آن است، که حل مسائل معوقه بورژوازی - دمکراتیک را هم برعهده دارد. جنبش عمومی برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، حول مطالبات معوقه بورژوا دمکراتیک شکل می گیرد و همین، آتش جنبش ضد سرمایه داری و مبارزه برای سوسیالیسم را شعله ور می سازد؛ و انقلاب سوسیالیستی، این مسائل معوقه را به مثابه وظایف فرعی خود، بر سر راه خود حل می کند.

رفیق بابا علی برای "تضمین" مطالبات بورژوا دمکراتیک، خواهان تعویق دیکتاتور بورژوازی، تعویق انقلاب سوسیالیستی، و "فرار رفتن" خرده بورژوازی به "قدرت شورایی" است. فرمول ما فرمول انقلاب اکتبر است راه مارا اکتبر است:

"... برای آنکه فتوحات انقلاب بورژوا دمکراتیک را برای خلقهای روسیه تحکیم کنیم، می باید جلوتر برویم و جلوتر رفتیم. مسائل مربوط به انقلاب بورژوا - دمکراتیک را در اثنای راه، در جریان عمل و به مثابه "محصول فرعی" کار سوسیالیستی عمده و واقعی و انقلابی - بورژوازی خودمان حل می کردیم. ما همیشه می گفتیم فرم، محصول فرعی مبارزه انقلابی طبقاتی است. ما می گفتیم و در عمل ثابت کردیم که اصلاحات بورژوا - دمکراتیک محصول فرعی انقلاب پرولتری یعنی سوسیالیستی است. بجاست که گفته شود همه کار و تکلیفها، بی نظیریتها، مبارزات، چرنفها، هیلیک ویتها، لونیگها، ما کدوندا لندا، توراتیها و دیگر قهرمانان مارکسیسم "دو نیم" نتوانستند این رابطه بین انقلاب - بورژوا - دمکراتیک و انقلاب سوسیالیستی پرولتری را درک کنند. نخستین انقلاب فاسد رشد خود به انقلاب تحول می یابد. انقلاب دوم مسائل انقلاب اول را در جریان عمل حل می کند. انقلاب دوم کار انقلاب اول را تحکیم می نماید. مبارزه و تنها مبارزه است که تعیین می کند تا چه حدی انقلاب اول موفق خواهد شد به انقلاب دوم تحول یابد." (لنین؛ "به مناسبت چهار میس سالگشت انقلاب اکتبر")

اگر ما به این حکم مارکسیستی - لنینیستی تجربه شده در انقلاب اکتبر و انقلابات حقیقتاً خلقی سدهی معتقد و پایبند باشیم، در آن صورت چه بگوئیم: انقلاب دمکراتیک از چارچوب سرمایه داری فراتر می رود، و چه بگوئیم: انقلاب سوسیالیستی از انقلاب دمکراتیک فراتر می رود، و چه بگوئیم: دمکراسی با پیشروی خود مبارزه برای سوسیالیسم را شعله ور می سازد، و چه بگوئیم: انقلاب سوسیالیستی مسائل دمکراسی را بر سر راه خود حل می کند، چیز واحدی گفته ایم، اینها همه بیان های مختلف یک حقیقت اند.

اما اگر مثل رفیق بابا علی، فرار رفتن انقلاب دمکراتیک از اهداف بورژوازی و خرده بورژوازی را به فرار رفتن "موقت" خرده بورژوازی از اهداف خود (که هیچ معنای جز تغییر "موقتی" ماهیت ندارد) تعبیر، و به محلی برای فرار رفتن خرده بورژوازی میانی تا قدرت سیاسی تبدیل

رژیم استبدادی بورژوازی بوجدومی آیندو شوراهای حاکم پس از ایمن سرنگونی، فرقی نیست و همینقدر که خرده بورژوازی در "شوراهما" متشکل شود یا شوراهای خرده بورژوازی سازد، لزوم اعمال اراده واحد با پرولتاریا در دولت شورائی را محرز کرده است! او این ایده را بسطه این صورت مطرح می کند که گویا هر نیرویی در شوراهای نطفه قدرت شورائی متشکل شد، پس در خود قدرت شورائی هم باید با پرولتاریا دارای اراده واحد باشد! اما بد نیست ببینیم رفیق بابا علی از "تشککسل" توده خرده بورژوازی در شوراهای بهنگام مبارزه مستقیم انقلابی بر علیه ماشین بوروکراتیک - نظامی دولت "چه درکی دارد؟

او می نویسد:

"در اشیاء این نکته که آیا خرده بورژوازی می تواند درشورها متشکل شود یا نه، ما احتیاج به "استدلالات تئوریک" فراوان نداریم. تنها کافیست به نقش شوراهای ادارات، کمیته های شهری امسداد، آذوقه رسانی و نفت و شوراهای دهقانی ترکمن صحرا با شرکت فعال دهقانان مساتنه حال اشاره نمائیم. آیا نهادهای شورائی مذکور که در آنها میل ترکیبی طبقاتی کارگران با خرده بورژوازی بسطه روشنترین وجهی آشکار بود می تواند مورد انکار قرار بگیرد؟ "تئوری" اکثریت دس در توضیح ابتدائی ترین فاکتهای انقلاب بهمن ما عازاست. آیا نهادهای مذکور، نطفه قدرت نوع شورائی نبودند؟ "تئوری" اکثریت دس - می در این مورد هم توضیحی درجته ندارد. ("نام به یک... ص ۳۳) توجه کنید: کمیته توزیع نفت، کمیته امداد، کمیته آذوقه رسانی، "نهادهای شورائی" و نطفه قدرت نوع شورائی "خوانده می شوند! چرا؟ من نمی دانم. شاید در بهترین حالت بخاطر آنکه این کمیته ها به استکار توده ها متکی بوده و در تقابل با دولت عمل می کردند؟ در این صورت چرا کمیته های برگزاری راهپیمایی، کمیته های اعتصاب، و کمیته های قیام را "شورا" و نطفه قدرت نوع شورائی ندانیم؟! جایی که در هم شکستن ماشین بوروکراتیک - نظامی دولت بورژوازی به معنی سرنگونی استبداد باشد، نطفه قدرت شورائی هم باید کمیته توزیع نفت و آذوقه باشد!

اما کمیته های توزیع نفت و آذوقه، کمیته های امداد و نطفه آنها، و همچنین کمیته های برگزاری تظاهرات و اعتصاب و کمیته های قیام شورائی نیستند؟ نطفه قدرت شورائی نیستند! جدا کثر (و نه تنها همه آنها) نطفه شورا، یعنی نطفه "نطفه قدرت شورائی" هستند، یعنی این امکان وجود دارد که آنها به شورا تحول یابند. در انقلاب توده ای ۱۹۱۷، از این نوع کمیته ها و نهادهای انقلابی در محلات، ادارات، کارخانه ها، دانشگاه ها و غیره بوجود آمدند و علیرغم آنکه چه در همان زمان و چه تا امروز از روی بی اطلاعی از فرقی اینگونه نهادها با شورا، یا از روی همراهی با اصطلاحات شایع، نام "شورا" به بسیاری از آنها اطلاق شده است، اکثریت عظیم آنها در دوره قبل از قیام بهمن، فقط کمیته های اقدام و یا تشکلهای بسند یکسانی بودند. نهاد شورائی نطفه قدرت - اگر با اصطلاح "شورا" های شورائی، اسلامی - نظامی آن مدنظر نباشد - دوشاخه عمده دارد که این دوشاخه فقط در اوج انقلاب یعنی زمانی که دولت قادر به اعمال نظم معمول نیست می تواند نمودن ما میدیدد. آیند، یکی از آنها، نظام نمایی است که مستقیم است، و دیگری تسبیح است از فقط اراده و نظم خود، اجرای قانون خود. چنین نهادها می فراتر از نظم معمول بورژوازی اند و ما دام که نظام نمایی قدرتی را بوجود آورده، از جانب تمامی خلق سخن نگفته و عملیاتی قدرت جاگمه را نگیرند، بوجه قدرت بیگانه تبدیل نگردند، نطفه قدرت شورائیها قدرت در حال جنبشی بنا میدهند. مثلاً کمیته کارخانه، کمیته کنترل کارگری بر تولید را اعمال می کند و همین قدرت دوگانه اقتصاد در اوج تولیدی است، بیک نهاد شورائی است، ولی کمیته اعتصاب، که این نهاد شورائی احتمالاً از آن فراروشیده است، نطفه قدرت شورائی نیست. یک کمیته اقدام است و یا در حالت دیگر، مثلاً کمیته دسندیکائی است، و من در پاسخ به رفیق بابا علی که با گردن فریزی و تحقیر، "تئوری" اکثریت دس "را عازا توضیح ابتدائی ترین فاکت های انقلاب بهمن معرفی می کند و فاحشه می پرسد: "آیا نهادهای مذکور نطفه قدرت نوع شورائی نبودند؟" متذکر می شوم که کمیته های توزیع نفت، کمیته های تقسیم آذوقه، کمیته های امداد، کمیته های برگزاری راهپیمایی ها و "جلدها"، کمیته های تبلیغاتی و خبری (که مثلاً توارها و پیام های خمینی یا دیگران را پخش می کردند)، کمیته های اعتصاب، تحصن و غیره، و سرانجام، کمیته های قیام، نطفه قدرت شورائی نبودند، زیرا اعتصاب نبودند. هیچ لنینیستی، نهادهای سندیکائی و کمیته های اقدام را "شورا" و "نطفه قدرت شورائی" ننامیده است. جایی که شورا خودش نطفه قدرت است، آنها در بهترین حالت جدا کثر، نطفه شورا بودند و خود شورا. "تئوری" رفیق بابا علی مختص خود اوست و فقط به درد توضیح دلائل ضرورت شرکت خرده بورژوازی میانی در قدرت شورائی می خورد! او، با استناد به شرکت خرده بورژوازی در کمیته های توزیع نفت و آذوقه، می - خواهد "فاکت های انقلاب بهمن" را در "اقدام خرده بورژوازی" (میانی) "در تاسیس قدرت نوع شورائی" ارائه دهد! او می خواهد ما را با ایمن

"فاکت" ما متقاعد سازد که وقتی می گوید خرده بورژوازی میانی "از کام برداشتن در راه سوسیالیسم نمی هراسد"، حق با اوست، زیرا ایمن "فاکت" نشان می دهد که خرده بورژوازی از متشکل شدن در "شوراهما" و تاسیس قدرت نوع شورائی، یعنی از شرکت در کمیته های توزیع نفت و مواد غذایی، و کمیته های امداد، نهراسیده است! و این است آنچه "تئوری های دس" از توضیح آن عاجز بوده است!

قدم از تذکر این کمیته های یاد شده، شورا و نطفه قدرت شورائی نبوده اند، بهیچوجه این نیست که پیدایش تشکلهای شورائی در قبیل از قیام و بیویژه پس از آن، و همچنین تشکل خرده بورژوازی در نهادهای شورائی را منکر شوم. قدم در این مورد فقط نشان دادن میزان تعهد رفیق بابا علی در قبال حق حاکمیت خرده بورژوازی، معرفی "تئوری" درخشانی است که او "درجته" دارد؛ "تئوری" می گوید نه تنها هرگز در مرحله ای از انقلاب درشورها متشکل شد، بلکه حتی در کمیته توزیع نفت در مرحله هم سر و کله اش پیدا شد، از رفتن بسوی سوسیالیسم نمی - هراسد" و "می باید" در حکومت شورائی با پرولتاریا اراده واحد داشته باشد! و این "تئوری" به این شکل فرموله می شود:

"اگر بپذیریم که خرده بورژوازی در مبارزه برای نابودی دستگاه بوروکراتیک - نظامی دولت با پرولتاریا دارای اراده واحد است، آنگاه بخودی خود واضح است که تشکل سازمان یافته ایمن اتحادوارگانی که بواسطه آن خرده بورژوازی قادر به وارد کردن ضربه متشکل بر دولت می گردد، همانا شوراها و یا کمیته های انقلابی از نوع شورا خواهند بود." ("نام به یک... ص ۲۴)

بلی؛ "اگر بپذیریم!" ولی رفیق بابا علی برای آنکه به ما بپذیراند که خرده بورژوازی در "نابودی" دستگاه بوروکراتیک - نظامی دولست با پرولتاریا دارای اراده واحد است، تشکل خرده بورژوازی درشورها "و" کمیته های انقلابی از نوع شورا" (؟؟) را برای ما شاهد می آورد. یعنی برای آنکه فرمول بالا را (قبضه را) به ما بقبولاند، ابتدائی کوشش عکس تشکی را به ما بقبولاند، یعنی این فرمول را که: اگر خرده بورژوازی برای وارد کردن ضربه متشکل بر دولت، درشورایا کمیته توزیع نفت متشکل شد و یا پرولتاریا در این نهادها در مرحله ای از انقلاب اراده واحد داشت، "آنگاه بخودی خود واضح است که" این شوراها و کمیته های توزیع نفت و خود، "می باید بعنوان پایه اتحاد حکومتی تلقی شود" و "بخودی خود واضح است که" این اراده واحد، "می باید بیان حکومتی خود را نیز پسند" تشکیل دولت متشکل از "خرده بورژوازی و پرولتاریا بیاید!

بلی، "اتحاد" تئوری "در مقابل هم قرار دارند. یکی برای روشن کردن ترکیب طبقاتی حکومت شورائی، از اینجا حرکت می کند که وظیفه انتقال بی وقفه به سوسیالیسم را کدام طبقات می توانند انجام دهند؟ دیگری از اینجا حرکت می کند که بهنگام مبارزه علیه شکل استبدادی دولت بورژوازی؛ بهنگام مبارزه برای سرنگونی رژیم بنا بر تئورستی مذهبی، چه طبقاتی درشوراهما و اصطلاح "کمیته های انقلابی از نوع شورا" (؟) یعنی در کمیته های توزیع نفت و آذوقه رسانی و امداد متشکل می شوند؛ لابد رفیق بابا علی با اینهمه اطلاعات دست اول که از انقلاب ۱۹۱۷ دارد و "فاکت" های آن را مدام "رومی کند"، هنوز در جایی نخوانده است، ولی من به اطلاع می رسانم که شبکه عظیمی از این کمیته های که ضربه متشکل بر دولت شاه وارد می کردند، "کمیته های مساجد"، کمیته های امداد امام "کمیته های آذوقه رسانی بازار" و نظایر آن بودند که اکثریت متوسط روحانیت و بازاریان تاسیس و اداره می شدند (و من شخصاً به یاد دارم که در همان اوائل، مهندس سعید لیسرانی، به نمایندگی از جانب خمینی - که در نوفل لوشاتو زیر درخت سیب نشسته بود - سرپرستی این "کمیته های امداد امام" را بر عهده داشت). وجه بسیار بودند در بین موسیقین و متشکلین در این گونه کمیته ها، در کمیته های انقلاب (که در جریان قیام بوجود آمدند) حتی درشوراهای واقمشورا، که "آنگاه بخودی خود" به کمیته های انقلاب اسلامی و سپاه پاسداران؛ به "شوراهای اسلامی" و بسطه سرگوبگران شوراهای نطفه قدرت کارگران و زحمتکشان تبدیل شدند.

تا جایی که به خود شوراها مربوط می شود، البته خرده بورژوازی و نه تنها لایه های میانی، بلکه حتی لایه های مرفه آن نیز می توانند در شوراها متشکل شوند. وقتی جریان انقلاب، شکل شورائی تشکل را به میان می آورد و هنگامی که انقلاب در فاصلاز مکرراتیک، در فاصلاز مکرراتیک، سیاسی است و جنبش همگانی است، طبیعی این است که اپوزسیون رژیم، از پائین ترین و رادیکال ترین توده های کارگرو تهیدست تا حتی بخشی از بورژوازی درشوراهای خاص خود، و در مقطعی اقشار مختلف درشوراهای مختلف جمع شوند. اندکی قبل، و در مقطعی پس از پیروزی قیام بهمن و وجود دمکراسی غیر قابل کنترل از جانب حکومت جدید، شوراها گسترش یافتند و شوراهای غیر پرولتری هم در مقیاس قابل توجهی بوجود آمدند: در ادارات

بورژوازی - خرده بورژوازی و دعوت مجلس موسان، بالا باشد؛ و بیاختسی موازنه توا میان شوراها و یک دولت موقت بورژوازی (بالقوه یا بالفعل) چنان شکننده باشد که بتوان از رقابت تنگاتنگ دولت‌ترناتیو سخن گفت. جای‌اندک تردیدی نیست که خرده بورژوازی میانی درجین وضعیتی برای تحقق آلترناتیو بورژوازی و تقویت آن در برابر حکومت شورائی مبارزه خواهد کرد؛ برای پارلمان مبارزه خواهد کرد که هدف او از براندازی استبداد بوده است.

هر دو حالت مفروض نشان می دهند که با سرنگونی رژیم استبدادی، خرده بورژوازی میانی از تداوم جنبش شورائی، از ایجاد حکومت شورائی و از تحکیم و تثبیت آن به هراس می‌افتد. تصدیق اینکه انقلابیگری خرده بورژوازی، موقتی است، بنه‌خودی خود هیچ چیزی را روشن نمی‌کند. مهم این است که مرز انقلابیگری خرده بورژوازی را روشن کنیم. این مرز، در مقطع سرنگونی رژیم استبدادی و دوراهی بازسازی دمکراتیک دولت بورژوازی، یا پیشروی بسوی سوسیالیسم است. این مرز، همانا مرز تبدیل انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی است.

اگر بناست که جمهوری دمکراتیک خلق (حکومت نوع شورائیتی)، دولت انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم باشد؛ اگر قرار است میان انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی دیوار نکشیم و خندق نکنیم، در آن صورت باید بپذیریم که تبدیل انقلاب دمکراتیک به سوسیالیستی، و برداشتن گام‌هایی به جلو، بسوی سوسیالیسم، نمی‌تواند با تناسب طبقاتی فاز دمکراتیک انقلاب صورت پذیرد و حکومت شورائی که تداوم انقلاب و پیشروی بسوی سوسیالیسم را در بر نامه خود دارد، با همان ترکیب طبقاتی‌ئی بوجود آید که در شوراها، ماقبل قدرت، یعنی در "نطفه قدرت" وجود داشته است. تبدیل شوراها، نطفه قدرت به خود قدرت حاکمه، بدون تغییر صف‌آرایی در درون آنها، یک فرض غیر علمی و غیر مارکسیستی و نیز مغایر با تجربیات انقلابات خلقی معاصر است. بیسنان لنین در این مورد، بسیار روشن است:

" بلشویک‌ها تناسب طبقاتی قوا را به هنگام انقلاب بورژوازی چنین فرمولبندی می‌کردند: پرولتاریا از این راه که دهقانان را به خود ملحق می‌سازد، بورژوازی لیبرال را بیطرف می‌نماید و سلطنت و نظامات قرون وسطائی رژیمنداری اربابی را از بزم برمی‌اندازد.

" همان در اتحاد پرولتاریا با دهقانان بطور اعم است که خلعت بورژوازی انقلاب ظاهر می‌گردد. زیرا دهقانان بطور اعم، مولدین خردی هستند که از تولید گالائی طرفداری می‌کنند. " پس بلشویک‌ها در همان زمان اضافه می‌کردند که پرولتاریا از این راه که تمامی نیمه پرولتاریا (همه استثمار شونده‌گان و زحمتکشان) را به خود ملحق می‌سازد، دهقانان میانه حال را بیطرف می‌نماید و بورژوازی را سرنگون می‌سازد؛ فرق انقلاب سوسیالیستی با انقلاب بورژوا دمکراتیک در همین است. " (انقلاب پرولتری و کاشوتسکی مرتد - منتخبات یک جلدی فارسی - ص ۶۴ - تاکیدات دوخطی از من است)

رفیق بابا علی، علیرغم آنکه مریحا وظیفه پیشروی بسوی سوسیالیسم را از کرده جمعیوری دمکراتیک خلق بر نمی‌دارد. وظاها لزوم فرارفتن از انقلاب دمکراتیک و از چارچوب سرمایه‌داری را کلا قبول دارد. عملا از انقلاب بورژوازی فراتر نمی‌رود، زیرا همانطور که بیانات اخیر لنین به روشنی نشان می‌دهد، اتحاد با دهقانان بطور اعم (و در مورد ما خرده بورژوازی شهر و روستا بطور اعم) شاخص خلعت بورژوازی انقلاب است و بیطرف کردن لایه‌های میانی خرده بورژوازی و اتحاد با تهیدستان است که فراتر رفتن از انقلاب بورژوازی را ممکن می‌سازد. رفیق بابا علی با " فراتر بردن خرده بورژوازی میانی از نطفه قدرت شورائی به خود قدرت شورائی؛ و به تدریج دادن اراده واحد پرولتاریا و خرده بورژوازی میانی در مرحله‌ای از انقلاب (فاز بورژوا دمکراتیک انقلاب) بسینه، اراده واحد میان آن دو در حکومت انتقال به سوسیالیسم، حکومت شورائی را به دولت بورژوازی مبدل می‌سازد.

لنین در همان اثر می‌نویسد:

" تا آنجا که دهقانان جمعی با ما حرکت کردند و شوراها همه دهقانان را متحد می‌کردند، انقلاب ما بورژوازی بود. آنجا که مبارزه طبقاتی در دهقانان اوج گرفت، تحریک طبقاتی اوج گرفت... اتحاد کارگران با دهقانان تبدیل به گازگران و دهقانان فقیر شد، انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی مبدل شد " (انقلاب پرولتری و کاشوتسکی مرتد - همانجا ص ۶۹ - تاکیدات دوخطی از من است)

رفیق بابا علی با تفسیر رویزونیستی - پوپولیستی از " فراتر رفتن خرده بورژوازی " و تبدیل برنامه انتقال به سوسیالیسم، بسه

دولتی؛ در ارتش؛ در روستاها؛ و غیره. در دوره‌های یاد شده، خرده بورژوازی میانی سهل است که خرده بورژوازی مرفه و بخشی از بورژوازی کوچک مخالف استبداد شاه یا مخالف " انحصار طلبی آخوندها " در شوراها، خاص بسود جمع شده و بنام هم جرگه‌های خود سخن می‌گفتند؛ اعلامیه می‌دادند؛ اعتراض می‌کردند؛ به تخمین و اعتماد فرامی‌خواندند؛ قطعنامه صادر می‌کردند و غیره. بازاریان و اصناف؛ و کلا دادگستری؛ استادان دانشگاه‌ها؛ پزشکان و مهندسان؛ جامعه فارغ التحصیلان؛ پرسنل مترقی ارتش و روزنامه نگاران نیز علاوه بر کارگران و اشرار پاشینی خرده بورژوازی، الا قبل بصورت فرمال هم که شده شکل شورائی را برای مبارزه سازمان یافتگی خود و ایراد ضربه متشکل بر استبداد و " انحصار طلبی " به رسمیت شناخته بودند.

اما این واقعیت که خرده بورژوازی میانی در فاز مبارزه برای آزاد - یهای سیاسی و مطالبات بورژوازمکراتیک در شوراها متشکل می‌شود (بسا شده بود)، چه ربطی به امکان و الزام اراده واحد میان پرولتاریا و خرده بورژوازی میانی در قدرت سیاسی پس از سرنگونی رژیم، و در قساز مبارزه با سلطه سرمایه و اشتغال به سوسیالیسم دارد؟! اراده واحد در شوراها، نطفه قدرت، به چه دلیل " میباید بین حکومتی " هم بیاید و به با باغلی نمی‌گوید که خرده بورژوازی در شوراها متشکل می‌شود تا " قدری به وارد کردن ضربه متشکل بر دولت " باشد؟ مگر نمی‌گوید خرده بورژوازی در شوراها متشکل می‌شود تا سرمایه متشکل می‌شود تا " قدری به مبارزه را می‌کند " تاسیس " دستگاه نظامی و بوروکراتیک دولت را بسا افزودن پارلمان به آن بازسازی کند؟ بسیار خوب، باید پرسید این خرده بورژوازی، پس از سرنگونی رژیم، پس از " نابودی " شکل تکامل نیافته و استبدادی دولت، در دولت شورائی چه می‌کند و بر سر چه چیزی بسا پرولتاریا اراده واحد خواهد داشت؟ آیا خرده بورژوازی بازسازی دمکراتیک ما شین نظامی و بوروکراتیک بورژوازی را کنار خواهد گذاشته یا پرولتاریا پیشروی بی‌مغلی و بی‌وقفه به سوسیالیسم را کنار خواهد گذاشت که بتوان انتظار اراده واحد میان آن دو در حکومت شورائیتی را داشت؟ در دنباله مطلب نشان خواهم داد که نظرفریق بابا علی بر همین حالت دوم است، و همانطور که در فصول قبلی دیدیم، جهت تمام این نظرات و در قبال استراتژی و تاکتیک انقلاب ایران متوجه ایجاد یک فاصله و وقفه در بین انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی، و ناقص و نافی اصل مورد اعتقاد ما، یعنی تبدیل بلافاصله انقلاب دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی و انتقال بی وقفه از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است.

بهر حال اگر به این موضوع بایبند بایبند که حکومت شورائی بسمح سرنگونی باید پیشروی به سوسیالیسم را آغاز کند، در آن صورت جای خرده بورژوازی میانی در ترکیب طبقاتی قدرت شورائی نخواهد بود. از لحاظ موازنه قوا در مقطع سرنگونی رژیم و جایگزینی آن، دو حالت کلی قابل تصورند. یکی اینکه شوراها بقدری نیرومند باشند که بلافاصله قدرت را بدست گیرند. در چنین حالتی، اولا، تاسیس قدرت شورائی درست نقطه مقابل " هدف خرده بورژوازی " از سرنگونی استبداد خواهد بود (که رفیق بابا علی خود به آن اقرار کرده است). او در تاسیس جنبش قدرتی چشم انداز نا ممکن شدن هدف خود را خواهد دید و از آن " خواهد هراسید ". ثانیاً حکومت شورائی که وظیفه سازماندهی انتقال بی وقفه به سوسیالیسم را بر عهده دارد، بلافاصله با تهاجمات، توطئه‌ها، خراب - کاریها، محاصره‌ها، تحریم‌ها، و مقاومت‌های همه جانبه بورژوازی و ارتعاج داخلی و بین‌المللی مواجه خواهد شد و تا گزیر باید از اولین لحظه تاسیس، برای تحکیم و تثبیت خود دست به سرکوب این شعرات و مقاومت‌ها بسزد و از موجودیت خود دفاع کند. خرده بورژوازی قطعاً در امر تحکیم و تثبیت چنین حکومتی با پرولتاریا اراده واحد نخواهد داشت و خود رفیق بابا علی که ادعا می‌کند خرده بورژوازی حاضر است " به تاسیس قدرت نوع شورائی اقدام نماید "، معتقد است:

" اما برای آنکه این حکومت موقت نوع شورائی به حکومت تثبیت شده و مستقر شورائی مبدل گردد، برای آنکه بتوان دستار ورده‌های انقلاب را حراست کرد و آن را محلو سوق داد؛ برای آنکه بتوان از احیای نظم بورژوازی و " بازسازی دمکراتیک دولت بورژوازی " جلوگیری کرد و خلاصه برای آنکه بتوان از موج قهقراشی انقلاب جلوگیری نمود، ضروریست که هم‌موضی پرولتاریا بر خرده بورژوازی به دیکتاتوری خالصا سوسیالیستی یا دیکتاتوری پرولتاریا ارتقا یابد " (نامه به یکده ص ۲۵) حالت کلی دوم در موازنه قوا در مقطع سرنگونی رژیم این است که شوراها ضعیفتر از آن باشند که قدرت را بدست گیرند و بورژوازی لیبرال پیش از پرولتاریا نفوذ سیاسی گس کرده و شانس تشکیل یک دولت موقت

تحریر انقلاب پرولتری روسیه کاملاً تأشیدگردیده است... این است که اهالی روستائی هر سه کاتگوری نامبرده که در ذلت بی نظیر و برآکندگی به سر می برند و در معرض ظلم و ستم قرار دارند، و در کلیه کشورها، در بیشترین کشورها، به زندگی در شرایط نیمه بربریت محکومند، در حالیکه از لحاظ اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی در پیروزی سوسیالیسم ذینفع میباشند، فقط پس از تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، پس از سرکوب قلمی زمینداران بزرگ و سرمایه داران توسط او؛ و فقط پس از آنکه این افراد زجر کشیده در عمل ببینند که دارای پیشوای متشکل و مدافعی هستند که برای کمک ورهبری، برای نشان دادن راه صحیح، بحد کافی نیرومند و دارای عزم راسخ است میخوانند بطور قطعی از پرولتاریای انقلابی پشتیبانی کنند. ("طرح اولیه تزهائی مربوط به مسئله ارضی، برای کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی" - ژوئن ۱۹۲۵ - منتخبات دو جلدی فارسی جلد دوم ص ۵۴۴) ولی رفیق بابا علی از اینکه خرده بورژوازی میانی در فزایش اشتغال به سوسیالیسم، متزلزل و مردد از سیاسی شود، دچار حیرت است؛ حال آنکه لنین در همان تتر شماره ۳ که بخشی از آن را نقل کردم دهقانان میان حال را همراه با دهقانان بزرگ، در زمره بورژوازی قرار می دهد:

" توجیه همه ایپورتونیست ها به طرح وسیله ای برای سازشکاری شورویک و پراکتیک با بورژوازی و از آنجمله با دهقانان بزرگ و میان - حال (۰۰۰) معطوف بوده و هست و بهیچوجه توجیهی به سرنگون ساختن انقلابی دولت بورژوازی و خود بورژوازی توسط پرولتاریا ندارد. (" همانجا - ص ۵۴۳)

آنگاه لنین مفهوم دهقان میان حال را شرح داده (ص ۱۳) و سپس سیاست تاکتیکی پرولتاریا را در همه کشورهای سرمایه داری در قبال خرده بورژوازی میانی روستا، اینگونه فرموله می کند:

" پرولتاریای انقلابی نمی تواند - لافاقل برای آینده نزدیک و برای آغاز دوران دیکتاتوری پرولتاریا - این وظیفه را در برابر خود قرار دهد که قشر مزبور را به جانب خود جلب نماید، بلکه باید به این وظیفه اکتفا ورزد که وی را بیطرف نگاه دارد، یعنی در مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی بیطرف سازد، نوسان این قشر بین دوتیرو ناگزیر است و در آغاز دوران جدید، تمایل بیشتری در کشورهای تکامل یافته سرمایه داری سوی بورژوازی خواهد بود؛ زیرا جهان بیش از پیش و روحیات مالک منشا نه در اینجا تفوق دارد؛ علاقمندی آنها به اشتکار و به " آزادی " بازرگانی و مالکیت، یک علاقمندی بلاواسطه است؛ تضاد خصمانه با کارگر اجبر، جنبه مستقیم دارد... (" همانجا ص ۵۴۵ - تاکیدات از من)

اما رفیق بابا علی که در اسراز نظرات آشفته و متناقض در پیورد مضمون حاکمیت طبقاتی حکومت شورائی (جمهوری دمکراتیک خلق) گاهی هم از آن به عنوان " نه دیکتاتوری پرولتاریا، اما نقطه آغاز مهمی برای آن " یاد می کند، وظیفه پرولتاریا را برای همین " نقطه آغاز دیکتاتوری پرولتاریا "، نه فقط جلب خرده بورژوازی میانی شهروده به جانب خود، بلکه تاسیس حکومت مشترک، حکومت شورائی؛ و ایجاد اراده واحد حصول برنامه انتقال به سوسیالیسم می داند؛ و بیطرف ساختن آن را کفر تلقی می کند؛ چرا که با " فزایش موقتی " خرده بورژوازی میانی از حدود بورژوازی و با شهرا سیدن " آن از گام برداشتن در سوی سوسیالیسم، با سازگار است؛ و برای این " فزایش و شهرا سیدن " هم لنین را شاهد می گیرد! پرولتاریا، خرده بورژوازی میانی را در مبارزه برای دمکراسی و مطالبات بورژوازمکراتیک می تواند بیاید به سمت خود، یعنی به پذیرش برنامه حداقل خود جلب کند؛ اما تصور امکان جلب این قشر به سمت خود در دوران آغاز دیکتاتوری پرولتاریا، یعنی جلب آن به پذیرش برنامه انتقال به سوسیالیسم، چیزی جز توهم نسبت به خرده بورژوازی و قائل شدن هویت و نظرت سوسیالیستی برای آن نیست. و رفیق بابا علی این توهم را توضیح می کند و می گوید خرده بورژوازی میانی چون در شوراهای طبقه قدرت متشکل می شود پس " بخودی خود واضح است " که در شوراهای کسبه قدرت سیاسی را تسخیر کرده اند نیز باید جایش محفوظ باشد؛ و بر ضرورت این حاکمیت " مشترک " و " اراده واحد " میان خرده بورژوازی میانی و پرولتاریا، " میل ترکیبی " آنان در " نقطه قدرت نوع شورائی " را دلیل می آورد:

"... تنها کافیس تریه نقش شوراهای ادارات، کمیته های شهری امداد، آذوقه رسانی و نفت و شوراهای دهقانی ترکمن حرا با شرکت فعال دهقانان میان حال اشاره نمائیم. آیا نهادهای شورائی مذکور که در آنها میل ترکیبی طبقاتی کارگران با خرده بورژوازی به روشنترین وجهی آشکار بود، می تواند مورد اشکار قرار گیرد؟ " (نامه به یک ... - ص ۲۳ - تاکید دو خطی از من است)

پلاتفرم اتحاد پرولتاریا با خرده بورژوازی میانی؛ و با این اعتقاد که این خرده بورژوازی، از رفتن سوی سوسیالیسم نمی هراسد، خرده - بورژوازی میانی را با پرولتاریا در بر نامه انتقال به سوسیالیسم دارای راه واحد معرفی می کند، حال آنکه لنین در جملات زیر، هنگام اشاره به ضرورت گام برداشتن سوی سوسیالیسم، به روشنی نشان می دهد که این کار چیزی جز تبدیل انقلاب دمکراتیک به سوسیالیستی نیست و تنها در اتحاد کارگران سوسیالیست می توان گامی از انقلاب بورژوازمکراتیک به جلو، گامی سوی سوسیالیسم برداشت:

" ما در سال ۱۹۱۷، از ماه آوریل، مدتی قبل از انقلاب اکتبر، قبل از اینکه زمام حکومت را بدست گرفته باشیم آشکارا به مردم می گفتیم و توضیح می دادیم که اکنون انقلاب نمیتواند در اینجا متوقف ماند؛ زیرا کشور به پیش رفته است. سرمایه داری به جلو گام برداشته است و خرابی به میزان سیاسی بقای رسیده است و این امر ایجاب می کند (اعم از اینکه کسی بخواهد یا نه) که گامی به جلو، سوی سوسیالیسم برداشته شود. زیرا در غیر این صورت نمیتوان به پیش رفت و کشوری را که در اشراک شکنه و عذاب دیده است نجسات بخشید و در دولت زحمتکش و استثمار شونده گان را تحقیر داد.

" درست همانطور شکده ما می گفتیم، سیرا انقلاب صحت قضاوت مسارا تأیید نمود. استدایاتفاق " تمامی " دهقانان علیه سلطنته علی بنه ملاکین و علیه نظامات قرون وسطائی (تا اینجا انقلاب بورژوازی، سوسیالیسم است)، پس با اتفاق دهقانان تبهیدست، با اتفاق نیمه پرولتاریا، با اتفاق همه استثمار شونده گان، علیه سرمایه داری و از آنجمله علیه شهروندان روستا، کولاک ها، محتکرین - از اینجا دیگر انقلاب به سوسیالیستی بدل می گردد. کوشش برای کشیدن یک دیوار چین معنوعی بین این دو وجود نمودن آنها بوسیله چیز دیگری بجز در حه آما دگی پرولتاریا و اتحاد وی با شهیدستان روستا، بزرگترین - تحریف مارکسیسم، مبتذل نمودن آن و لیبرالیسم را جایگزین آن ساختن است... " (همانجا ص ۵۴۶)

و با این فرمول بندی دقیق و کوتاه:

" با دهقانان تا پایان انقلاب بورژوازمکراتیک، با بخش تبهیدست، پرولتونیسم پرولت دهقانان، پیش سوی انقلاب سوسیالیستی؛ چنین بود سیاست بلشویک ها؛ و این یگانه سیاست مارکسیستی بود. " (همانجا ص ۶۶۰)

این بیان روشن لنین، بقدر کافی صریح است. اتحاد با کسمل دهقانان (با خرده بورژوازی)، بلوک انقلاب بورژوازمکراتیک است و پیشروی سوی (" گام برداشتن به سوی ") انقلاب سوسیالیستی، فقط در اتحاد با نیمه پرولتاریا و شهیدستان میسر است. خرده بورژوازی میانی در این فاز، در پیشروی سوی انقلاب سوسیالیستی متحد پرولتاریا محسوب نمی شود.

اما رفیق بابا علی از این سخنان برآشفته می شود، چون حکومت شورائی را که قرار است سوی سوسیالیسم گام بردارد، مرکب از بلوکی می داند که بلوک انقلاب بورژوازمکراتیک است. رفیق بابا علی فقط آحرای بر نامه جداگتر سوسیالیسم را مبتنی بر بلوک کارگران و نیمه کارگران و شهیدستان قلمداد می کند ولی انتقال به سوسیالیسم را کار بلوک مرکب از خرده بورژوازی و دهقانان بطور کلی می داند؛ و به ماتریمی زندگه:

" وقتی وظیفه اصلی انقلاب سوسیالیستی، میگن: خرده بورژوازی علیرغم اینکه در مورد وظایف دمکراتیک دارای این ویژگیهاست، ولی اساساً نیروی متزلزل و بیثباتی است. اون موقع شعرا ما چه باید باشد؟ بورژوازی را سرنگون می کنیم، خرده بورژوازی را - نه اینکه جلب می کنیم -، خنثی می کنیم، پرولتاریا و نیمه پرولتاریا را متحد می کنیم برای برقراری دیکتاتوری پرولتاریا. معنای " آلترناتیو جمهوری اسلامی " دیکتاتوری پرولتاریاست " اینه " (نوار یاد شده) لنین، در تتر همین شعرا مورد اعتراض رفیق بابا علی را " سیاست بلشویک ها و یگانه سیاست مارکسیستی " دانسته و ما هم باید همین شعرا و همین سیاست مارکسیستی را که سیاست بلشویک ها در دوره پیشروی سوی سوسیالیسم بوده است شعرا و سیاست خود بدانیم.

لنین در تزهائی که در کنگره دوم انترناسیونال سوم به تصویب رسید، موضع کمونیست های کشورهای سرمایه داری در قبال اقشار ولایه های مختلف دهقانان را تعیین می کند. او توده های زحمتکش و استثمار شونده (در روستا) را پرولتاریای کشاورزی؛ نیمه پرولتاریا، و دهقانان خرده یادانسته، پرولتاریا را مکلف به جلب آنان برای انقلاب سوسیالیستی می داند. با اینحال در مورد خوشاوری و اعتماد زیاد از حد حتی نسبت به ایستادن زحمتکشان هشدار می دهد و می گوید:

" حقیقتی که از لحاظ شورویک بوسیله مارکسیسم ثابت شده و با

فصل چهارم

چه چیز " ممکن " است ؛ یا ما چه می خواهیم ؟

رفیق بابا علی برای آنکه ما را به حقیقت و ضرورت تشکیل حکومت با خرده بورژوازی متقاعد کند، به نقل قول از لنین می برد از دهکده سرخزنانی در گنگره کشوری کارگران حمل و نقل روسیه در ۲۷ مارس ۱۹۲۱ (منتخبیات یک جلدی فارسی - ص ۷۹۶) گفته است :

" این موضوع را سیر عمومی انقلاب ها نشان داده است که در آن هادیکتاتوری های کوتاه مدتی از زحمتکشان که بطور موقت از طرف دهقانان پشتیبانی می شد، بوجود می آمد، ولی حکومت زحمتکشان در آن قوت نمی گرفت. همه چیز پس از مدتی کوتاه به قهقرا می رفت. علت این قهقرا هم این بود که، دهقانان، زحمتکشان و خرده مالکین نمی توانستند از خود سیاستی داشته باشند و پس از یک سلسله نوسان ناچارند راه قهقرا در پیش گیرند. در انقلاب کبیر فرانسوا نیز وضع همین مشوال بود. در کلیه انقلاب ها نیز بمقتضای کوچکتر وضع بد همین مشوال بود. و واضح است که این درس راهمه آموخته اند. " (تاکیدات از رفیق بابا علی است)

منظور لنین، درس عبرت است، درس هشیا رویی! عضا دی نسبت به خرده بورژوازی است. ولی درسی که رفیق بابا علی از سخنان لنین می گیرد این است که :

" بنا بر این لنین از امکان بیدایش دیکتاتوری های کوتاه مدتسی از زحمتکشان صحبت می کند که در آنها خرده بورژوازی شریک است. " ("نا مه به یک ... " ص ۲۵)

پس زنده ها دیکتاتوری های کوتاه مدتی از زحمتکشان، که در آنها تنها خرده بورژوازی شریک است، اگر کوشی مشکل اصلی این بوده است که بدانیم چنین چیزی ممکن است یا خیر؟ و حال آنکه لنین از امکان بیدایش چنین حکومت های موقتی صحبت کرده است، پس خدا را شکر که مسئله حل شد و تنها کاری که باقی می ماند این است که برای تحقق چنین حکومتی مبارزه کنیم!

رفیق بابا علی با این نقل قول، فقط یک " امکان " را طرح نمی کند، بلکه این نوع حکومت ها را بعنوان مدل آنچه برایش، باید مبارزه کرد و بعنوان الگوی جمهوری دمکراتیک خلق معرفی می کند. با این تفاوت، که برای جلوگیری از به قهقرا رفتن آن نیز راه حلی ارائه می دهد. او پس از " درس گرفتن " به نفع " شریک " بودن خرده بورژوازی در قدرت، از سخنان لنین به نتیجه گیری در مورد حکومت آلترنا تیبورژیم جمهوری اسلامی می برد از دومی گوید :

" بنا بر این کشوری مارکسیستی نیز علاوه بر واقعیات انقلاب بهمین (شرکت فعال خرده بورژوازی در شورا های کارکنان، کارمندان، معلمین، کمیته های امداد، آذوقه رسانی و غیره) نشان می دهد که خرده بورژوازی می تواند بهنگام او جگیری و اعطای رزاه انقلابی علیه دستگاه بوروکراتیک، نظامی، موقتا از محدود شده نظم بورژوازی فرا تیرفته و حتی برای تضمین مطالبات حداقل خود، به تاسیس قدرت نوع شورائی یعنی قدرتی که فرا ترا تنظیم بورژوازیست، اقدام نماید. اما برای آنکه این حکومت موقت نوع شورائی به حکومت تشبیه شده و مستقر شورائی مبدل گردد، برای آنکه بتوان دستاوردهای انقلاب را حراست کرد و آن را به جلو سوق داد، برای آنکه بتوان از احیای نظم بورژوازی و " بازسازی دمکراتیک دولت بورژوازی " جلوگیری کرد و خلاصه برای آنکه بتوان از موقتی قهقراشی انقلاب جلوگیری نمود، ضرورت تا همونی پرولتاریا بر خرده بورژوازی به دیکتاتوری خالصا سوسیالیستی یا دیکتاتوری پرولتاریا ارتقا یابد. " ("نا مه به یک ... " ص ۲۵)

رفیق بابا علی بلافاصله به " انتقاد " از بویولیسیت ها می برد از دهکده " خصلت موقتی انقلابیگری خرده بورژوازی "، " امکان رجعت آن " و " خصلت متزلزل آن " را درک نمی کند و می گوید که کمونیست ها حق دارند که با فشاری برابرین خصلت موقتی انقلابیگری و امکان رجعت و خصلت متزلزل خرده بورژوازی،

" ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا یا بعبارت دیگر ضرورت ارتقا جمهوری دمکراتیک کارگری - خرده بورژوازی (ودهقانی) به جمهوری شوروی سوسیالیستی را خاطر نشان کنند. " (هما نجا)

تا اینجا بقدر کافی روشن است که تصور رفیق بابا علی از جمهوری دمکراتیک خلق چیست: یک حکومت موقت کارگری - خرده بورژوازی (ودهقانی)؛ یک دیکتاتوری موقت زحمتکشان، که در آن، خرده بورژوازی با انقلابیگری موقتی، با امکان رجعت و متزلزل خود، شریک است و به همین علت هم هست که این حکومت " پس از یک سلسله نوسان ناچار است راه قهقرا در پیش گیرد. " منتها البته برای جلوگیری از موج قهقراشی انقلاب، ضرورت است که جمهوری دمکراتیک کارگری - خرده بورژوازی (ودهقانی)، به دیکتاتوری پرولتاریا رسا فراروید. بنا به نوشته صریح رفیق بابا علی، دیکتاتوری پرولتاریا برای تبدیل این حکومت موقت نوع شورائی به حکومت تشبیه شده و مستقر شورائی برای

چون در کمیته های محلی توزیع نفت و آذوقه رسانی و امداد، و در شورا های دهقانی " میل ترکیبی طبقاتی کارگران با خرده بورژوازی به روشنترین وجهی آشکار بود، پس: باید ارباد " میل ترکیبی طبقاتی کارگران با خرده بورژوازی "

مگر در شورا های روسیه، خرده بورژوازی در شورا ها متشکل نشده بود؟ در شورا های روسیه دهقانان مرفه و بورژوازی ده هم متشکل شده بودند. در هم آمیزی طبقاتی در شورا های روسیه هم واقعیت آشکاری بود؛ اما بشود یک ها هرگز از این واقعیات غیر قابل انکار نتیجه نگرفتند که این جماعت چون در شورا های نطفه قدرت متشکل شده اند، پس از گام برداشتن بسوی سوسیالیسم نمی هراسند و نیز نتیجه نگرفتند که " میل ترکیبی طبقاتی کارگران با خرده بورژوازی " را باید پایه تشکیل حکومت شورائی مشترک و اراده واحد قرار داد. برعکس؛ بلشویک ها تصریح کردند که مادام که شورا ها همه دهقانان را متحد می کنند، انقلاب بورژوازی است و فرارفتن از انقلاب بورژوازی، ضرورتا باید با تفکیک تهیدستان از کل خبسرده - بورژوازی و با تحزیه در ترکیب طبقاتی شورا ها توأم باشد و اتحاد کارگران و خرده بورژوازی، به اتحاد کارگران و نیمه پرولتاریا و تهیدستان در شورا ها متحول شود. برای مارکسیسم ولنینیسم، بدون این تغییر در ترکیب طبقاتی در شورا ها، فرارفتن از انقلاب بورژوازی دمکراتیک، بی معنی و ادعائی مفره و توخالی است. و به همین سبب بود که بلشویک ها برخلاف رفیق بابا علی که به حفظ و تداوم درهم آمیزی طبقاتی در شورا ها، بهنگام انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم اصرار دارد، بر ضرورت حیاتی تفکیک طبقاتی در شورا ها به بیشترین تاکیدات را کرده و حتی بصورت بسیار فعالی، از طریق اعزام گسترده کارگران پیشرو به دهات، تبلیغات آگاهانه وسیعی را درباره لزوم تفکیک دهقانان تهیدست و نیمه پرولتاریا و تفکیک کارگران کشاورزی از دهقانان بطور کلی، و ایجاد فراکسیون های مستقل آنها در شورا ها، به پیش می بردند و تا حالی که از دستشان بر می آمد به تریع این تفکیک و سازمان دهنی این شورا های مخصوص نمایندگان دهقانان تهیدست (نیمه پرولتاریا) و یجاد قل، به ایجاد فراکسیون های جداگانه آنان در درون شورا های عمومی نمایندگان دهقانان، کمک می کردند. اما این تفکیک میان تهیدستان ده و دیگر دهقانان در شورا ها، خط مشی بلشویکها بود که در نخستین نامه از " نامه های ازدور " لنین، به تاریخ ۲۷ مارس ۱۹۲۷ به آن صراحت داده شده بود. او در آنجا گفته بود :

" تشکیل شورا های نمایندگان دهقانان و شورا های کارگران روستا - یکی از حتمی ترین وظایف ماست. کوشش های ما در این باره فقط مصروف این نخواهد بود که کارگران روستا از خود شوراهای مخصوص تشکیل دهند، بلکه همچنین مصروف این خواهد بود که دهقانان نستدار و تهیدست نیز محزا از دهقانان غنی متشکل شوند... این تفکیکات ... اکنون ضرورت حیاتی دارد ... " (منتخبیات یک جلدی فارسی ص ۴۵ - تاکیدات دوخطی از من)

هما نظر که دیده می شود، جایی که بورژوازی روستا، کولاک ها و محنتکترین هم در شورا ها نطفه قدرت متشکل شده بودند، بلشویک ها آن را توجیهی برای " میل ترکیبی طبقاتی پرولتاریا با خرده بورژوازی " قرار نداده، کوشش های خود را نه فقط مصروف مبارزه با این " میل ترکیبی طبقاتی " کارگران با دهقانان؛ بلکه حتی مبارزه با " میل ترکیبی طبقاتی " دهقانان فقیر و تهیدست با دهقانان میان حال و مرفه می کردند.

پس موضوع اختلاف با رفیق بابا علی ایدا این نیست که توان خرده بورژوازی برای شکل در شورا های نطفه قدرت مورد انکار قرار گیرد (کمیته توزیع نفت و آذوقه که جای خود دارد)؛ و من در اینجا کاملا با صراحت عنوان می کنم که مسئله حتی بر سرانکار این فرض کلی هم نیست که خرده بورژوازی در ترکیب طبقاتی شورا های قدرت حاکمه باشد؛ بلکه اصل مسئله این است که مادام که در شورا ها (اعم از نطفه قدرت یا خود قدرت حاکمه) توده خرده بورژوازی با پرولتاریا حرکت می کند، ماهیت شورا ها بورژوا - دمکراتیک است و انقلاب، بورژوازی است فرارفتن از انقلاب بورژوازی دمکراتیک، و گام برداشتن بسوی سوسیالیسم، با حفظ این ترکیب طبقاتی خوانائی ندارد. مسئله بر سر این است که اگر این " میل ترکیبی پرولتاریا با خرده بورژوازی " در کمیته های توزیع نفت و شورا های نطفه قدرت، به شورا های ارگان قدرت حاکمه سیاسی امتداد و تریی یابد، تبدیل انقلاب دمکراتیک به سوسیالیستی و پیشروی بی وقفه به سوی سوسیالیسم، و وظایفی که برای جمهوری دمکراتیک خلصیق قائل شده ایم ناممکن خواهند شد. بحث بر سر این نیست که گریه در آید - انتیار نمی افتد؛ بحث بر سر این است که اگر افتاد چه بر سر آن آب می آید و چه کنیم که چنین نشود!

نان برینا مه این دیکتا توری برینا مه اشتقالی، و آن را "دولت موقت انقلابی" نام می دهد.

توسل رفیق با با علی به فرمول قدیمی بلشویک ها، ما را به یاد اختلاف میان بلشویک های قدیمی "ولنین می اندازد.

درمانهای پیش از جنگ اول جهانی که پیروزی قطعی انقلاب دمکراتیک در چهار چوب سرما به داری، برای روسیه قابل تصور بود، لنین در مقابل تروتسکی که شعار "نزارنه، حکومت کارگری" را مطرح می کرد، از اتحاد کارگران و کل دهقانان و ضرورت تقدم پیروزی انقلاب دمکراتیک برای تدارک انقلاب سوسیالیستی دفاع می کرد و می گفت پیروزی قطعی این انقلاب هم چیزی نیست مگر دیکتاتور انقلابی دمکراتیک کارگران و دهقانان، در واقع جوهر حرف بلشویک ها در مقابل تروتسکی که می خواست از روی انقلاب دمکراتیک برش کند، این بود که بدون سربل دیکتاتور انقلابی دمکراتیک کارگران و (کل) دهقانان، نمی توان به سوی سوسیالیسم رهسپار شد.

با انقلاب فوریه ۱۹۱۷ بورژوازی روسیه به قدرت رسید، لنین از این لحاظ که قدرت دولتی به دست بورژوازی زیمولاکین بورژوا شده افتاده بود، انقلاب بورژوازمکراتیک روسیه را یا با یافته اعلام کرد، در عین حال که قبول داشت که انقلاب دمکراتیک هنوز به معنی واقعی آن شروع نشده و توده ها به مطالباتشان نرسیده اند، لنین در "تجاهات آوریل" خود، با این ارزیابی که با افتادن قدرت دولتی بدست طبقه بورژوازی، انقلاب بورژوازمکراتیک یا با یافته است، انتقال از مرحله اول انقلاب (یعنی دمکراتیک) به مرحله دوم (یعنی سوسیالیستی) را بسط پیش کشید، این نیز در میان بلشویک ها جنجال آفرید. غالب آنها اعتراض می کردند که اگر تکلیف دمکراتیک انقلاب انجام نشده، پس روسیه نمی تواند انقلاب سوسیالیستی گذراند، آنها می گفتند: مگر ما همیشه معتقد نبودیم که انقلاب بورژوازمکراتیک فقط وسیله دیکتاتور انقلابی دمکراتیک کارگران و دهقانان تکمیل می شود؟ یا انقلاب ارضی - که یک انقلاب بورژوازمکراتیک است - پایان یافته است؟ یا واقعیت این نیست که برعکس، این انقلاب حتی شروع هم نشده است؟ این معترضین - که خودشان را "بلشویک های قدیمی" می خواندند -

کماکان بر عقیده قدیمی بلشویکیها مبنی بر تقدم پیروزی قطعی انقلاب دمکراتیک بر آغاز انقلاب سوسیالیستی، و ضرورت استقرار دیکتاتور انقلابی دمکراتیک کارگران و دهقانان، بعنوان ارکان پیروزی قطعی این انقلاب و سربل عبور به انقلاب سوسیالیستی، استوار و پابرجا بودند. لنین به "بلشویک های قدیمی" جواب داد: شعارها و ایده های بلشویکی در کل، توسط تاریخ اثبات شده اند، ولی بطور مشخص، رویدادها به نحو متفاوتی روی دادند، آنها بیشتر از آنچه کسی می توانست انتظارش را داشته باشد، اصل، ویژه و متنوع هستند... دیکتاتور انقلابی دمکراتیک بروولتا را دهقانان هم اکنون در انقلاب روسیه واقعیتی شده است (به شکل معینی و تا حدود معینی)، زیرا که این "فرمول" رابطه بین طبقات را در نظر دارد و نه یک نهاد سیاسی مشخص که بتواند این رابطه، این همکار را به مرحله عمل در آورد.

لنین، شورا های کارگران و دهقانان را که در دوره قدرت دوگانه و "هم مرز با حکومت بورژوازی" وجود داشتند، همین "دیکتاتور دیکراتیک کارگران و دهقانان" می دانست که به شکل معینی و تا حدود معینی، یعنی به شکل یکی از دو

لنگه قدرت دوگانه، و در حد "حتمی" و "نطفه ای" تحقق یافته بود. "بلشویک های قدیمی" هم معتقد بودند که این اتحاد کارگران و کسب دهقانان در شورا های نطفه قدرت، "می باید" بعنوان پایه اتحاد حکومتی کارگران با کل توده دهقانان تلقی شود، "اراده واحدی که در یک مرحله معین از انقلاب ممکن می باشد، می باید بین حکومتی خود را نیز در تشکیل دولت "با کل توده دهقانان" می باید".

در "جمع بندی میا حیات وحدت" درست پس از این "می باید"ها و تعهداتی که به خرده بورژوازی در تشکیل دولت مشترک داده شده، چنین خط می شای بسط بلشویک ها نسبت داده و نوشته شده است:

"... می باید بین حکومتی خود را نیز در تشکیل دولت مشکل از این طبقات انقلابی با رهبری طبقه کارگریا بد. میا حیات مطروحه از جانب بلشویسم در باره دیکتاتور دیکراتیک کارگران و دهقانان بهترین نمونه متداولی برخوردار کمونیستها به اینگونه اتحادهای طبقاتی در ساختار دولتی می باشد که با موفقیت از جانب انقلابیون کمونیست در انقلابات متعدد به کار بسته شده." (م. ج. و. - در باره برخورد طبقات و احزاب غیر پرولتری - ص ۵۸ میمه راه کارگر - دوره دوم، تا کید از من)

میا حیات مطروحه از جانب بلشویسم در باره دیکتاتور دیکراتیک کارگران و دهقانان، همانطور که اشاره کردم یک دوره با منشویک ها از یک طرف و تروتسکی از طرف دیگر بوده، که در آن به ضرورت تشکیل دولت موقت انقلابی که همانا دیکتاتور دیکراتیک کارگران و دهقانان باشد تاکید داشته اند؛ و یک دوره نیز بحث میان خود بلشویک ها در فاصله انقلابات فوریه و اکتبر ۱۹۱۷ بوده که بلشویک های قدیمی از همان "بحث قدیمی" می باید بین حکومتی خود را با دفاع می کردند، و "بحث" لنین هم این بود که تحقق دیکتاتور دیکراتیک

علیه پرولتاریا و تهیدستان مبارزه خواهد کرد، متفاد است. جمهوری دمکراتیک خلق نامی نیست که ما برای آن آلترونا تیبو "ممکن" می دهیم، بلکه نام حکومتی است که ما وظائف و مشخصات معینی برای آن قائلیم خواهان ایجاد آنیم، این که موفق می شویم یا نه، بستگی به نتیجه مبارزه دارد؛ اما استراتژیون کتیک این است که بدانیسم چه صفاتی را برای یکدم نبردها و اهداف لازم داریم، و تبلیغ و ترویج و سازماندهی خود را در خدمت واقعیت بخشین به آنها قرار دهیم. استراتژیون کتیک تلاش برای "ممکن" ساختن آن چیزی است که "می خواهد"؛ و نه نمونه های تاریخی شکست خورده و یا نامناسب و نامطلوب را بسبب دلیل آنکه "ممکن" بوده اند، انگوی خود قرار دهیم.

دیکتاتور دیکراتیک کارگران و دهقانان، دیکتاتور نوع پرولتری نیست

بقین دارم علی رغم انگوهای نامطلوب، بحرانی، با شکست خورده ای که رفیق با با علی ارائه می دهد، لا اقل از لحاظ ثنوری، آنچه از حکومت "نطفه دیکتاتور بورژوازی" است، دیکتاتور پرولتری، می فهمد، در جهت عدم تعیین و نامشخص بودن "که بر که؟" نیست، بلکه حیات اشیا نیز در نظر دارد، یعنی دیکتاتور مشترک پرولتاریا و خرده بورژوازی، مبنای این حکومت، برکشا کش و اختلاف بر سر دوره نیست، بلکه "اراده واحد" است، به عبارت دیگر، دیکتاتور دیکراتیک کارگران و دهقانان، با کارگران و خرده بورژوازی، و خط بزرگ او در همینجا است: دیکتاتور دیکراتیک کارگران و دهقانان (شکل آن هر چه باشد، شورا ای غیر آن) بر اراده واحد و محول مطالبات بورژوازی برای تحقق آنها امکان پذیر تصور کردنی است، نه محول مطالبات اشتقالی، درست به همین سبب هم دیکتاتور دیکراتیک میباید شده است، من گزیرم به نقل قول های صدها بار نقل شده و خواننده شده و حفظ شده از لنین پیدا زم، که متاسفانه گاهی هم دیده نشده اند: "یکی از اعتراضاتی که بر ضد ما در دیکتاتور انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان" می شود، این است که این دیکتاتور بورژوازی را "اراده واحد" است. در حالیکه پرولتاریا نمی تواند با خرده بورژوازی را "اراده واحد" داشته باشد، این اعتراض بی پایه است زیرا بنا بر آن بر تفسیر مجرد و "متافیزیکی" مفهوم "اراده واحد" گذارده شده است، اراده ممکن است در موردی واحد باشد در مورد دیگر نباشد، فقدان وحدت در مسائل سوسیالیسم و در مبارزه برای سوسیالیسم مانع وحدت اراده در مسائل دمکراتیک و مبارزه در راه جمهوری نمی گردد. فراموش کردن این موضوع به معنای فراموش کردن ترق منطقی و تاریخی میان انقلاب دمکراتیک و سوسیالیستی است. فراموش کردن این موضوع، یعنی فراموش نمودن جنبه همگانی انقلاب دمکراتیک، زیرا: وقتی این انقلاب "همگانی" بود در این صورت در همان حدودی که این انقلاب حواش و تقاضا های همگانی را بر آورده می نماید در همان حدود هم در آن وحدت اراده وجود دارد. در خارج از این حدود دمکراتیک، با زوحدت اراده بین پرولتاریا و بورژوازی دهقانان نمی توانستند. ("دوتا کتیک... - منتخبات یک جلدی فارسی ص ۲۶۸)

لنین در صفحه ۲۷۷ ه ما ن جا، می گوید:

"این دیکتاتور دیکتاتور سوسیالیستی نبوده، بلکه دیکتاتور دیکراتیک است. این دیکتاتور نمی تواند (بدون طی یک سلسله مراحل بینابینی تکامل انقلاب) به پایه های سرمایه داری گزندی وارد سازد. این دیکتاتور در بهترین حالت می تواند تقسیم بندی اساسی جدیدی را در مالکیت ارضی به نفع دهقانان عملی نماید، دمکراتیک پیگیری و کارمل و حتی جمهوری را عملی سازد، تمام خصوصیات اساسی و آرزوهای رانه فقط از زندگی دهات، بلکه از زندگی کارخانه ها نیز ریشه کن کند، به بهبودی وضعیت کارگران و ارتقا سطح رفاه مادی آن بپردازد و در درجه آخر عمل انقلاب را به اروپا سرایت دهد. یک چنین پیروزی هنوز بهیچوجه انقلاب بورژوازی ما، را به انقلاب سوسیالیستی نخواهد رساند؛ انقلاب دمکراتیک مستقیماً از قالب مناسبات اجتماعی - اقتصادی بورژوازی خارج نخواهد شد."

"دیکتاتور دیکراتیک کارگران و دهقانان" وظایف انقلاب بورژوازی را بر عهده داشت و می بایست این وظایف را به شیوه دمکراتیک و انقلابی به انجام رساند. این دولت را بلشویک ها "حکومت موقت انقلابی" در نظر می گرفتند که به شرط پیروزی کارمل دمکراتیک، گشای بنده یک دوران آزادی کارمل برای توسعه مبارزه طبقاتی و تدارک انقلاب سوسیالیستی می شد. از طرف دیگر لنین مدام تصریح و تاکید می کرد که پیروزی انقلاب دمکراتیک از چارچوب های سرمایه داری فراتر نمی رود، بلکه به تقویت بورژوازی و توسعه سرمایه داری منجر می شود. در هر حال، "دیکتاتور دیکراتیک کارگران و دهقانان" بعنوان ارکان پیروزی انقلاب بورژوازمکراتیک در اراده واحد کل دهقانان با پرولتاریا، حول برینا مه حد اقل (بورژوازمکراتیک) پرولتاریا بود.

رفیق با با علی صهیون دمکراتیک خلق را، دیکتاتور دیکراتیک کارگران و توده خرده بورژوازی و دهقانان می دانند، یعنی دیکتاتور دیکراتیک کارگران و دهقانان -

کارگران و دهقانان در حجبینی و نطفه‌ای، گافا است و نمی‌باید " بیان حکومتی خود را بیاورد"، چرا که " زندگی نقد از آن حدود تجاوز کرده" (از خود سرباز می‌دارد) و جنگ، ویرانی، فلاکت، سرمایه‌داری انحصاری دولتی... همه، روسیه را ناگیر می‌کنند که گامی به جلو، به سوی سوسیالیسم بردارد، و پرولتاریا نیز ناگزیر است بدین منظور، و حتی برای عملی کردن شعار صلح و نان و زمین، بلوک با کل دهقانان را به بلوک با دهقانان تبدیل و فقیر تبدیل کند. به همین دلیل، لنین با واقعیت یافتن اتحاد کارگران و کل دهقانان در شوراهای نطفه قدرت، **تولد دیکتاتور سوسیالیستی** (یا اتحاد کارگران و دهقانان) از "جنین" ایمن "دیکتاتور دیمکراتیک" کارگران و دهقانان را مطرح ساخت که می‌بایست بر نامه انتقال بی‌وقفه به سوسیالیسم را به اجرا گذارد.

آنچه در "حمیلتی مباحثات وحدت" بعنوان شاهی بر لزوم تشکیل دیکتاتور دیمکراتیک کارگران و دهقانان به مباحثات بلشویک‌ها نسبت داده شده است، فقط به مباحثات مربوط به انقلاب صرفاً بورژوا دیمکراتیک مربوط بوده و نه به انقلاب مرکب، در کشوری با نظام مسلط سرمایه‌داری، با دولت بورژواشی؛ با نام امکان شدن بیروزی قطعی انقلاب دیمکراتیک در چارچوب سرمایه‌داری، با تبدیل شدن این بیروزی قطعی به محصول فرعی انقلاب سوسیالیستی، آن بحث هم قدیمی و منسوخ شده است. امروزه وقتی می‌گوئیم بیروزی قطعی انقلاب دیمکراتیک، دیگر در چارچوب سرمایه‌داری میسر نیست، در واقع می‌گوئیم که دیکتاتور دیمکراتیک کارگران و دهقانان، دیگر به معنی کارگران بیروزی قطعی انقلاب دیمکراتیک نیست؛ یا به عبارت کامل‌تر، **دیکتاتور سوسیالیستی** است که می‌تواند کارگران بیروزی قطعی انقلاب دیمکراتیک در عصر گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم باشد.

اما رفیق با با علی‌نسخه دیگری می‌پیچد؛ او دیکتاتور دیمکراتیک کارگران و خرده بورژوازی را از "بلشویک‌های قدیمی" می‌گیرد، و برینا به انتقال به سوسیالیسم از لنین ۱۹۱۷ چنین خطی را نه "بلشویک‌های قدیمی" مرتکب شدند، نه بلشویک‌های "حدید"، اولی‌ها ترکیب طبقاتی دولت را دیمکراتیک می‌خواهند، پس انتقال به سوسیالیسم را ناممکن و زود می‌دانند؛ این یکی‌ها، انتقال به سوسیالیسم را می‌خواهند و اینجا دعا کمیت دیمکراتیک انقلابی را دیر، و انتقال به سوسیالیسم توسط آن ناممکن می‌دانند. هر دو آن‌ها اصولیت بلشویکی و مارکسیستی خود را حفظ کرده بودند و فقط در ارزیابی شرایط اختلاف داشتند. اما ترفیق با با علی مبنی بر انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم با بلوک دیمکراتیک، (دیکتاتور دیمکراتیک انقلابی)، نقض اصول مارکسیستی و بلشویکی، و یک تزویج بی‌بسی است - و بی‌بسی است که تنها از طریق جعل یک "ظرفیت ویژه" برای توده خرده بورژوازی در چارچوب سرمایه‌داری وابسته، و بسا جعل ماهیت "موقت" غیر بورژواشی برای آن، ساخته و پرداخته شده است.

در بحث‌های بلشویک‌ها، و در تجربه انقلاب اکتبر، هیچ‌کس کلامی درباره انتقال به سوسیالیسم توسط دیکتاتور دیمکراتیک کارگران و دهقانان نگفته و در عمل نیز کارگران این انتقال، نه دیکتاتور دیمکراتیک کارگران و دهقانان، بلکه **دیکتاتور سوسیالیستی پرولتاریا** بوده است. آنچه برخی از رفقا را بسه اشتباه می‌اندازد برداشت نادرستی است که از ماهیت دیکتاتور دیمکراتیک اکتبر دارند. لنین حکومت برخاسته از انقلاب اکتبر را **دیمکراتیک** نامید، دیمکراتیک انقلابی کارگران و دهقانان، "هم" دیکتاتور پرولتاریا "نامیده است. سبب آنکه لنین این هر دو صفت را برای دولت برخاسته از انقلاب اکتبر بکار می‌برد تنها قضی گوئی و ذهنیت منشوش نبود، سبب این بود که در اکتبر، زمانی که انقلاب سوسیالیستی در شهرها در گرفت، انقلاب در روستاها، هنوز دیمکراتیک بود. در شهرها، و دهات، حکومت شورائی برقرار شده بود، اما در شهرها، شوراهای کارگران قدرت را در دست داشتند، و در روستاها، شوراهای عموم دهقانان، قبلاً از لنین نقل کرده که در توصیف تبدیل انقلاب بورژوا دیمکراتیک بسه انتقال سوسیالیستی در دهات روسیه گفته است:

"تا آنجا که دهقانان جملگی با ما حرکت کردند و شوراهای همه دهقانان را متحد می‌کردند، انقلاب ما بورژواشی بود. آنجا که ما رزّه طبقه توده دهقانان را اوج گرفت، تجزیه طبقاتی شدت گرفت... اتحاد کارگران و دهقانان تبدیل به کارگران و دهقانان فقیر شد، انقلاب دیمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی مبدل شد."

لنین در هشتمین کنگره حزب کمونیست روسیه در ۱۹۱۹ گفت:

"در اکتبر سال ۱۹۱۷ ما به اتفاق شما دهقانان من حیث المجموع قدرت حاکم را بدست آوردیم. این انقلاب، انقلاب بورژواشی بود، زیرا مبارزه طبقاتی در دهان من نگرفته بود، چنانکه منکر شدیم، فقط در تابستان سال ۱۹۱۸ بود که انقلاب پرولتری واقعی در دهان آغاز گردید."

درواقع در اکتبر، در شهرها دیکتاتور سوسیالیستی پرولتاریا بوجود آمد، و در دهات، دیکتاتور دیمکراتیک کارگران و دهقانان، اما دیکتاتور دیمکراتیک کارگران دهقان فقط عهده دار حمل مسائل بورژوا دیمکرات بود و ما در آنکه تجزیه طبقاتی میان دهقانان صورت نگرفته و بلوک کارگران با دهقانان **تهدیدست** واقعیت نیافته بود، شوراهای دهقانی از انقلاب دیمکراتیک فراتر نرفتند و قدم در راه انتقال به سوسیالیسم نگذاشتند. تنها دیکتاتور پرولتاریا در شهرها

بود که انتقال به سوسیالیسم را آغاز کرد.

لنین چه در آستانه انقلاب اکتبر و چه پس از آن، هر جا که به دیکتاتور دیمکراتیک کارگران و دهقانان اشاره کرده، به همین شوراها یا کارکنان انقلاب بورژوا دیمکراتیک نظر داشته است.

اما لنین بارها و بارها نیز حکومت شوروی را "حکومت کارگری - دهقانی" یا جمهوری شوروی را جمهوری "کارگری - دهقانی" نامیده است. با این توجه داشت که این موارد، کاملاً تخیلی نیستند "دیکتاتور دیمکراتیک کارگران و دهقانان" می‌تواند مبدل شود. لنین حکومت کارگری - دهقانی را دقیقاً بعنوان معادلی برای دیکتاتور سوسیالیستی پرولتاریا به کار برده است، و نه دیکتاتور دیمکراتیک کارگران و دهقانان. منظور لنین در موارد اخیر، حکومت کارگران و دهقانان **تهدیدست** - یا نیمه پرولتاریا - است؛ یعنی آنکه لزومی بیننده بر بار صفت تهدیدست و فقیر را در مورد دهقانان قید نکند:

"... دولت طوا ز کمون، دولت شوروی، حقیقت را آشکارا و صریح به مردم می‌گوید و اظهار می‌دارد که این دولت، دیکتاتور پرولتاریا و دهقانان **تهدیدست** است." ("انقلاب پرولتری و کاتولیکی مرتد" - انتخابات یک جلدی فارسی - ص ۶۵۷)

این هنوز در اوایل انقلاب بود، ولی در سال ۱۹۲۰، که دیکتاتور شوراها کارگران دیکتاتور دیمکراتیک کارگران و دهقانان را اشری دهقانان را بر جانشانده و انقلاب سوسیالیستی مدتها بوده که در سراسر روستاها نیز گسترده شده بود، لنین از حکومت و دولت جمهوری کارگران و دهقانان سخن می‌گفت و اینک دهقانان **تهدیدست** را در نظر داشت بقدری بدیهی است که احتیاجی به اثبات آن نمی‌بینیم. او بر این موضوع در سخنرانی در سومین کنگره سراسری سازمان کمونیستی جوانان روسیه تحت عنوان "وظائف سازمانهای جوانان"، که سه سال پس از پیروزی اکتبر و در تاریخ دوم اکتبر ۱۹۲۰ میلادی در گزین گفت:

"وظیفه نسل قدیم عبارت بود از سرنگون ساختن بورژوازی... ولی در برابر نسل جدید وظیفه منتهی قرار دارد. وظیفه شما تنها این نیست که تمام قوای خود را برای پشتیبانی از حکومت کارگری - دهقانی در مقابل تهاجم سرمایه داران متحد سازید. این وظیفه را با بد انجام دهید، ولی این کافی نیست، شما باید با همه کمونیستی را بسازید." (منتخابات دوازدهم جلدی - فارسی - جلدیازدهم - ص ۶۵)

با مثلاً در پیش نویس قطعنامه دربار فرهنگ پرولتری، به تاریخ هشتم اکتبر ۱۹۲۰ می‌نویسد:

"(ب) در جمهوری کارگری و دهقانی شوروی، تمام ما مور، هم در احساسی - روشنگری، و هم بویژه در سطح فرهنگ با بد متحون از روح مبارزه طبقاتی پرولتاریا در راه انجام موفقیت آمیز وظایف دیکتاتور شوروی، یعنی در راه و از کمونیستی بورژوازی، در راه محو طبقات و رفع هرگونه استعمار انسان از انسان باشد." (همانجا - ص ۷۸)

و با زیرای نمونه، در گزارش کمیته اجرائی مرکزی سراسری روسیه و شوروی کمیته‌های ملی، در بیست و دومین میر ۱۹۲۰ دولت شوروی را "دولت کارگری - دهقانی" می‌نامد (رجوع کنید به جلدیازدهم انتخابات ۱۲ جلدی - فارسی - ص ۹۶)

اشتباهی که برخی ممکن است مرتکب شوند این است که خیال کنند فراتر رفتن از سرمایه‌داری و انتقال به سوسیالیسم در روسیه، توسط دیکتاتور دیمکراتیک کارگران و دهقانان صورت گرفته است. این ادعائی است که رفیق با با علی دارد، زیرا به زعم او، دیکتاتور پرولتری، فقط برای اجرای "برنامه حداکثری پرولتاریا" موضوعیت دارد، و با آن "جمهوری شوروی سوسیالیستی" است ولی انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، "حکومت‌های انتقالی"، یعنی حکومت‌های "که انتقال از جمهوری بورژواشی به دیکتاتور پرولتاریا محسوب می‌شوند" (ص ۲۷) با بد عملی شود. گویا در روسیه پس از ۱۹۱۷، برنامه انتقالی بلشویک‌ها را یک "حکومت انتقالی" بوده دیکتاتور پرولتاریا، بلکه دولت "انتقال به دیکتاتور پرولتاریا" به اجرا در آورده و تا زه وقتی برنامه حداکثر در دستور قرار گرفته، نوبت به دیکتاتور پرولتاریا رسیده است.

رفیق با با علی در توضیح خلعت سیاسی این "دولت‌های انتقالی" بسه دیکتاتور پرولتاریا "بحق و کاملاً ملاحظه دجارتنا قنات لاینحل و سرگیجه است. نظرات او را در این زمینه یکبار مرور کنیم؛ او یکبار در توضیح "دیکتاتورهای کوتاه مدت زحمتکاران" می‌گوید: "این دیکتاتور استبداد دیکتاتور پرولتاریا (جمهوری بورژواشی) نیست، در عین حال دیکتاتور پرولتاریا نیز نمی‌باشد" در ارجاع به نمونه دولت نیکاراگوا هم، می‌گوید این دولت انتقالی است و دیکتاتور پرولتاریا نیست. در ژنرالیه به یک رفیق "می‌گوید حکومت شوروی تشبیه شده و موقت، دیکتاتور پرولتاریا نیست، حکومت تشبیه شده شورائی، بسا بلوک پرولتاریا و نیمه پرولتاریا، دیکتاتور پرولتری است، او هم در "نامه به یک رفیق" و هم در "چگونه با بد سهم خود را..." درست از این جهت علیه اکثریت دفتر سیاسی اقامه دعوی می‌کنند که خلعت سیاسی جمهوری دیمکراتیک پرولتاریا را می‌داند. تا اینجا تلاش برای نگار دیکتاتور پرولتاریا در جمهوری دیمکراتیک خلق، در دولت انتقال به سوسیالیسم است. تلاش برای ترویج ایمن

فکراست که دولت مجری برنامه انتقالی، (تهدیدگر سرمایه داری و نه همنسوز سوسیالیسم) در سیاست همنه دیگر دیکتاتور بورژوازی، نه هنوز دیکتاتور بورولتری است و در خدمت همین فکراست که رفیق بابا علی جابجا، دیکتاتور بورولتاریا را "دیکتاتور خالصا سوسیالیستی بورولتاریا" و "جمهوری شوروی سوسیالیستی" و "برنامه حداکثر" تعریف می کند.

اما همین رفیق بابا علی که مدعی است جمهوری دمکراتیک خلق دیکتاتور بورولتری نیست، در نواری که به آن "آشاه کریم، از خودش نقل قول می کند که در راه کارگر ۵۱ صفحه نوشته است: "جمهوری دمکراتیک خلق، شکلی از دیکتاتور بورولتاریا نیست، نوعی از دولت بورولتری است".
 جل الخالق! چه معمای عجیبی آن چه نوعی از دولت بورولتری است که شکلی از دیکتاتور بورولتری نیست؟
 "دولت، ارگان استیلائی طبقه است... اگر منظور، دولت بورولتاریا است، و اگر صحبت از دولت بورولتری می کنیم، یعنی همان دیکتاتور بورولتاریا." (۳) یا بلشویک ها می توانند قدرت را حفظ کنند؟

رفیق بابا علی در نواریا دهمه، دانش علمی خود را به مدد می گیرد تا مگر ایسن معمارا برای آدم های کودن و بی دانش با زکند و شرفهشان کند. خوب توجه کنید!

"جمهوری دمکراتیک خلق شکلی از دیکتاتور بورولتاریا نیست، نوعی از دولت بورولتری است. تفاوت درجه: تفاوت بین ما هیت و کیفیت، به دارین روشن کنیم: آب، بخار، یخ، هرسه ترکیب ملکولیشن، ساختمان ملکولیشن، (H₂O) است. آب، یخ، گاز هرسه ما هیت یگانه ای دارند. ما هیتشون H₂O است. دو واحد از هیدروژن و یک واحد از اکسیژن. این ترکیب همه شونه. اما کیفیتا متفاوتی دارند. یخ را شما می تونید بردارید و بزنید به شیشه، شیشه بشکند، آب نمی تونید شیشه بشکند. کیفیت یخ و آب متفاوته. یخ را می تونید بردارید و به شیشه بزنید، بشکند. ولی با گاز نمی تونید مثلا شیشه بشکند. کیفیت گاز که بصورت بخار، آب که سیاله، یخ که جامد، کاملا متفاوته. دقیقا تفاوت دیکتاتور بورولتاریا با شکل شورائیش، بسا دیکتاتور بورولتاریا به شکل جبهه خلقیش، با جمهوری دمکراتیک خلق یا حکومت های کارگران و دهقانان و حکومت های کارگران - ترکیب های مختلفشون از لحاظ ما هیت یکی هستند. همه اینها ستون فقراتشون کارگران و تهیدستانند. چه در جمهوری دمکراتیک خلق، چه در مورد دیکتاتور بورولتاریا در شکل شورائی، چه در شکل جبهه خلق، ترکیب اینها اساسا قدرت ستشون فقراتشون کارگران و تهیدستانند. ولی تفاوت در کیفیتا دارند. در یکی خرده بورژوازی هست، در یکی دیگه نیست."

امیدوارم برای خوانندگان این سطور هم معما حل شده باشد، آنهم با آخیرین متدهای علمی: ساختمان ملکولی آب و بخار یخ، H₂O است. ما هیت هرسه یکی است. همه آنها از دو واحد هیدروژن و یک واحد اکسیژن تشکیل شده اند! این ترکیب همه شونه، منتها در یکی خرده بورژوازی هم هست، در یکی نیست! اینها بحال "هرسه ما هیت یگانه ای دارند" اما کیفیتا متفاوتی دارند. اگر تا اینجا روشن شد، دنباله توضیحات "علمی" را بگیریم:

"... در یکی خرده بورژوازی هست، در یکی دیگه نیست. در یکی هنوز نقطه شروعی برای تبدیل شدن به دیکتاتور بورولتاریا است، در دیگری خود دیکتاتور بورولتاریا است. ... بین قدرت نوع بورولتری و دیکتاتور بورولتاریا فرق هست و آن، فرق بین حکومت کارگری است که نقطه شروعی برای مبارزه برای دیکتاتور بورولتاریا است، و دیکتاتور بورولتاریا که دیکتاتور خالصا سوسیالیستی کارگران است. اما وقتی یکم شکلی از دیکتاتور بورولتاریا است یعنی اینکه جمهوری دمکراتیک خلق دیکتاتور بورولتاریا هست، ولی یکی از اشکالش، بسا بر این اتفاقا دستا بر سر همینست. جمهوری دمکراتیک خلق نوعی از حکومت بورولتریست بخاطر اینکه: ۱- هژمونی بورولتاریا درش هست؛ ۲- گامهای بیست سوسیالیسم درش هست؛ ۳- قدرتش نوع شورائی هست. اما خود دیکتاتور بورولتاریا نیست، چرا که ترکیب طبقاتی اش به کارگران و نیمه کارگران ختم نمیشه."

در جای دیگری از همان نواری، رفیق بابا علی می گوید:
 "جمهوری دمکراتیک خلق برای ما حکومت موقت، نقطه شروع مبارزه برای دیکتاتور بورولتاریا است... ما از اینجا از حکومت موقت دفاع می کنیم ولی نه در چارچوب یک انقلاب بورژوازمکراتیک، بعنوان نقطه شروع دیکتاتور بورولتاریا."

اینها را کنار هم بگذارید: جمهوری دمکراتیک خلق، "دیکتاتور بورولتاریا نیست، انتقال به دیکتاتور بورولتاریا است"؛ "نقطه شروعی برای مبارزه برای دیکتاتور بورولتاریا است"؛ "هنوز نقطه شروعی برای تبدیل شدن به دیکتاتور بورولتاریا است"؛ "نقطه شروع دیکتاتور بورولتاریا است".
 بالاخره کدام است؟ نقطه شروعی برای مبارزه در راه دیکتاتور بورولتاریا؛ یا نقطه شروعی در تبدیل شدن به دیکتاتور بورولتاریا، یا نقطه شروع دیکتاتور بورولتاریا؟!

اگر جمهوری دمکراتیک خلق "نقطه شروع دیکتاتور بورولتاریا است"، و بالاخره بورژوازی در آن چه می کند؟! یا در شروع دیکتاتور بورولتاریا بسا بورولتاریا "اراده واحد" دارد؟ نکند "برای تحقق و تضمین مطالبات جدا قتل خود" حاضری شونده فقط درشوراها متشکل شود. نه فقط به تاسیس قدرت نوع شورائی، بلکه حتی "موقتا" به تاسیس دیکتاتور بورولتاریا هم اقدام می کند؟! وانگهی، اگر جمهوری دمکراتیک خلق "نقطه شروع دیکتاتور بورولتاریا است"، اینهمه قلا برای اثبات آنکه جمهوری دمکراتیک خلق دیکتاتور بورولتاریا نیست چه معنی دارد؟ مگر نقطه شروع یک چیز، جز آن چیز نیست؟ مگر نقطه شروع بهار، بهار نیست؟ و بالاخره اگر جمهوری دمکراتیک خلق، "نقطه شروع دیکتاتور بورولتاریا است، دیگه چرا باید "حکومت موقت" خلق شود؟ مگر بورولتاریا "موقتا انقلابی" است که حکومتی را که "نقطه شروع دیکتاتور بورولتاریا است، حکومت موقت خلقی کند و بگوید "این مجلس" (مجلس موسسان) "بویزه پس از حکومت موقت می تواند عملی شود"؟! ("تا ماهه یک... ص ۳۸)

آخرین فرمول رفیق بابا علی در نواریا دهمه این است:
 "حکومت نوع شورائی با جمهوری دمکراتیک خلق هم دیکتاتور بورولتریست، ولی شکلی از دیکتاتور بورولتاریا نیست."

تا حالا تمام حرف رفیق بابا علی این بود که جمهوری دمکراتیک خلق دیکتاتور بورولتاریا نیست؛ نه دیکتاتور بورولتاریا و نه دیکتاتور بورولتاریا است! انتقال به دیکتاتور بورولتاریا است. شروع مبارزه بسراسر دیکتاتور بورولتاریا و شروع دیکتاتور بورولتاریا است. بله، بله، و همه در یک جلسه صحبت، رسیده است به اینکه دیکتاتور بورولتری هست. ولی شکلی از دیکتاتور بورولتاریا نیست!

هیچ دیکتاتور بورولتری طبقاتی نیست که فاقد شکلی باشد. دیکتاتور بورولتاریا می تواند اشکال متفاوت داشته باشد. دیکتاتور بورولتاریا نوع بورولتاریا است. نوع بورولتری (هما نظر که در یکی از فصول پیشین اشاره کردم) دو جنبه قابل تصور دولت در دنیا می معاصرند. نوع سومی هم میان این دو گونه اندیش با شونده آن وجود ندارد. قدرت دوگانه و حالت عدم تعیین و حالتی که در آن "گه بر که" هنوز روشن نشده است، می تواند وجود داشته باشد که بالاخره ما بدیه یکی از دو نوع اصلی دولت تبدیل شود. رفیق بابا علی با بدرونش کند که آیا به نوع (تیپ) سومی از دولت با وارد، یا همین حالت عدم تعیین و نامعلوم بودن که بر که را از لرترا تیپ خود برای فردای سرنگونی جمهوری سلاخی معرفی می کند؟ در هر حال مسئله بر سر نوع دولت است و نه شکل. رفیق بابا علی با معنی نوع دولت و شکل آن را نمی داند، یا آنکه ها نه معما همرا مخدوش می کند و مسئله را می بیچاند. شکل دولت موقتی که رفیق بابا علی از آن دفاع می کند روشن است. شکل این دولت، شورائی است. شکل دولتی هم اکثریت دفتر سیاسی آن را از لرترا تیپ خود جمهوری سلاخی می داند شورائی است. پس اختلاف بر سر شکل دولت نیست که رفیق بابا علی بر سر اینکه شکلی از دیکتاتور بورولتاریا است یا نه چانه می زند. یکبار دیگر در این گفته رفیق بابا علی توجه کنیم:

"حکومت نوع شورائی با جمهوری دمکراتیک خلق هم یک دیکتاتور بورولتریست، ولی شکلی از دیکتاتور بورولتاریا نیست."

رفیق بابا علی "نوع" را به شورائی بودن حکومت اطلاق می کند (حال آنکه حکومت شورائی، شکل است) تا از روشن کردن نوع حکومت موقت شورائی "خود، یعنی از روشن کردن ما هیت طبقاتی آن ظفره رود. او می گوید این دولت دیکتاتور بورولتریست، ولی دیکتاتور بورولتاریا نیست. منظور او این است که این حکومت، دیکتاتور (دمکراتیک) بورولتریست، ولی دیکتاتور (خالصا) بورولتاریا نیست. دیکتاتور مشترک بورولتاریا و خرده بورژوازی هست؛ ولی دیکتاتور بورولتاریا و تهیدستان نیست. شما می بینید و نتایج ها، برای پیشینه داشتن این نکته بسا راسا است که دیکتاتور بورولتاریا دیکتاتور کارگران و دهقانان، یا دیکتاتور بورولتاریا دیکتاتور کارگران و خرده بورژوازی، دولت نوع بورولتاریا است. دیکتاتور بورولتاریا دیکتاتور کارگران و دهقانان، دیکتاتور بورولتاریا دیکتاتور بورولتریست. هر چند که بورولتاریا در این دیکتاتور شریک است، ولی او در دیکتاتور بورولتاریا شریک است. رفیق بابا علی می گوید "شکلی از دیکتاتور بورولتاریا نیست، ولی نوعی از دیکتاتور بورولتریست" و درست در همینجا است که تحریف اصولی در ما رکیسم صورت می دهد. دیکتاتور بورولتاریا دیکتاتور بورولتریست، نوعی از دیکتاتور بورولتریست. دیکتاتور بورولتریست فقط یک معنی دارد: دیکتاتور سوسیالیستی بورولتاریا، یعنی در هم شکستن ما شین دولتی بورولتاریا، تا نبود کردن شما می شرایط و مکانات با شونده آن: در هم کوبیدن مفاومت، توطئه و خرابکاری بورولتاریا را داخل و جهانی، و انتقال جامعه از سرمایه داری به سوسیالیسم و سرانجام به کمونیسم.

دیکتاتور بورولتاریا دیکتاتور کارگران و دهقانان، نوعی از دیکتاتور بورولتریست نیست و نمی تواند باشد. دیکتاتور بورولتاریا دیکتاتور کارگران و دهقانان، ارگان پیروزی انقلاب دهقانان است؛ ارگان پیروزی یک انقلاب بورژوازمکراتیک است، اما زاینکه شکل شورائی داشته باشد یا شکل دیگری، ما دام که اراده کل دهقانان

نظریه بیگانه‌ها با رکیسم - لنینیسم را با صراحت بیشتری فرموله کرد. او نوشت: "ما زمان اجتماعی این دولت‌ها، با تمامی دولت‌هایی که تاکنون برای ما شناخته شده‌اند متفاوت است. این یک چیز مطلقاً نوین در تاریخ بشر است. این، دیکتاتور بورژوازی نیست، لیکن دیکتاتور پرولتاریا هم نیست." (ورقیق با با علی هم همین نظر را را روزگار را می‌دهد: "نه دیکتاتور بورژوازی، نه دیکتاتور پرولتاریا")

طولی نکشید که خوددیمتریف این اشیاء را که دمکراسی‌های توده‌ای چیزی جز دیکتاتور پرولتاریا هستند اصلاح کرد. او چهار رهنموی برای این دولت‌ها برشمرد:

- ۱- دولت دمکراتیک توده‌ای "مظهر قدرت کارگران، اکثریت عظیم خلق، تحت رهبری طبقه کارگر" است. ۲- دولت دمکراتیک توده‌ای "بیشتر به یک دولت دوره دوره گذار باشد، که با پدیدتوسعه کشور در مسیر سوسیالیسم را تا مین کند". ۳- دولت دمکراتیک توده‌ای "در همکاری و دوستی با اتحاد شوروی بنامی شود". ۴- دولت دمکراتیک توده‌ای "به اردوگاه دمکراتیک فدا میریالیستی تعلق دارد". دیمتریف نتیجه گرفت که دولت دمکراتیک توده‌ای (یا جمهوری دمکراتیک خلق) "همانگونه که تاکنون تجربه نشان داده است، می‌تواند و باید با پدید آمدن موفقیت و وظایف دیکتاتور پرولتاریا برای آرزین - برودین - سرما پیداری و سازماندهی اقتصاد سوسیالیستی اعمال نماید" (دمکراسی توده‌ای، تارمنخوب، فرانسسه - ص ۲۵۹ - ۲۶۰ تا کیدازمن)
- "تروین شین" نیز دمکراسی توده‌ای (جمهوری دمکراتیک خلق) را صراحتاً شکلی از دیکتاتور پرولتاریا دانسته است:

"تا ریخ سه شکل زیر برای دولت دیکتاتور پرولتاریا شناخته است: کمون پارسی، شوراهای روسیه و دمکراسی توده‌ای در بعضی از کشورهای آسیا و اروپای شرقی. دیکتاتور پرولتاریا در کشور ما به شکل دمکراسی توده‌ای است." (چگونه حزب ما را رکیسم - لنینیسم را در شرایط ویتنام بکار بست - "دوا ترا تجربیات ویتنام" - فارسی - انتشارات پیشرو ص ۴۰)

آکا دیمین‌های شوروی، بودین روزیشتال در "فرهنگ فلسفی" این مطلب را که گمان می‌کنند که دمکراسی‌های توده‌ای چند حزبی بودن دیکتاتور پرولتاریا است، به این صورت فرموله کرده‌اند: "این نوعی است از دیکتاتور پرولتاریا که در وهله کار، این دولت‌ها چند حزبی هستند، اما نیروی رهبری کننده در آنها توسط احزاب کمونیست نمایندگی می‌شود که رهبری را با هیچکس نمی‌توانند و نباید تقسیم کنند."

اگر توجه کنیم، عملاً این قاعده در نا مگذارای دولت‌های نوع پرولتاریا عمومیت داشته است. مثلاً چین، جمهوری دمکراتیک نام گرفته است، آلبانی، جمهوری سوسیالیستی، یا ویتنام و کوبا جمهوری سوسیالیستی نام گرفته‌اند و آلمان، جمهوری دمکراتیک، گریبا نگا و رفیق با با علی به قاضیه نگا و کونیم، لایبیا جمهوری سوسیالیستی ویتنام را پیشرفته‌ترین جمهوری خلق مجارستان بدانیم. "بنا سیم مرحله" انتقال به دیکتاتور پرولتاریا "راطبی می‌کند. که هنوز هم در حال اجرای برنامه‌های انتقال به سوسیالیسم است. که در آن آزاده و احدمیان پرولتاریا و خرده بورژوازی عمل می‌کند؛ که ما شین دولتی بورژوازی را درهم شکسته و نمی‌شکند!

دمکراسی‌های توده‌ای و جمهوری‌های دمکراتیک خلق با آنکه صفت "دمکراتیک" آنها اطلاق شده، هیچیک دیکتاتور پرولتاریا نیستند، بلکه دیکتاتور سوسیالیستی پرولتاریا - با صورت نمایندگی چند حزبی بوده‌اند. رفیق با با علی دیکتاتور پرولتاریا را اجرای خود سوسیالیسم و اجرای برنامه‌ها که قلمداد می‌کنند و آن را "جمهوری شوروی سوسیالیستی" می‌نامند و مقابل جمهوری دمکراتیک خلق را حکومتی قلمداد می‌کنند که در حال "انتقال" به دیکتاتور پرولتاریا، در حال "انتقال" به دمکراسی پرولتاریا، در حال "انتقال" به جمهوری شوروی سوسیالیستی است. تمامی آنچه رفیق با با علی بعنوان مشخصات دولت اشتغالی مطرح می‌کند، باب دندان خرده بورژوازی میسالی بینا بینی و متزلزل است که جمهوری شورایی سوسیالیستی را زود می‌داند؛ دیکتاتور پرولتاریا را زود می‌داند. در هم شکستن ماشین دولتی سوزوازی را زود می‌داند، سرکوب و محو کامل سوزوازی را زود می‌داند و همه را به آبنسده‌ای نامعلوم حواله می‌دهد. اما مشخصات رفیق با با علی می‌دهد، با شناسنامه دولت انتقال به سوسیالیسم که لنین نخستین طراح عملی، سازمانگر، رهبر، و شارج آن بوده است خوانائی ندارد.

دولت در دوران انتقال به سوسیالیسم

اینطور وانمود کردن که گویا انقلاب سوسیالیستی و دولت سوسیالیستی و دیکتاتور پرولتاریا فقط زمانی معنی دارد که اجرای سوسیالیسم کامل اقتصاد، یعنی برنامه‌ها که برلتر را در دستورات (کاری که رفیق با با علی می‌کند) تحریف ما رکیسم لنینیسم است. به این موضوع قبلاً اشاره کردیم و

عبارتست از اعمال قهر مشترک و سیستماتیک (یعنی دیکتاتور) اکثریت خلق بر اقلیت ستمگری که از قدرت به زیر کشیده شده است. اگر اکثریت توده، اکثریت خلق، کارگران و دهقانان بطور کلی باشند، دمکراسی توده‌ای همانا دیکتاتور دیمکراتیک (بورژوازی) کارگران و دهقانان خواهد بود. اگر این اکثریت، کارگران و تهیدستان باشند، دمکراسی توده‌ای چیزی جز دیکتاتور پرولتاریا (سوسیالیستی) نخواهد بود. دمکراسی توده‌ای محصول یک انقلاب حقیقی خلقی در یک جامعه سرمایه‌داری، عبارتست از اکتیویتی خلق، یعنی استثمار شونده‌ها (کارگران، نیمه کارگران و توده‌های خانه خراب و تهیدست) - بر اقلیت استثمارگر، دمکراسی خلقی نوع سومی در این وسط، دمکراسی خلقی - انتقالی و خود ندارد. لنین در توصیف دولت نوع کمون صراحت دارد که دولت نوع کمون (که ما می‌گوئیم جمهوری دمکراتیک خلق از این نوع است) شکل معین جمهوری پرولتاریا، جمهوری سوسیالیستی و تحول دمکراسی بورژوازی به دمکراسی پرولتاریا است. او با نقل این جمله از مارکس که "کمون شکل معین آنچنان جمهوری بود که میبایست نه تنها شکل پادشاهی سیادت طبقه‌ای بلکه خود سیادت طبقه‌ای را نیز براندازد..." می‌برد:

"آیا این شکل "معین" جمهوری پرولتاریا، سوسیالیستی عبارت از چه بود؟ آن دولتی که این جمهوری به ایجاد آن دست زد چگونه بود؟"

لنین فرمان‌های کمون مبنی بر انحلال ارتش دائمی و تعویض آن با مردم مسلح، انتخابات و قابل تعویض بودن انتخاب شونده‌ها و تعیین دستمزد یک کارگر بر مبنای نیاز و آوری می‌کند و سپس نتیجه می‌گیرد که این امور فقط سمعای دمکراسی کامل تر نبودند، بلکه تحول به دمکراسی پرولتاریا بودند:

"لذا مثل این است که کمون بجای ماشین دولتی خورنده "فقط" دمکراسی کامل تری آورد که عبارت بود از انحلال ارتش دائمی، انتخابی بودن کامل و قابل تعویض بودن همه صاحبان مشاغل و در حقیقت امر، این "فقط" - بسسه معنای تعویض عظیم نوعی از موسسات با نوع دیگر موسسات است که باید بگفتیم تعویض اولیه این است. همینجا است که یکی از موارد "تبدیل کمیت به کیفیت" مشاهده می‌شود: دمکراسی که با چنان شکل کامل و بیگانه عملی شده بود که اولاً قابل تصور است، از دمکراسی بورژوازی به دمکراسی پرولتاریا و از دولت (- نیروی خاص برای سرکوب طبقه معین) به چیزی تبدیل می‌گردد که دیگر دولت بمعنای خاص آن نیست." ("دولت و انقلاب" منتخبات یک جلدی - فارسی - ص ۵۳۱-۵۳۲ تا کیدازمن)

اگر دمکراسی توده‌ای یا دمکراسی خلقی چیزی در حد فاصل میان دمکراسی بورژوازی و دمکراسی پرولتاریا و دمکراسی پرولتاریا است، پس اصطلاح "دمکراسی‌های توده‌ای" و "جمهوری‌های دمکراتیک خلق" بر چه دلالت دارند و اگر چیزی جز یکی از دو نوع دمکراسی، یعنی یکی از دو نوع دولت نیستند، چرا چنین اسمی روی آنها گذاشته شده است؟

دمکراسی‌های توده‌ای و جمهوری‌های دمکراتیک خلق برخلاف تصور برخی، حکومت‌های پادشاهی ترا از دیکتاتور پرولتاریا نبوده‌اند و نیستند. این دولت‌ها که بعد از جنگ دوم جهانی بوجود آمده‌اند، شکل ویژه‌ای از دمکراسی پرولتاریا، یا شکل خاصی از دیکتاتور پرولتاریا هستند. این شکل ویژه در مقایسه با مدل دیکتاتور پرولتاریا در روسیه شوروی ویژه است که در آن نظام تک حزبی برقرار بوده و طبقه کارگر فقط از طریق یک حزب (حزب کمونیست) نمایندگی شده است. تا سالهای ۱۹۴۵ و ۱۹۴۷ در مورد تنوع اشکال نظام‌های سیاسی برای دولت پرولتاریا هیچ نظریه‌روشنی وجود نداشت و شکل تجربه شده دیکتاتور پرولتاریا در روسیه بعد از اکتبر ۱۹۱۷، تنها شکل دیکتاتور پرولتاریا پنداشته می‌شد. در دوران مبارزه فدا شستی، کنگره هفتم کمینترن، با توجه به موازات‌هایی که میان احزاب کمونیست و دیگر احزاب کارگری و زحمتکاران در کشورهای مختلف وجود داشت تشکیل جبهه واحد کارگری از پادشاهی بالا، و حکومت‌های مختلف از احزاب کارگری و زحمتکشی مختلف در هر کشور را توصیه کرد. در آلبانی و یوگسلاوی، حزب کمونیست بخداری نیرومند بود که از همان ابتدا سکان دولت را به تنهایی در دست گرفت. در چکسلواکی و مجارستان، حزب کمونیست همراه با احزاب دیگر در قدرت سیاسی سهمی داشت. در بلنارستان، لهستان، رومانی و آلمان (شرقی) حزب کمونیست در ائتلاف حکومتی با دیگر احزاب کارگری توده‌ای، با هم‌بونی کامل بر آنها، قدرت سیاسی را بدست گرفت. پدیده جدید حکومت‌های کارگران و زحمتکاران که از مدل تک حزبی شوروی فاصله داشتند، در ابتدا بعنوان چیزی جز دیکتاتور پرولتاریا یا آزبایی شدند، چرا که تک حزبی نبودند. کشور کیمونیمتریف در ۱۹۴۶ اعلام کرد که بلغارستان نه یک جمهوری شوروی، بلکه یک جمهوری توده‌ای خواهد بود که در آن اکثریت عظیم خلق، مرکب از کارگران، دهقانان و روشنفکران و فادار به خلق نقش رهبری کننده را ایفا خواهد کرد. ژدانوف هنگام تشکیل کمینفرم، این دولت‌ها را برخلاف نظریه سوسیالیستی - لنینیستی که پیش از دو نوع یا "دولت (بورژوازی) - سوسیالیستی" نمی‌شناسد، "نوع جدیدی از دولت" نامید. از نظر او حکومتی که در آن "قدرت به خلق تعلق دارد و صنعت بزرگ، حمل و نقل و بانک‌ها به دولت تعلق دارند و نیروی رهبری از بلوکی از طبقات زحمتکش تشکیل شده است و طبقه کارگر در آن قرار دارد" - یک دولت نوعی است "جدید" بود. ی. وارگا، ایسن

نهاد ایم و این سخنان، سخنانی تو خالی نخواهند بود. (سومین کنگره شورا های سراسری کارگران و سربازان و دهقانان روسیه - ژانویه ۱۹۱۸ ص ۱۵۰ جلد چهارم از منتهیات جلدی آلمانی)

در مورد شورا های صاحب قدرت و حکومت نوع شورائی نیز رقیب با با علی دجا را تحریف است و نمی تواند آنها را بعنوان شکلی از سازماندهی دیکتاتوری پرولتاریا در دوران انتقال هم کند. در نتیجه، شورا ها عملاً یک کاریکاتور، کاریکاتور شوری نظیر شورا های سرهنگ قذافی در لیبی - اگر نگوییم شورا های "پدر طالقائی" و نظایر آن تبدیل می شوند. کمبسترون در این مورد هشدار می داد که:

"شورا ها بدون انقلاب ممکن نیستند، بدون انقلاب پرولتاریائی آنها ناگزیر کاریکاتور شوری از شورا های واقعی خواهند بود" و می افزود: "شورا های خالص نوده ای شکل تا تاریخ تعیین شده دیکتاتوری پرولتاریا هستند." و "شورا های حقیقی، فقط بمشابه شکلی از سازماندهی دولت ممکن است که از دمکراسی بورژوازی فراتر می رود، آن را منهدم می کنند و آن را با یک دیکتاتوسیموی کارگران تعویض می نماید" و "شورا ها دیکتاتوری پرولتاریا هستند. مجلس موسسان دیکتاتوری بورژوازی است." (تزها، قطعاتی از آنها و سایر ندهای چهار کنگره اول انترناسیونال سوم - انگلیسی - ص ۱۲۹ - ۱۲۷)

سبب این غیر قابل فهم بودن حکومت نوع شورائی بعنوان دیکتاتوری پرولتاریا برای رقیب با با علی در دوره انتقال به سوسیالیسم در این است که ادولت دوران انتقال را دولتی انتقالی درک می کند. دولتی که هنوز دیکتاتوری پرولتاریا نیست و در حال انتقال به دیکتاتوری پرولتاریا است؛ یک حکومت انقلابی موقت است. از دیدگاه ما رکیسم، دولت پرولتاریائی، یعنی دیکتاتوری پرولتاریا در عین حال که سازماندهی را از سرمایه داری بسوسیالیسم و کمونسیم (۱۶) است، خود نیز یک دولت گذار، با بهتراست بگوئیم یک دولت گذار است. دولتی که هر چه بیشتر وظایفش را انجام می دهد و طبقات را از میان بر می آرد، ضرورت وجودی خود را نیز از میان بر می آرد و خود را انتقال می سازد. به این مفهوم از این نظر، یک مارکسیست، دولت دوران انتقال بسا دولت دوران گذار را باید یک دولت انتقال به ناسودی دولت و یک دولت گذار و با اصطلاح "موقتی" تلقی کند. اما حرف رقیب با با علی این نیست، او از دولت موقت انتقال به دیکتاتوری پرولتاریا سخن می گوید. او دیکتاتوری پرولتاریا را با دوران انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم نا زگار می داند و این دیکتاتوری را برای دوران انتقال، زود می آید و آن را به آینده ای دور تر برتاب می کند. همانطور که قبلاً اشاره کردم، حکومت موقتی که هنوز دیکتاتوری پرولتاریا نیست، حکومتی که در آن "که برکه" هنوز روشن نشده است تا ممکن نیست. و امکان اینکه مبارزه درونی در این حکومت فرضی به تقویت موضوع پرولتاریا و تبدیل این حکومت به دیکتاتوری پرولتاریا شود، با زهملاقل از لحاظ نظری و بطور کلی قابل پذیرش است. اما نکته اصلی این است که ما دام که دیکتاتوری پرولتاریا واقعیت نیابد، انتقال به سوسیالیسم نمی تواند آغاز شود. به عبارت دیگر، آنچه بعنوان دولت، با دوران انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم نا خوانا و نا زگار است، نه دیکتاتوری پرولتاریا، بلکه حکومت بلاهویت و سلاتکلیف و برزخی رقیب با با علی است که در بهترین حالت حکومت انتقال به دیکتاتوری پرولتاریا است. مطمئنم که رقیب با با علی این گفته لنین را در "دولت و انقلاب" حفظ است که:

"دوران گذار از سرمایه داری به کمونسیم، (۱۶) البته نمی تواند شکل های سیاسی فراوان و متنوع وجود نیابد و ولی ما هیت آنها حتماً یک چیز خواهد بود: دیکتاتوری پرولتاریا." (ص ۲۹۹ منتهیات یک جلدی فارسی)

ولی پیدا است که این حکم مارکسیستی را قبول ندارد، چرا که اصولاً دولت مشتاق پرولتاریا در دوران انتقال را نه دیکتاتوری پرولتاریا، بلکه انتقال به دیکتاتوری پرولتاریا می داند. و این تجدیدنظر در مارکسیسم است. لنین در سال ۱۹۱۷ نوشت:

"... ما همیشه می دانستیم، می گفتیم و همواره تکرار می کردیم که سوسیالیسم را نمی توان "با سلام تعارف وارد کرد". که سوسیالیسم در حریان یک مبارزه طبقاتی و جنگ داخلی حاصل شود تا مرزهای و تا سرحدنومبذی تکوین، می آید. که میان سرمایه داری و سوسیالیسم یک دوره طولانی "در دنا بسنان" وجود دارد. که قهر، همواره ما می آید. که دوره انتقال از جامعه بورژوازی به سوسیالیسمی با یک دولت ویژه مشتاق است (یعنی با یک نظام سازمان یافته قهر علیه یک طبقه معین)، یعنی دیکتاتوری پرولتاریا؟ (هرا سندگان از درهم فکسته شدن کهنه، روزندگان برای نو - ص ۹۱ جلدسد چهارم از منتهیات جلدی آلمانی)

لنین سومین کنگره سراسری شورا های کارگران و سربازان و دهقانان در ژانویه ۱۹۱۸ (نیز همین موضوع را یادآوری کرده بود:

"پسینا نگذاران کبیر سوسیالیسم، ما رکن و انگلس، که چندین دهه تا مسلمان جنبش کارگری و رشد انقلاب جهانی سوسیالیستی را مورد توجه قرار دادند، به روشنی مشاهده کردید که انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم مستلزم در دنا بیامانی طولانی، یک دوره طولانی دیکتاتوری پرولتاریا در هم کوبیدن هر چیز کهنه، ناسودی بی رحمانه هر شکلی از سرمایه داری، و همکاران کارگران همه کشورها

گفته لنین را از "انقلاب پرولتاری و کاتوستکی مرتد" نقل کرد که در آنجا گفته است تفکیک انقلاب سوسیالیستی از دمکراتیک جز با درجه آمادگی پرولتاریا و اتحادش با قیادتان، بدترین تحریف مارکسیسم است. از این فرمولیستی تئوریک گذشته، تجربه تاریخی انقلاب اکتوبر در دوران انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم در روسیه هم پیش روی ما است و از لنین درباره خلعت ها و وظایف دولت در این دوره انتقالی مطالب بسیار زیادی در دست است. ما از هم اکنون باید نتوانیم پیشینی کنیم یا سنا و بیرونی کنیم که مسائل و وظایف دوران انتقال در ایران چه ها و یا چه ویژگی ها می خواهد بود. اما مسائل عام دوران انتقال در ایران در حدی که بتوان خلعت های عام و اساسی دولت دوران انتقال را از پیش معین کرد، همان ها است که در روسیه بوده است. در روسیه نیز لنین با راه خود را مجبور دید توضیح دهد که جمهوری شوروی سوسیالیستی، الزاماً با سوسیالیسم اقتصادی و بر بنیاد حاد اکثریتی نیست. برای مثال، او در نطق خود در کنگره سوم شورا های کارگران، سربازان و دهقانان روسیه می گوید:

"من دجا ر تو هم نیستیم. من می دانم که ما هم اکنون وارد دوره انتقال بسوسیالیسم شده ایم، که ما هنوز به سوسیالیسم نرسیده ایم. اما حق با شما خواهد بود اگر بگوئید که دولت ما، یک جمهوری شوروی سوسیالیستی است" (گزارش درباره شورا های کمیساریای خلق - ژانویه ۱۹۱۸ - ص ۱۴۹، جلد ۴ از منتهیات ۶ جلدی آلمانی)

این خلعت سوسیالیستی، یعنی پرولتاری حکومت شوروی (= شورا ای) را در شرایط اوائل انقلاب، لنین چنین توضیح می دهد:

"خلعت سوسیالیستی دمکراتیک سوسیالیستی، یعنی پرولتاری، در شرایط منحص فاعلی اولاد این است که انتخاب کنندگان را توده های زحمتکش و استثمار شونده گان تشکیل می دهد و بورژوازی طرفدار است. نا بیای این است که هر نوع فرمالیته بوروکراتیک و محدودیت انتخابات منتفی است و توده ها خود، ترتیب و موعده انتخابات را تعیین می کنند و آزادی کامل دارند و منتخبین خود را با زخاوند، ثالثاً این است که بهترین سازمان بهیئت زحمتکشان و پرولتاریای صنایع بزرگ بوجود می آید و این سازمان به پرولتاریا اجازه می دهد وسیعترین توده های استثمار شونده را رهبری کند..." (وظایف نوبتی حکومت شوروی - منتهیات یک جلدی فارسی - ص ۶۱۸)

در همانجا است که لنین یکبار دیگر تکرار می کند:

"دمکراسی شورائی (یعنی سوسیالیستی)..." (هما نجا - ص ۶۱۶)

همین مطلب را چند سال بعد، لنین در جرایم سالگرد انقلاب اکتوبر بیان می کند: "نظام شوروی حاد کتود دمکراتیک برای کارگران و دهقانان است و در عین حال دال برگست با دمکراتیک سوسیالیستی و پیدایش دمکراسی طراز نوین جهانی - تاریخی، یعنی دمکراسی پرولتاری، با دیکتاتوری پرولتاریا است." (بمناسبت چهارمین سالگشت انقلاب اکتوبر - منتهیات ۲ جلدی فارسی - جلد دوم - ص ۲۸)

در باره اینکه چه چیزی اجازه می دهد دولت دوران انتقال به سوسیالیسم، جمهوری سوسیالیستی شورا ها "نا میده شود، لنین در همان مجادله مشهور با کاتوستکی مرتد نوشت:

"اولاً باید این نکته را مورد تحلیل قرار داد که آن انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم که به ما حق و اجازه می دهد جمهوری خود را جمهوری سوسیالیستی شورا ها بنا میم چگون است.

"ثانیاً باید اشتباهی را که شرایط اقتصادی خرد بورژوازی و محیط خرد بورژوازی را دشمن عمده سوسیالیسم در کشور ما نمی شمارند، آشکارا ساخت. ثالثاً باید معنای دولت شوروی را، از لحاظ آن فرق اقتصادی که بسا دولت بورژوازی دارد بخوبی فهمید.

"هر سه این نکات را بررسی کنیم.

"از قرار معلوم هنوز کسی نیست که به بررسی مسئله اقتصادیات روسیه بر داخته و جنبه انتقالی آن را آشکار کرده باشد. از قرار معلوم هیچ کمونیستی منکر این نکته نیز نشده است که اصطلاح "جمهوری شوروی سوسیالیستی" معنایش عزم را بخ حکومت شوروی به عملی ساختن انتقال به سوسیالیسم بوده و بیچوجه معنایش سوسیالیستی شدن نظام اقتصادی موجود نیست." (در باره مالیات جنسی - جلدی زده منتهیات ۲ جلدی فارسی - ص ۲۲۴ - ۲۲۵) تا کبد و خطی از من است)

برای رقیب با با علی، این حرفهائی معنی است و به همین دلیل اکثریت دفتر سیاسی را به یکی دانستن جمهوری دمکراتیک خلق در برنا به حاد اکثریت پرولتاریا متهم می سازد. برای رقیب با با علی گام نهادن در راه سوسیالیسم اگر از لحاظ اقتصادی هنوز سوسیالیسم نیست، از لحاظ سیاسی هم نیست، و به همین خاطر سخن گفتن از جمهوری سوسیالیستی در دوران انتقال به سوسیالیسم را تو خالی می داند. اما لنین در همان اوائل آغاز دوران انتقال در روسیه می گفت:

"ما هنوز راه درازی در پیش داریم تا دوره انتقال از سرمایه داری بسوسیالیسم را به پایان بریم... ما می دانیم هر چه که از سرمایه داری بسوسیالیسم می رود چه راه دشواری است. ولی ما مجبوریم بگوئیم که جمهوری شورائی ما، یک جمهوری سوسیالیستی است، زیرا ما در این راه گام

است، که بایدهمه تلاش خود را یکی کنند تا پیروزی نهائی را تضمین کنند. (ص ۱۵۷ - جلد ۴ از منتخبات ۶ جلدی آلمان).

من میان دیدگا هرفیق با با علی و دیدگا موسیال رفرمیست ها در مورد انتقال به سویالیسم هیچ تفاوت اساسی و اصولی نمی بینم. آنها هم از بلوک کارگران و خرده بورژوازی با همزمونی پرولتاریا بعنوان بلوک سمت گیری سویالیستی دفاع می کنند. آنها هم (لاقل) اکثریتی "ها" می گویند همزمونی پرولتاریا آری، ولی دیکتاتوری پرولتاریا نه. برای آنها هم دولت متناظرا دورا ن انتقال بسه سویالیسم، دیکتاتوری پرولتاریا نیست. ما بقول لنین :

"دورانی که میشد خود را دیگران را با قسه های کودکا ن سرگرم کرد سپسری شده است. ما رگسیم که ضرورت مبارزه طبقاتی را تا بید کرده است، می گوید: بشریت نخواهد توانست جزا طریق دیکتاتوری پرولتاریا به سویالیسم برسد." (سخنرانی دربارها عوام فریبی با شمارآزادی و برابری - ۹ مه ۱۹۱۹ - ص ۱۰۴، جلد ۵ از منتخبات عجلدی آلمان)

ویا: "... فقط جایگزینی دولت بورژواشی و ایفا جمهوری دمکراتیک بورژواشی با دولتی از نوع کمون پارسی... یا با دولتی نوع شورائشی می توانند را بسوی سویالیسم هموارما زد. دیکتاتوری پرولتاریا است که بشریت را از یوغ سرما یه و از جنج ها خوا هدرها نید." (دربارها دمکراسی و دیکتاتوری - دسامبر ۱۹۱۸ - ص ۲۷ از منتخبات عجلدی آلمان)

دوران انتقال از سرما یه داری به سویالیسم، حادثترین وجدی ترین دورا ن مبارزه طبقاتی است و در چنین دورانی نمی توان از چیزسومی که نه دیکتاتوری بورژوازی است و نه دیکتاتوری پرولتاریا حمایت کرد و در عین حال از انتقال به سویالیسم سخن گفت.

لنین در نقد نگرش سویالی دمکرات های منحط به مسئله دیکتاتوری پرولتاریا نوشت:

"آنچه سویالیست ها قبل از هر چیز از درک آن عاجز است، و آنچه نزدیک بینی و پاجرائی آنان بر پیشداوری های خرده بورژواشی را به خیانت سیاسی نسبت به پرولتاریا منجر می سازد این است که در جا مع سرما یه داری یهنگام تشدید یا نسبیسه جدی مبارزه طبقاتی، که این جا مع بر آن استوار است، چیز واسطی میان دیکتاتوری بورژوازی و دیکتاتوری پرولتاریا نمی توانند وجود داشته باشد. هر خواهی دربارها چیز سوم، نحوه سرائی یک خرده بورژواست. تجربه بییش از صد سال تکامل دمکراسی بورژواشی و جنش کارگری در همه کشور های پیشرفته و بیوزنه تجربه پنج سال اخیر، شاهد این امر است." (تزا و خطا یه آری دربارها دمکراسی بورژواشی و دیکتاتوری پرولتاریا - مارس ۱۹۱۹ - اولین کنگره انترناسیونال کمونیستی - ص ۳۴ از جلد چهارم از منتخبات عجلدی آلمان)

درست برپا یه همین شد و حدت مبارزه طبقاتی در دورا ن انتقال از سرما یه داری به سویالیسم است که لنین مدام و مدام و هر بار به بیانی خاطر نشان می سازد که: "یهنگام انتقال به سویالیسم، دیکتاتوری پرولتاریا اجتناب ناپذیر است." (دربارها اتحادیه ها، اوضاع فعلی و اشتبا هرفیق تروتسکی - دسامبر ۱۹۲۰ - ص ۵۰ - جلد ۴ از منتخبات عجلدی آلمان)

وی گوید: "دیکتاتوری پرولتاریا یک ضرورت بی قید و شرط برای انتقال از سرما یه داری به سویالیسم است و در انقلاب ما این حقیقت به تعاملی ناپید شده است." (شش تزد دربارها وظا ف شویتی حکومت شوروی - مه ۱۹۱۸ - ص ۲۷۸ - ۲۷۸ از منتخبات ۶ جلدی آلمان)

اهمیت اصولی این موضوع، که دیکتاتوری پرولتاریا در دورا ن انتقال بسه سویالیسم یک ضرورت بی قید و شرط و اجتناب ناپذیر است، برای هر مارکسیستی که بری از توهات پوپولیستی، آنا رشیستی و ریزیویستی در مورد انتقال به سویالیسم باشد آشکار است. با انکار ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا ریسک در دوره انتقال از سرما یه داری به سویالیسم، اساسی ترین اصول مارکسیسم - مورد انکار قرار می گیرد، چون مارکسیسم در یک کلام چیزی نیست غیر از اعتقاد بر اینکه جز با دیکتاتوری پرولتاریا نمی توان هیچ گامی به سوی سویالیسم برداشت. در ترمیح بر همین نکته بود که لنین در سومین کنگره انترناسیونال کمونیستی به تاریخ اول ژوئیه ۱۹۲۱ گفت:

"من در عمر ما آنا رشیست های کمی - با اینحال بقدر کافی - روبرو شده و محبت کرده ام. من می توانم شما آنها بر سر هف ها تحت شرایطی تفا هم داشته باشم، اما بر سر اصول نه، اصول اساسی، با هدف و برنام ه، با تاکتیک و تئوری یکی نیست. تاکتیک و تئوری، اصول نیستند. از نقطه نظر اصول اساسی، چه چیزی ما را از آنا رشیست ها متمایز می کند؟ اصول اساسی کمونیسم عبارتند از: برپائی دیکتاتوری پرولتاریا و یکار گرفتن قیود دولتی در دوره انتقال. این ها اصول اساسی کمونیسم اند، اما این هدف نیست..." (ص ۲۵ از جلد ششم از منتخبات عجلدی آلمان)

آری دیکتاتوری پرولتاریا هدف نیست ولی "... این هدف، یکباره نمی تواند تحقق یابد، بلکه نیازمند یک دورا ن نسبتا طولانی انتقال از سرما یه داری به سویالیسم است. ابتدا یخا طر آنکه تجدید سازماندهی تولید کار دشواری است؛ سپس به این خاطر که برای تغییرات ریشدای در همه عرصه های زندگی وقت لازم است؛ و سرانجام به این خاطر که برسر قدرت

نبرسمنداخت و عادت به اقتصاد خرده بورژواشی و بورژواشی فقط در نتیجه یک مبارزه طولانی و بیگیرانه می توان غلبه کرد. به این سبب است که ما رکن هم از یک دورا ن کامل دیکتاتوری پرولتاریا بعنوان دورا ن انتقال از سرما یه داری به سویالیسم صحبت می کند. (لنین: "درودیه کارگران مجارستان" ص ۱۳۴ - ۱۳۱ جلد ۵ از منتخبات ۶ جلدی آلمان).

براستی چگونه می توان بدون دیکتاتوری پرولتاریا دورا ن انتقال به سویالیسم را در جهت و راستای سویالیسم، در جهت و راستای سرکوب مقاومت بورژوازی و سازماندهی توده های استثمارشونده زیر پرچم پرولتاریا طی نمود؟ این معما شئی است در نگرش هرفیق با با علی نسبت به دورا ن انتقال، که هیچ پاسخ عقلانی و علمی نمی توان برای آن یافت. طی این مسیر و این وظا ف در دورا ن انتقال به سویالیسم و تا پیروزی سویالیسم، دیکتاتوری پرولتاریا را ضروری می سازد:

"یکی از شرایط اصلی برای پیروزی انقلاب سویالیستی است که طبقه کارگر حاکمیت را برپا یوزد و در دورا ن انتقال از سرما یه داری به سویالیسم، حاکمیت را عملا عمل کند. حاکمیت پیشا هنگ همه زحمتکشان و استثمارشوندگان، یعنی پرولتاریا برای این دورا ن انتقال، ضروری است تا طبقات بطور کامل محو شوند، مقاومت استثمار کارگران سرکوب شود و تمام می بندگی و پراکنندگی محکوم شده اند، بگرد کارگران شهری، و در اتحادی تنگنا تنگ بسا آنان مشکل شوند." (لنین: "یادداشتی به رئیس کمیسیون کنفرانس سازمان تشریح فرهنگ پرولتاریائی" - ص ۴۹۸ از جلد چهارم از منتخبات عجلدی آلمان - تاکید و خطی از من است.)

اما مسئله سرنگش رفیق با با علی به مفهوم دورا ن انتقال و فسخون وظا ف دولت در این دوره است. او از اصل اساسی دیکتاتوری پرولتاریا در دوره انتقال از سرما یه داری به سویالیسم - بعنوان اصل اساسی کمونیسم - حرکت نمی کند. نقطه عزیمت او اصل اساسی او، الزام پرولتاریا به تشکیل حکومت بسا خرده بورژوازی در فرادای سرنگونی جمهوری اسلامی است. او از این رو، دیکتاتوری پرولتاریا را هنوز زود می داند. رفیق با با علی ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا و درهم شکستن ماشین دولتی بورژواشی، نه بطور کلی، بلکه برای دورا ن انتقال ردمی کند. او درهم شکستن ماشین نظامی و بوروکراتیک دولت را به درهم شکستن استبداد دیکتاتوری می داند و همین را وظیفه دولت انتقالی می داند و نه هنوز درهم شکستن ماشین دولتی بورژواشی "بطور کلی" را. او معتقد است که در دورا ن انتقال از سرما یه داری به سویالیسم و در دورا ن انتقال، بین پرولتاریا و خرده بورژوازی میانی می تواند (و حتی "میباشد") اراده واحد وجود داشته باشد، چرا که درهم شکستن ماشین دولتی بورژواشی بطور کلی و درهم شکستن کامل قطعی مقاومت بورژواشی کار دورا ن انتقال نیست؛ این ها کار دورا ن سویالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا است، ولی در دورا ن انتقال، دیکتاتوری پرولتاریا مطرح نیست و اراده واحد حول مبارزه با استبداد است. این اراده واحد زمانی می گسود و دولت انتقال به دیکتاتوری پرولتاریا به دیکتاتوری پرولتاریا تبدیل می شود که دورا ن انتقال به پایان خود رسیده و دورا ن سویالیسم، دورا ن برنام ه کارگزار دورا ن دیکتاتوری پرولتاریا رسیده باشد؛ معلوم نیست بدون درهم شکستن ماشین دولتی بورژواشی و بدون سرکوب کامل مقاومت بورژوازی چگونه می توان مسیر انتقال به سویالیسم را تا خود سویالیسم طی کرد!

رفیق با با علی - همانطور که گفتیم - سرکوب کامل بورژوازی را بطور کلی و برای "بند" ردمی کند، ولی آن را به بیجا شده این وظیفه را فقط دیکتاتوری پرولتاریا می تواند انجام دهد، وظیفه دورا ن انتقال نمی شمارد. و این درست اساسی ترین وجه مشخصه اپورتونیسم است. لنین در تشریح همین اپورتونیسم بود که نوشت:

"اپورتونیسم بخصوص دایره قبول مبارزه طبقاتی را به نکته عمده یعنی به دورا ن گذار از سرما یه داری به کمونیسم، به دورا ن سرنگونی و محو کارگیل بورژوازی نمی رساند. در واقع این دورا ن بطور ناگزیر دورا ن مبارزه طبقاتی بی نهایت شدید و شکل بی نهایت حاد این مبارزه است. ولذا دولت این دورا ن هم ناگزیر باید دولت دمکراتیک به شکل شوینی (برای پرولتاریا و بطور کلی برای تهیدستان) و دیکتاتوری به شکل شوینی (علیه بورژوازی) باشد." (دولت و انقلاب - منتخبات یک جلدی فارسی - ص ۵۲۹)

ظا هر با به نظری رسد که رفیق با با علی سرکوب بورژوازی یا سرکوب کامل آن را کار دورا ن گذار از سویالیسم به کمونیسم می داند و شاید همین که لنین با مارکس برخی اوقات از ضرورت این سرکوب در دورا ن گذار از سرما یه داری به کمونیسم سخن گفته اند (از جمله در گفته اخیر لنین)، بتوانند مستمسکی برای توجیه چنین نظری باشد. ولی حتی اگر از منطبق مبارزه طبقاتی در دورا ن انتقال - و سراسر این دورا ن، از آغاز تا پایان آن - و نیز از اشکات این حقیقت بگذریم که بدون سرکوب بورژوازی و خرده کارگیل کردن ماشین دولتی آن از همان فزا اول انتقال، اصولا نمی توان امیدوار مکانی برای عبور به فازهای بعدی داشت، از لحاظ کار ببرد اصطلاحات هم می توان اشکات کرد که منظور مارکس و لنین همانا دورا ن انتقال از سرما یه داری به سویالیسم بوده است. برای مثال لنین می نویسد:

مسائل موقه انقلاب دمکراتیک، برنا مرفوری جمهوری دمکراتیک خلق را تشکیل می‌دهد. وظایف بورژوازمکراتیک، فرج‌روفا ثف سوسیا لیستی پرولتاریا هستند، یعنی بعنوان رفرم‌ها شی بر سر راه انقلاب پرولتاریا شی انجام می‌شوند می‌تواند فرعی نامیدن، به معنای شی اهمیت کردن و انکار اهمیت حیاتی انسان برای انقلاب سوسیا لیستی پرولتاریا باشد.

۳ - جمهوری دمکراتیک خلق حکومتی است برپا به یل‌بلوک کارگران و زحمتکشان.
۴ - زحمتکشان عبارتند از: توده‌های نیمه‌پرولتر، تهیدست، خاک‌شهرآباد و کلاسه شهرروستا، ولایه‌های تحتانی و فقیرخرده‌بورژوازی مانده دستفروشان، کارمندان بیمانی و کارمندان دون پایه و کم‌درآمد دولت و هم‌سطح آنها.

۵ - خرده‌بورژوازی میانی در مبارزه با رژیم استبدادی بورژوازی می‌توانند انقلابی عمل کنند، ولی در آغاز انتقال به سوسیا لیسم، دچار رتزلزل می‌شوند و دمکراتیسم جهت لیبرالی می‌گیرد. این لایه از خرده‌بورژوازی تا سرنگوشی استبداد بورژوازی متحد ماست ولی بحض سقوط استبداد و عزم پرولتاریا برای پیشروی بسوی سوسیا لیسم، با بد برای بیطرف نگاه داشتن این لایه خرده‌بسیج بورژوازی و مانع از بیسوختن آن به بورژوازی لیبرال تلاش کرد. خرده‌بورژوازی میانی را فقط پس از استقرار دیکتاتور پرولتاریا، پس از سرکوب قطعی بورژوازی (و از این طریق با نابود کردن تکیه‌گاه‌های سیاسی خرده‌بورژوازی) و با سیاست منعطف، کمک به رفع نیازمندی‌ها و تبدیل شدن به تکیه‌گاه قابل اعتماد آن می‌توان به حمایت از پرولتاریا جلب کرد. به همین دلیل، وقتی می‌گوئیم توده‌خرده‌بورژوازی زمانی انقلابی است و با آن ائتلاف می‌کنیم که موضع پرولتاریا را بپذیرد؛ منظورمان بهیچوجه این نیست که قبل از برقراری دیکتاتور پرولتاریا به حمایت از آن، به حمایت از سوسیا لیسم یا حتی برنام انتقال به سوسیا لیسم سیرداد. بلکه منظورمان این است که در مبارزه برای دمکراسی، در نومان ذاتی میان بورژوازی و پرولتاریا، بدنبال برنام لیبرالی بورژوازی نرود و مواضع پرولتاریا را در مورد دمکراسی بپذیرد. یعنی برنام جداگانه پرولتاریا بپذیرد. اما این موضع در مورد تهیدستان، نیمه‌پرولترها و لایه‌های با ثبانی خرده‌بورژوازی فرق می‌کند. ما از آنان دعوت می‌کنیم که دیکتاتور پرولتاریا و برنام انتقال به سوسیا لیسم را بپذیرند، زیرا آن‌ها جزوا شتمسار شوندگان اند و دیکتاتور پرولتاریا، اهمیت توده استمشار شوندگان را بر مبنای استمشار رگراست.

۶ - خلعت سیاسی جمهوری دمکراتیک خلق، دیکتاتور است و نوع این دیکتاتوری، پرولتری، یعنی سوسیا لیستی است؛ زیرا این جمهوری، یک حکومت شورائی نوع کمون، او ا سزایا مدت طبقاتی و دیکتاتور اکثریت استمشار شوندگان، به معنای کارگران، نیمه‌پرولترها و تهیدستان، به اقلیت استمشار رگراست. از این سوسیا لیستی جمهوری دمکراتیک خلق، دیکتاتور دیکراتیک کارگری - خرده‌بورژوازی نشیده، دولت شوغیرولتری و شکلی از دیکتاتور پرولتاریا است.

۷ - دولت در جمهوری دمکراتیک خلق، اگرچه ما زمانه‌دهی انتقال از سرمایه‌داری به سوسیا لیسم را برعهده دارد، ولی دولت انتقالی و دولت موقت به این معنا که روزی جای خود را به دولت دیگری خواهد داد، نیست. این دولت، فقط با برنام انتقالی هویت نمی‌یابد بلکه دولت دوران گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم است که انتقال به سوسیا لیسم، فقط برنام مرفوری آن است، نه تمامی برنام آن. از اینرو، جمهوری دمکراتیک نه فقط آلترنا تیو بلانفا صله ما برای جایگزینی رژیم جمهوری اسلامی، بلکه در عین حال آلترنا تیو استراتژیک ماست. ما انتقال بی‌وقفه به سوسیا لیسم را هم به این معنا می‌فهمیم که وقتی انتقال و پیشروی بسوی سوسیا لیسم شروع شد، بدون گسست و سکت و مانع نبودن ورطه‌ها و دوره‌های تسوقف به جلو رود، بلکه در عین حال انتقال بی‌وقفه را این نیز می‌فهمیم که انتقال به سوسیا لیسم از لحظه سقوط رژیم جمهوری اسلامی و نه حتی یک روز پس از آن، و واقعاً بدون مکث و وقفه شروع شود.

۸ - انتقال به سوسیا لیسم و انجام اقداماتی که نه دیگر سرمایه‌داری و نه هنوز سوسیا لیستی اند، توسط دولتی که نه دیگر دیکتاتور بورژوازی و نه هنوز دیکتاتور سوسیا لیستی است، به همین توسط دولت دیکتاتور انقلابی - دمکراتیک کارگری - خرده‌بورژوازی (یعنی دولتی در چارچوب بورژوازی سرمایه‌داری) ناممکن است. زیرا همین انتقال از سرمایه‌داری به سوسیا لیسم، اگرچه هنوز سوسیا لیسم نیست، ولی واداعا سرمایه‌داری و پیشروی بسوی سوسیا لیسم است، گورکنی برای سرمایه‌داری است. اولاً تشبیه پرولتاریا است که می‌تواند این گور را برای سرمایه‌یکنند و دروازه‌های افق راه‌روی آفتاب‌رهای از بردگی سرمایه‌ها را بزند؛ ثانیاً همین اقدامات که در حکم مین گذاری و دینا میت بندی به حاکمیت سرمایه‌است، تهاجمات، تشرقات، محاصره‌ها، بایکوت‌ها، مقاومت‌ها، کارکنی‌ها و خرابکاری‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی بورژوازی داخلی و بین‌المللی (امپریالیسم) را بدون اندک تردیدی بدنبال خواهد داشت. برنام "نه دیگر سرمایه‌داری و نه هنوز سوسیا لیسم" را بدون سرکوب کامل و بی‌امان و بی‌روزمندان، نه این‌گونه و مت نمی‌توانند بدون وقفه و با موفقیت اجرا کرد. اگر طبیعتی است که توسطه و متاومت بورژوازی و ارتجاع داخلی و بین‌المللی از نخستین روز برقراری حکومت شورائی و برای مانع از تحکیم و تثبیت آن، برای نابود کردن دستاوردهای انقلاب و خلاصه برای به تهاقر اگشادن آن آغاز شود، پس

"از نقطه نظر علمی سربا با غلط و ضد انقلابی است اگر آنچه را که اتفاقاً از همه مهمتر است، یعنی سرکوب متاومت بورژوازی را - که دشوارترین کارها و در موقه انتقال به سوسیا لیسم بیش از همه مستلزم مبارزه است - نادیده انگاریم با روی آن ما به بیفکتمیم." (برنام جنگی انقلاب پرولتاریا شی - منتخبات یک جلدی فارسی - ص ۴۴۲)

ویا: "... هر کس فکرمی‌کنند می‌توان بدون سرکوب بورژوازی بسوی سوسیا لیسم رفت، سوسیا لیست نیست" (گزارش درباریه برنام حزب به هشتمین کنگره حزب کمونیست روسیه - مارس ۱۹۱۹ - ص ۲۹ جلد پنجم از منتخبات عجلدی آلمانی)

بعید نیست که رفیق بابا علی برای خلاصی خود از مخممه، راه میان‌های پیدا کند و بگوید منظور من این نیست که در دوران دوران انتقال، بورژوازی سرکوب نمی‌شود، ما شیین دولتی اش در هم شکسته نمی‌شود، ولی "بطور کامل" و "نهائی" نمی‌شود بلکه آغاز می‌شود. کما فی‌است رفیق بابا علی خود را در این "درو" سیندا زد تا بلافاصله در این بن بست گیر بیفتد که بدون دیکتاتور پرولتاریا و فرا راه وادعا خرده‌بورژوازی میانی، در هم شکستن ما شیین دولتی بورژوازی و سرکوب بورژوازی چگونه میسر است؟؟

سراخام پیش از آنکه به جمع‌بندی شما می‌مطالب گفته شده بپردازم، این فصل را با نقل قولی نسبتاً طولانی و بسبار روشن‌گروا موزنده، از لنین به پایان می‌برم.

"بزرگترین حماقت ویا واه‌ترین اتویسیم است اگر کسی بیندازد که انتقال از سرمایه‌داری به سوسیا لیسم بدون تهاوردون دیکتاتور امکان پذیر است ...

"از طرف دیگر قانع شدن به این‌گونه در انتقالی از سرمایه‌داری به سوسیا لیسم، دیکتاتور به دو دلیل عمده یا از جهت ضروری است، دشوار نیست، اولاً نمی‌توان بر سرمایه‌داری غلبه کرد و آن را از جا کند - بدون سرکوب بی‌امان و متاومت استمشار رگران؛ استمشار رگراشی که نروت، برتری، شکلیاتی و دانش‌اش را نمی‌توان با یک فرست ارچنگشان در آورد و نتجتا، آنها یک دوران نسبتاً طولانی به‌جا رتلاش خوا هند کرد خوا هند کرد حکومت نخرت انگیز تهیدستان را و از گون کنند، ما نا هیچ انقلاب کبیری و بسوی طریق اولی سوسیا لیستی، حتی اگر جنگ خارجی وجود نداشته باشد، بسوی یک جنگ در درون، یعنی جنگ داخلی، قابل تصور نیست؛ جنگی که برانگیزی اش به مراتب سنگین تر از جنگ خارجی است. هزاران و میلیون ها مورد رتزلزل و نومان از یک طرف به طرف دیگر را به همراه ردمسین وضعیت بی نهایت نا معین و بی تعادل و آشنگی اوضاع است. و بدین‌بسی است که در یک چنین تحول عمیقی تمامی عناصر صدمه‌ها معکهن - که بطور ناگزیری فراوانند و غالباً به خرده‌بورژوازی مربوط می‌شوند (چرا که هر جنگ و هر بحران قبل از همه خرده‌بورژوازی را نابود و خراب می‌کند) - به ناگزیر "رومی‌بند" ما عناصر صدمه‌ها نمی‌توانند جز بصورت افزایش چارم، او با شگری، ارتشا، احتکار و شرارت‌های دیگر "رومی‌بند" و برای برآمدن از عهده اینهمه، زمان و پنجه‌ها نین لازم است.

"هیچ انقلاب کبیری در تاریخ نبوده است که در آن، خلق، این موضوع را بطور غریزی حس نکرده و با اقدام در جای دزدان، قاطعیت نجات بخشی از خود نشان نداده باشد. ما کامی انقلابیات پیشین در این بود که شورا انقلابی توده‌ها، که آنان را در حالت برانگیختگی نگاه می‌دارد و به آنان نیرو می‌بخشد تا فساد را قاطعانه سرکوب کنند، زیرا دواومت نمی‌آورد. علت اجتماع، یعنی طبقاتی این که شورا انقلابی توده‌ها دواومی نداشت، در ضعف پرولتاریا بود. فقیسط او و تشبیه او قارداست (به شرطی که از لحاظ تعداد، بقدر کافی نیرومند، با آگاهی طبقاتی و منضبط باشد) اکثریت زحمتکشان و استمشار شوندگان (به عبارت ساده‌تر و معاف‌تر، اکثریت تهیدستان) را بسوی خود جلب کنند و قدرت حاکمه را هم بصورت سرکوب کامل استمشار رگران و هم بصورت سرکوب کامل همدعوا مل فساد، برای مدتی بقدر کافی طولانی در دست خود نگه‌دارد.

"جمع‌بندی همین تجربه تاریخی همه انقلابات، همین درس تاریخی جهانی - اقتصاد و سیاسی بود که ما رکن آن را در فرمول کوتاه، تیز، دقیق و برجسته زیر بیان کرد: دیکتاتور پرولتاریا." (وظایف نوبتی حکومت شوروی - آوریل ۱۹۱۸ - ص ۳۵۷ - ۳۵۶ جلد ۴ از منتخبات ۶ جلدی آلمانی)

شناسنامه جمهوری دمکراتیک خلق

(جمع‌بندی)

۱ - جمهوری دمکراتیک خلق، آلترنا تیو بلانفاصل ما برای جایگزینی رژیم جمهوری اسلامی است.

۲ - جمهوری دمکراتیک خلق وظایف مرکب بورژوازمکراتیک و سوسیا لیستی انقلاب را برعهده دارد. اجرای سوسیا لیسم در ایران، منوط به انجام موفقیت‌آمیز بکوشه اقدامات فوری انتقالی است. از اینرو مجموعه اقدامات انتقالی و حل

